

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232073

UNIVERSAL
LIBRARY

کتاب مستطاب سوانح الایام مشاهد الاعوام

ص ۵

موسوم بسلسله العارفين

بنی برکرامت و خوارق عادات و خصایص و فضایل و سیر
سلوک سفر و حضر و واردات احوال کسب و چهارم اساطیر
ممالک یقین سیاح سالک حقیقت و موعظت شعاع شریعت المرشد
شاه نعمت ولی ابن عبد البر محمد بن عبد البر موسی ابن بجی بن بکر
حضر صالح محمد بن محمد بن حسین بن محمد بن حسین بن
اسمعیل بن ابی عبد الله بن محمد الباقربن علی بن الحسین بن علی
بن اخطاب علیهم السلام و بیان حال او و الامجاد و سائرین
اوقات آنحضرت بیان حقیقت تصوف و صفات سالکین شایسته
انسان کامل سلسله طریقت و اصطلاحات صوفیان و مباحث نبوت تألیف
مولانا صنع الله نعمه الله سبحی و اتمام اقل اجاب میرزا محمد باقر کاتب کمالی تبریز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۹۷۶۲

در کاشن حمد نغمه پرد از زم کن
در ملک سخن وری سرافرازم کن

یارب به شای خود سخن سازم کن
با نعمت حُب خویش هم ازم کن

لطیفه ز نقشی که قلم نقاش حضرت بروج کلام بار قام آن رنگت آمیزد حمد صانعی است
که بصرح و شام فلک لا جورد فام را بمصفر شفق آرایش نمود و هر یوم سطح این کعبه
مستدیر اندام را بطلمی محلول عکس شمس زینت و زیب فرود و صلوات زاکیات
همایات بر رسول لولاک مخاطب بخطاب و ما از مسلمانک نور شید اوج نبوت
آفتاب فلک رسالت ماه برج سعادت کرم کرم کفنی با الله ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله

کوینین یوزاله خوار خوان نعمت
ملک دو جهان طفیل خاک قدرت

شعرا می بر بصر خلق سایه گستر گریست
انسان و ملک داخل جنل حشمت

برضا یار باب استناء نظر هوشکار رخا ابر بود که خطه بشت نزله یزد دار العباد است مثل
ایقان و ارباب عرفانست از زمره... سادات عظیم الشان و... طایفه متعالی مکان
جمعی کشیر و جمعی غیر بود در شریف این بلده آرایش داده اند و ملاذ و لمجا این طبقه حلیل

القدس سلطان سیم و ولایت آفتاب آسمان جلالت ماه برج شرافت و کرامت شعر

امامت نژاد و کرامت سیر	ملاذ تمام کرام بشر
ز بطن بتول و ز پشت امام	ز نسل محمد علیه السلام

اغنی سلطان لقباء معارف شعار و مقتدای اولیای موابب دمار قبلا اصحاب
علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان کاشف اسرار انبلی سید نورالدین
نعمه الله اولاد امجاد انحضرت اند که باطن خسته میان نشان مطرح لغات فیوضات
الهی و ضمیر فیض پذیرشان حبهط انوار حقایق نامتسناهی بوده است شعر
ای خاکدست قبله آمال همه از کعبه کوی پشت اقبال همه غمگین آن سرور و اهالی
نقابت و عرفان ازان نیاده است که ظاهر و اسطی نژاد شمه ازان بیان توان نمود و علو
مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان ازان رفیع است که کند اندیشه بر معارج آن
راد تواند یافت شعر عالی کهری که قدوه باصرار است از نور ضمیر کاشف اسرار
آن صف آرای میدان طریقت و راهنهای میدان حقیقت کاشف رموز و قلعه
الاکتفاء و واقف کنوز و علمنا که من لکد تا علما مقتدای سادات عب و عجم
بود در میدان انظار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب سعادت کوی
مسالمت میر بود سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان بیت
اشیا نشد اشعنه و علیای اعلام و سادات و معارف آن ایام درگاه
کعبه مثلش را قبله حاجات میدانند عظماء اقطار و اصهار روی ارادت و خلاص
بر عتبه علییه و سده سینه آن و لا منقبت بناوه نقش ارادت و اخلاص بر الواج
خاطر میبگشایند و در سلک مریدان آن سر طبقه کرامت و ولایت انتظام یافته
صبح و شام با قدم نیاز بملازمت خادمانش میثاقفتند و در بعضی اوقات
در دارالامان کرمان لوای اقامت می افراخت و پیوسته زبان الهام بیان
بنظم اشعار کویا میساخت چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای میدان طریقت
مشهور و در آن کتاب افادت آیات شکاری که شعر بطلی آفتاب دولت

سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است معروف و شمه ازان در این ابیات اظهار فرموده

از زمین و یار می بینم که یکی در هزار می بینم کرد و زنک و غبار می بینم بی حد و بیشمار می بینم در میان و کنار می بینم عامل خواند کار می بینم مستخرج افتخار می بینم غصه در دیار می بینم در همش کم عیار می بینم کشته نخجوار و خوار می بینم دیگر راد و چار می بینم خصمی و کی و دوار می بینم مانده در رهگذار می بینم جای جمعی شمار می بینم در حد کوه سار می بینم	امه شعر جنات و آشوب و فتنه و بیداد همه را حال می شود دیگر کرد آئینه ضمیر جبهان ظلمت ظلم ظالمان دیار غارت و قتل لشکر بیمار بس فرومایگان بی حاصل مذهب و دین ضعیف می یابم قصه بس غریب می شنوم سکه نوزند بر رخ زر دوستان عزیز هر قومی هر یک از حاکمان هفت اقلیم ترک و تاجیک را بگلد میگرد تاجران دست دزد بی همراه بقعه سخت کشته خراب اندک امن اگر بود آن روز
--	--

و ایضا در همان قصیده فرموده است نور الله سبحانه و مروده

خسرمی وصلار می بینم عالمی چون نگار می بینم بلکه من آشکار می بینم	غم مجوز آنکه من درین تشویش بعدا سال و چند سال دیگر نایب مهدی آشکار شود
--	--

و بنظر دور بین و کشف یقین مع و زود الراجاب شمسی اعتبار نمودند و اند
از هر صد سال شمسی سه سال که بیت و شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده
پیشتر و بنفاد و هشت شمسی بر نصد و چهار قمری قرار داد فرموده اند که چون

زستان خمین گذشت ششمش خوش بھار می بینم یعنی پنج زمستان که عبارت
 از چهار سال باشد چون از ششصد و چهار بگذرد صد و هشت شود و در نه صد و نه
 نایب مهدی علیه السلام ظاهر شود بسم الله الرحمن الرحیم **مین کلام نور الله** **مصحف**

پادشاه تمام داناسی	سوروی باوقار می بینم
سندکان جناب حضرت او	سر بر تاج دار می بینم

نایب هشت حرف است نون و الف و یا و با و این دو لیست و سی یک میشود
 و عدد اسمعیل هادی دو لیست و سی و یک است پس محقق شد که نایب حضرت
 قائم آل محمد صلی الله علیه وعلیه اسمعیل هادی باشد که در نصد و نه غرور کرد و بر یقین
 این رمز رباعی آنحضرت است نور الله **مصحف** در نه صد و نه من دو قرآن می بینم
 از مهدی و دجال نشان می بینم دین نوح دگر کرد و اسلام دگر این سر زمان است
 عیان می بینم و لہ ایضاً و نیز فرموده است این هشت حروف نام آن شاه من است
 آنست که آن مظهر الله من است مجموع دو لیست و سی یک بشمارش تا در یابی که
 نام دلخواه من است بر آنکیا پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ریح مسکون به
 سخت تسلط و استیلا، ملوک طوائف و حکام مختلف در آمده استقرار و استمرار یافت
 بود بواسطه مخالفت و منازعت و ایان و فرمان بان امصار و بلدان که مستلزم
 فساد و تباهی احوال جهانست امن و استقامت از ممالک امان و طمینان آن
 طریق را بهما برخواستند بگرداران بی طریق در شھر باخیره و مستولی کشته مزاج بنیه
 عالم از منبج اعتدال کجی انحراف یافته بود چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته
 بود با کج مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین قدر و لطف اعظم حضرت سپهر منزلت خورشید
 شوکت قدر قدرت قصاص صولت خلاصه ملوک عالم زنده سلاطین بنی آدم
 ابوالبقا السلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بجالا اعتدال باز آید باجرم
 سابقه عنایت ازلی آنحضرت را از میان سعادت مندان دوران برگزید و به تسرف
 کرامی و آیتناہ الملک اختصاص بخشید و در **صد و نه** داعیه کبیتی ستانی و جهان

بانی از ضمیر خورده و آن دور بین آن حضرت سر بر زده بپوشان آبی در آنک زمان مخم ممالک
 ایران و توران و دیار بکر و سواحل دریای عمان سخن کرد و آید و آنرا از قبضه ثقلب تصرف
 کردن گشایان زمان استخلاف نموده جهان را با انواع عدل و احسان بیاراست و سکه را
 از تصرف پادشاهی درجا و هفت اقلیم مجری کرد آینه خطبه اثنا عشریه امامیه بر سر
 منبر نایب افلاک خواند و که خایق روی زمین را بشرب شیر ذوالفقار آثار مبنا بعثت
 دین حسین حضرت احمد معصوم صلوات الله و سلامه علیه جمیع ما آورد شجر

گرفتندی ذوالفقار مر قضا می نامدار | کس نکشندی بر سر وقت الله اکبر اشکار

بر دال شوران کشور شعور مستور نماز که بیاری از فضلامی عالی تبار و مشورین بلاغت
 شمار خوارق عادات و واردات احوال دار العیون مات و سیر و سلوک سفر و حضر
 که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت کاشف اسرار ازلی شاه
 نور الدین نعمته الله ولی بر خواص و عام هر بلاد ظاهر گردیده در مصنفات کتب مذکور گردید
 بنده سنیع الله نعمته اللهی مسود این اوراق مجمل از مفضل در این صحایف مرقوم
 میسازد بمثله و کرمه پوشیده نما ناد که مولود آنحضرت و نایت منقبت در سنه
 در قصبه کبستان من اعمال برات بوده و چنانچه خود آن جناب فرموده است بیت

<p>نعمته الله نور دین دار دلقب از رسول الله نسب دار تمام مدتی بودم مجاور در عراق آب و لطف او از آن ما بود من مجاور حالیا در ملک فارس</p>	<p>نور دین از نعمته الله می طلب خود که دار این چنین دیگر نسب که چه باشد اصلم از ملک عرب آتش قدرتش از آن بولرب جد من آسوده در شهر حلب</p>
--	--

مستقول است که در ایام سته سالگی آنحضرت را کشف قبور حاصل بود و این
 دو بیت بر تبیین حال خود فرموده بیت مر اعلمی که اندر سینه دادند
 عجب علمی ولی درسی ندانند بنه سالی مر معلوم کردند که شیخ حله را درسی
 نماند و وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان

کندن سید التابعین اونس قرنی را در سوافقت دندان مبارک رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم که در غزای تبوک از سنگت مخالفان آزار یافته بود و در حضوره اله
 بزرگوار ایشان مذکور ساخت آنجناب حاضر بود بخاطر کذرا نیکه چون خدا رسول
 او را باین امر تکلیف نفرمودند او چو این ستم بر خود پسندید در همان شب آن سلطان
 العاشقین در واقعه آن نور طیب بین و ظاهرین آمده بلبان حال مضمون این
 ابیات برایشان خواند شعرا می در یابی دین بجز صفا من لعش حضرت جد شما
 در د فاسی و د دندان طمع کندم از دنیا و عقی میفرز ع عاشق صادق لعش روی با
 گر کشد خود را از و سعد و در مقدمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل
 نموده و علوم بلاغ و علوم فقه و تفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی سید
 شمس الدین کلبی اخذ فرموده در مبادی احوال سنن نصوص الحکم حسب الفهرست
 این با نظام ایشان که آنو ستمه حرف می خوانیم این کتاب نیک میدانم با حفظ
 داشتند تا سبک بیکه من شرفش به بیست و چهار سالگی رسید یک لحظه از سعی
 در مطالعه و مباحث علوم تغافل نموده تا بر علوم چهار کتاب عالم گردیده طی منازل
 علوم رسید فرموده علوم معنویه ریاضیه بر ضمیمه غیرش مکشوف گشته این
 عمل فرموده عزال علم اتم الکتاب حاصل ماست لوح محفوظا حاصل دل ماست
 آنچه بجز محیط خواندش نزد ما آن سراب حاصل ماست آن حقیقت که شکل
 همداست مشکل حل و حل مشکل ماست منزلی که دیده در راه منزل
 چند از منازل ماست اسم اعظم که صورتش با جمیع معنی و هفت بیکی ماست
 عشق او قاتل است و ما مقتول جان عالم فدای قاتل ماست نعمه اله بما شده
 و اصل طلبش کن نما که و اصل ماست در طلب علوم معنویه الهامه معرفت
 عشق مرکب شوق در زیر ران در آورده قدم تصدیق در راهی سیه و سلوک
 فقر و طریق تحقیق در ویثی بناده و ذوق عالم نیستی بر نشاء حیاتش غالب گردیده
 لباس بی اساس مالی از تن بیرون کرده فردا من بخت بستی دو کون

پشت پای نیتی برهستی عالم زده و هفتده سال ملبس بیک ند بود و این غزل
فرموده حضرت است که گوید در بیان آن فرموده بلیت

ما آئینه در نمد کشیدیم	داسن ز خودی بچو کشیدیم
پر کار صفت بگرد لفظه	خطا بر سر نیک و بد کشیدیم
دردی است بکس نمیتوان گفت	آن رنج که از خرد کشیدیم
بودیم جناب و غرقه کشیدیم	واحد بسوی احد کشیدیم

در ویش محمد مسکین چنین برشته نظم انعام داده بشنو اکنون ای والی علی
وصف سید نعمته الله ولی میر محمد آفتاب منجلی کشت از و آئینه دل صیقل
پیر آن سید بود سید حسین شاه اخلاطی کرین عالمین سید برابیم حلی سروست
آنکه در خاطر نبودش غیر دوست بر او سید محمد از نجف کو بر در یامی شاه تر عرف
پیر او سید علی کی است زانکه واقف بود از بلا دوست سید برابیم مدنی آن
ولی هست پر حضرت سید علی باز سید قاسم آن شاه زدن هست پیر او و صهلش از
مین پیر سید قاسم از راه نقین حضرت سید مجتهد شاه دین سید برابیم خوارزمی در کر
بست پیر آن ولی راهبر پیر برابیم امام المتقین موسی بن جعفر سلطان دین
جعفر صادق که پاک و طاهر است گوهر بحر امامت باقر است باقر است
ابن علی ابن الحسین آنکه بر عباد مبعود است زین شاه حسین ابن علی نور بنی
هست نغده بو الحسن یعنی علی دمبدم الف تحیات و سلام بر روان جمله باد او
السلام بعد از دوازده سال که دست ارادت به امان سید محمد زده بود سرور
بردشت و کوه و صحرا نماده شعله اش عشق حقیقی از دل عرفان غیاث سر بر کشید
برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمودند تا بر قلعه کوه دماوند رسید بر سر چاه که کرد
احمد که قبل از آن و بعد از آن کسی بان مکان نرسیده دو اربعین که عبارت از شهادت
روز بوده باشد در فصل زمستان بعد از پروردگار عالمیان قیام واقعا نمود
در هر شام برف افکار میفرمود و بعد از دو اربعین از قلعه کوه رفیع بنیان بر

پایان آمده متوجه جانب همدان شد در کوه الوند مدتاً عبادت و ریاضت و دشمن
 اربعینات گذرانیدند و بارجال الله آن کوه صحبت میداشتند بابا حاجی محمد صامت
 در آن کوه شرف خدمت آن منظر الله یافته وقتی چند در خادمی آنحضرت بسر برد
 اتفاقاً روزی سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی محمد در خدمت
 بود در عرض راه باو گفتند که در اینجا باش تا ما رفته باز آییم بابا توقف نمود و حضرت
 کرامت منقبت بجایکه اراده داشتند رفته بعد از چهل روز بازگشت بجانب
 بابا واقع شد و بابا را در همان منزل که بازداشته بودند ایستاده یافتند و دست حضرت
 بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند ما را روزی چند حسب
 التقدير در این کوه ساکن میباید بود شعر دل ما در هوای الوند است در سر زلف
 یار در بند است بعد از این ملاقات شما با ما در ما بان کرمان روی خواهد داد و از نظر
 بابا غایب گردیده مدتی در منازل کوه الوند بسر بردند و چون از صحبت رجال الله
 استخرا مفسودشان حاصل گردیده کشت عزیمت سفر نمود و مدت سی سال
 طی منازل کرده تا که از ایشان بر کرمان افتاده در ما بان رحل اقامت انداختند
 بابا حاجی محمد صامت بشرف استمان بوسی مشرف گردیده معروض داشتند
 آنحضرت فرمود که جای قوشن بر بالای استمان است گفت عرض نمائید که غریب
 قوشی آمده و داعیه شرف ملازمت دارد خادمان معروض داشتند آنحضرت
 فرمودند که جای قوشن بر بالای درخت میباشد چون بابا این سخن از خدام شنید
 متوجه قریه فرمتین قرب دروازه کرمان گردیده بر بالای درخت چهار عالی که در مسجد
 جامع آنموضع سر بر فلک کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت و اربعینی بسر
 برده هر شب انظار بیری اذان درخت نمود و بعد از اربعین پائین آمده متوجه
 استمان ما بان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده بابا باز یافت و این
 غزل بکنز آید من کل الامم سیلا لعماد فاین مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد
 عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد با

رومی زل بر در که سلطان خود آورده ایم

آمده بر در که شش سبده آزاد باز
 مجلس مستانه در کوی معان بنیاد باز
 هر که آمد سوی ما مانند ما افتاد باز
 شاید از معصوم سازد جله بغداد باز
 تا در میخانه را بر روی ما بکشد دانا باز

زاهد خلوت نشین از خانان دل گرفت
 تو به بشکستیم دیگر در شراب افتاده ایم
 آب چشم ما چو دجله میرود هر سوروان
 خوش گشادی از گشاد نغمه الله یافته ایم
 و آنحضرت منزل بای چنانکه حال ما با

آسوده است و بیابگاه دراز مشهور گشته با و حواله فرمودند بیت هر که او در
 سایه فرته ما و می گرفت گرچه کج شکلی بود شبها ز کرد عاقبت بر ضمیمه نور فضا
 سخن و در خاطر از هر بلغای هنر پرور در نقاب ارتباب مستور نماند که در اول حال که
 سلطان ولایت دستگاه از کوه الوند پائین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات
 شده چون بجوالی حله رسید و گذرگاه بی که بجهت است شکان آن بادیه چاه
 گنبد بغیر از آب شور قطره بکام ایشان نرسیده بود نزول نمود چاهی حفر نمود بقدرت
 کامله ایزدی از آن چاه آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوار تر و از شکر شیرین تر از انجلی
 ابل بادیه روز و آنحضرت الله معصومین علیه السلام و متردین از آن منتفع میگردد
 بچاه نغمه الله مشهور گشته بحسب چشمه اش از بحر روان ولایت است و چون
 بارض کربلا رسید زیارت شاه شهدا مشرف گردیده شرایط طواف تقسیم
 رسانید و در قتل گاه باب دیده و وضو ساخته همان یکوضو چهل روز در چله تابستان
 برخاک پاک آن مکان شریف باد و دیده کربان لیسر برده و در شب بخاک
 کربلای محلا افطار نموده بعد از اتمام اربعین متوجه بغداد شده شرف زیارت
 روضه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را حاصل نموده متوجه نجف اشرف
 گردید و بعد از وصول بر آن روضه عرش درجه شرف طواف دریافت مشام جان
 بنجمت خاک آستان ابوتراب معطر ساخت و جبین اخلاص بر تراب عنبر
 سرشت درگاه جهانیان مناص سوده در مناقب حضرت غالب کل غالب
 مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب صلوا الله و سلامه علیه قصاید غزالی برشته

نظم انتظام فرموده این یک قصیده بجهت تبرک مرقوم گردیده است قصیده

از نور روی اوست که عالم منور است
سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق
زوج بتول باب اما مین بر تفضیله
مسند نشین مجلس ملک ملائکه
هر ماه ماه نوب جان مرده سید هر
اسکندر است بنده او از میان جهان
کیس کوشاد و گشت معطر دماغ روح
جودش وجود داد به عالم ازان سبب
خورشید لسته است ز نور و لایتش
هر قطره ز فیض محیط و لاس او
تزد یک ما حسیله بر حق امام اوست
مداح اهل عبت بر تزد یک شرع عقل
هر مؤمنی که لاف و لای سلفه زند
با دست جود او چه بود کان مختصر
اورا بشه مخوان تو که نور خداستان
طبع لطیف ماست که بحری است بیکران
بریت از این قصیده که کفتم بصدق دل
سید که دوستدار رسول است آل او

حسنی چنین لطیف چه حاجت بزور است
بر در که رفیع جلالتش چو چاکر است
سردار او لیا و وصی همیبر است
در آرزوی مرتبه و جاهه قلندر است
یعنی فلک ز حلقه بگو شان حیدر است
چو یک زن درش مثل صد چه قصیر است
رو بر کشود و عالم ازان رو منور است
عالم همین جود و جودش مصور است
گرچه لوای می حضرت او ماه بیکر است
صده چشمه حیات و دو صد حوض کعبه است
مجموع آسمان زمینش مسخر است
دنیا و آخرت همه او را مسخر است
توقع آل آل بنا مشن مقرر است
با همش محیط سرائی محقر است
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است
دایم ز مع شاه پر از درو گوهر است
مخوان که هر کی ز یکی خوب خوشتر است
بر دشمنان دین محمد مظهر است

در بیان آنکه حضرت قطب الاقطاب در استمانه عرش درج
سید اولیاء و سند الاصفیاء جناب علی ابن ابی طالب
علیه السلام احرام طوف کعبه جانان بر میان جان بسته
و فقره شیران

بر پیشگاه ضمیر منیر از باب توفیق و حال روشن است که بر موفق سعادت منذ که از برای
 رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت او طمان بر حلاوه موصلت
 اجا و اخوان احتیما کرده مرتکب اخطار اسفار کرد و در راه نیکو بندگی و عبادت
 درگاه احدیت جل و علا تلخی لقب و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی
 جناب شیرین ساخته در موافقت بهول و خطر از بیم جان نماند شد بر آینه عنایم
 فتوحات دنیوی و اخروی شامل حال خیر تالش کرد و بتخصیص که قبله نیت از صفای
 طویت افضل اعمال و اشق عبادات باشد نبیین این بیان صورت حال
 خیر مال سلطان سپهر کرامت ماه آسمان ولایت تو انذ بود که در استان علیّه
 عرش درجه شاه اولیا احرام طوف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارک
 در بادیه و راه نهاد و چون بجای بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انورش در آمد
 آن فرمود که در سر چشمه نیل غوط خورد و غواص وارد قلب گوهر مقصود شنا و
 نماید لاجرم متوجه گردیده بمعموره رسید و مجاوران آن موضع را دل تنگ پریشان
 احوال یافت و سلب پرسید بعضی رسانیدند که در حوالی ما همیشه ایست و در آن
 همیشه شیران مردم ربای جامی گرفته اند و مدتی است که صیادان مدار طعمه خود را
 بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده بر پیشه
 خود میر و ند حضرت ولایت رقت چون بر این حال قوف یافت بزبان لات
 ترجمان فرمود که بعد از این دست تقدی این شیران از گریبان اهابی این ملک کوتاه خواهد
 بود آنجماعت را وداع کرده رو براه آورد چون بجای همیشه شیران رسید شیرانی
 دید که اسد در آسمان از هیبتشان کام نتوانستی نهاد و ثور در کنار بام سپهر از
 ندیب پنجه ایشان دم نیارستی زدا از روی غضب بجانب ایشان نظر انداخت
 یکی مانند که خود را بر پای آنحضرت انداخته سر بر پیش افکند و آنحضرت شیر از
 نوازش فرمود و فرمود که بعد از این میاید که از شما ستمی و ظلمی بر آید میان آن که در حوالی شما
 نرسد شیران تابع فرمان آن صفت آرای میدان کرامت شده بعد از آن معترض

احوال مجاوران آنحوالی نشدند بلیت نه بر آدمی زاده از دود به است و دگر آزادی
 زاده بدی است اهالی آن دیار از محنت آن بطیبه خلاصی یافته خانقاهی بنام آن
 جناب ساختند و از آن زمان الی حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام سید
 نعمت الله بر زبان میگذراند او را تطیبات کرده رعایتها می کنند و چون آنحضرت
 از آن پیشه گذشته بعد از چند روز بمیان جمعی مردم صحرائین رسیده احوال سر
 چشمه رود نیل پرسید در جواب گفتند که بر ما ظاهر نیست انقدر دانیم که از این منزل
 بر بالار بگذران در میان نیست هر که رفت باز نیامد آنحضرت فرمود که شما همت
 مدارید که ما بر حسب اشاره متوجه این راه شده ایم و از همین راه بازگشت خواهیم
 کرد و قدم توکل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود و صورت
 های عجیب میدید و صوتهای خوش می شنید و بفرقه دو ال پایان و بطالیفه
 جتیمان رسیده با هر طالیفه و فرقه بزبان ایشان تکلم مینمود و مشکلات هر کجا
 حل نموده از ایشان گذشته تا بجائی رسید که سراب تمانهای لطیف و مکانها
 شریف و درختان میوه دار از شد و شکر خوشتر و بستمانهای روح پرور بود و
 بلبلان خوش آواز و قمریان نعم ساز و طوطیان شکر خوار و تدروان خوشنوا
 بصدای خوشی بزرگ خالق دیان مشغول بودند و اهالی آن منزل بکلمه های موزون
 مشکلم کشته مضمون این نوآباد امیر سائینند بلیت آمدی در مقدمت در انوکا
 دیگر است خیر مقدم شاه درویشان صفائی دیگر است و آنحضرت در چند
 روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان صحبت داشته یکروز گوشه خنت مبار
 نمود و سر در جیب تفکر فرو برده و بر صانع صانع اشیا حیران و نگران بود که شکر
 خواب در سواد دیده بیدارش در آمده در عالم خواب جد بزرگوار خود اسد الله
 الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام را برابر این خود حاضر یافته سلام کرد و آنحضرت
 با رفت جواب سلام باز داده فرمود ای فرزند هر سجد میانی این چه مکان است
 و توجه مدعا داری عرض نمود که آرزو مندم که لطف بی عنایت و کرم بی نهایت شامل

حال این دره حقیر کشته مرا از سرپشته رود نیل آگاهی بخشید حضرت شاه و لایت
 منقبت علیه السلام فرمود که جو یار بهشت عنبر سرشت سرچشمه این رود بار است
 و این رود از جد اول چهار جوی بهشت روان میگردد و بر زمین این منزل فرود می آید و
 چون از این مکان روان میگردد جد اول جو یار روی زمین مجموع از آن سیراب میگردند
 آنگاه فرمودند که ای فرزند پلای بر پشت پای ما گذار و دیده بر هم نه چون چنین کرد بعد از
 لحظه فرمود که دیده باکشی و بین آنچه جو یای آن بودی همیسنکه چشم ما باز کرد خود
 بر کن آن جو یار مقصود یافت شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی خوش کوثر
 التماس مجاورت آن منزل نمود حضرت فرمود که هنوز تورا وقت بودن در این مقام
 نرسیده و وقتی آنچه از تو بیاید مش بظهور رسد جای تو اینجا خواهد بود بیت
 نغمه الله رسید تا جایی که بجز جان اولیا نرسد. احوال تورا بهمان منزل که عنایت
 اینجا نموده متوجه باید شد و دوری راه بسیار نزدیک گردانیده غایب شدند
 بیت آنکه بنمود رخ و از نظر غایب شد برسان بارد دیگر بار خدا یا منش و حضرت
 شاه نورالدین نعمت الدینی تعب و مشقتی را می که بدتها طی نموده باندک وقتی به
 محلی که عنایت آن سفر نموده بود رسید و صحرانشینان او دیده و عده که کرده بود
 و خانواده از ایشان در گذشت مستور نمائاد که هم در کن رود نیل حضرت و آیت
 منقبت را با سید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد کیفیت آن بر سهیل
 اجمال آنکه در این ایام در ریای ابرار شاه قاسم نوار و جناب خواجه ضیاء الدین
 ترک و اشرف العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین یزدی و بر تاج کبیل با
 آنحضرت رفیق طریق بودند چون بجای منزل رسیدند سید حسین اخلاطی مخبر کشته
 خادمان را فرمود تا حضرت را در صدفه که نزدیکت چلو نش بود در آورند حضرت
 حقیقت منقبت در آن جلوس نمودند سید حسین جوانی نقل نقل از ملاقات بجهت
 ایشان فرستاد حضرت ولایت قباب بخصار گفت نقل منزل دیگر اولی است
 و بر خواسته بار قفا را بعبه بجل دیگر رفت فی الحال سقف آن صدفه فرود آمد همه در

تعب ماند بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول با آنحضرت معاشرت
 نموده پس از آن یاران را دریافت و بهیچ جلوس نمودند سید حسین بحضرت
 که است مرتبت گفت نعمه الله میخوام از حالات شماستغیض شوم آنحضرت فرمود
 که شایسته ظاهر سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا رمزی برای ایشان ظاهر
 کرد حضرت شاه بسید حسین گفت که مدعای ما کیمیا می باشد فقیر محمدی است بقیه
 جان میدهند بجز حوی سیم غشیا آگه نیند از عمل کیمیا می فقر و بهین که صحبت و
 بیکت مجلس اتفاق افتاد و در روز دیگر شاه یاران او دواع نموده متوجه کعبه معطر
 شد و بعد از قطع چند منزل همه ترستند محرم نموده بدست درویشی داده بخت
 سید حسین فرستاد و سید حسین بر حقه را کثود قدری بنده و مقداری اشش سوزده
 در اندرون آن حقه یافت تعجب نمود گفت درین که صحبت نعمه الله درینا فتم در
 بیان آگه درویش که حقه مزبور را بخته سید حسین می برد و در راه بخاطر گذرانند که کاش
 حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود تا از
 عمل کیمیا بهره ور گردید و از صعوبت فقر و فاقه خلاص میگشتیم چون بخدمت آن
 حضرت باز گشت بر ضمیر فریض حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده
 بود هویدا گردید سنگت پاره از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این
 سنگت را نزد جوهری برده پرس که قیمت این سنگت چند است چون قیمت
 معلوم کنی از جوهری گرفته آنرا باز آور و چون درویش آن سنگت را بنظر جوهری برد
 جوهری پاره لعنی دید که در نظر خود مثل آن عمل ندیده بود قیمت آن عمل را هزار درم گفت
 درویش معلوم کرده سنگت را باز گرفته بخدمت حضرت شاه باز آورد آنحضرت
 فرمود تا آن سنگت عمل شده را صلایه نموده شربت ساخت و هر درویشی را
 قطره چاش بند و فرمود غزال ما خاک را هر آنظر کیمیا کنیم صد در در آبگوشه چشمی دو کنیم

در جس صورتیم و چنین شد و خوشیم	بنگر که در سر اچه معنی چاک کنیم
رندان لا ابالی و مستمان سر خوشیم	هشیار را به مجلس خود کی را کنیم

موج محیطا و کوه در یای عربتیم
در دیده روی ساقی و در دست جامی
مار النفس چو از دم عشق است لاجرم
از خود بر آو در صف ارباب محرام

ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
باری بگو که گوش بعاقل چسرا کنیم
بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم
تا سینه اند روی دلت با خدا کنیم

و ازان منزل روانه شده متوجه مصر شدند ظاهر باشد که اندر دریای کرامت چون
بمصر رسید در مغاره که اکنون بمغاره نعمت الله مشهور است نزول نمودند و در آن
مجدوبی بود با با حاجی علی نام و همیشه در پیش او آتش میوخت و از او حالات غریبه
بسیار سر میزد و خلائق مصراعقاد عظیم با و داشتند آنحضرت بعد از آنکه آن
درویش را دریافت از خود غایب گردیده متوجه حال او شده چون ازان توجه
باز آمد مجدوب را در روی افتاده و آتش را خاکتر گردیده یافت پس از زمانه
مجدوب بهوش آمده مرید راه آنحضرت گردید و ازان مغاره بیرون رفته در منزل
دیگر مجاور گردیده در آن ایام بعرض آن سرخیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان
بچهل سفر با دام اربعینی بر آورده آنحضرت پرسید که اربعین مردانه بر آورده یا زانه
حضار گفتند که اربعین زانه که است و اربعین مردانه که ام آنحضرت فرمود که اربعین
زانه آنست که بچند سفر با دام و یا بجزئی قوت لایموت بسر رسانیده باشند
و اربعین مردانه آنست که چهل روز هر روز روزه دارند و هر شب وقت افطار یک
کو سفند مع مصالح اکل نمایند و در وضوئی که اول روز اربعین ساخته باشند
بهمان وضو تا روز چهل اربعین ادای نماز فرضیه و سنت از ایشان شود حضار
تعجب افتاد گفتند که کسی باشد که این اربعین با تمام رساند آنحضرت فی الحال از
مجلس برخاست و بسم الله الرحمن الرحیم گفته تجدید وضو نموده و اربعین بطریق
که گفته بود ادا نمود و چون ازان اربعین بیرون آمد خلائق مصراعرام دریافت دیدار
ایشان بسته بر آن مغاره حاضر شدند و آنحضرت دست بر آورده و قاشحه بجهت
از دیا جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهیم کرد و از نظر آنحضرت غایب

کردید و مضمون این آیات بکوش هموش استجماعت رسانید لظفم ففحه آمدم شمارا دیدم وقت
 هرگز استخوان بخشید و رفت و بعد از آنکه آن ارباب حال ازان مغاره
 غایب گردید همیشه میدان و درویشان ایشان در استجماع و بودند و اهل مصر بنا
 درویشان میدانه سلوک مینمودند و در آخر شیخی و خادمی مغاره مصر حسب الاشاره
 آنحضرت بیابا حاجی لطف الله مرجوع گردید و مشارالیه در آن مکان بتلقین ذکر و کسوت
 فقرب کنان مصر و سایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش یکصد و ده سال
 رسید بدگیری رجوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید بدان ای عزیز در آن هنگام
 که حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه معظمه شد چون بکنبد
 ذات الارض رسید در اندرون کنبد صحبت ایشان با چهل تن افتاد و در اثنای
 صحبت ازان چهل تن بکین غایب شده و قدحی شربت در دست داشته هر یک با
 ازان قدح جرعه میرسانید و سر نعلین بر عضوی از اعضای او میرز چون نوبت
 با آنحضرت رسید ایشان را جرعه شربت داد و گفت ای نعمت الله این نعلین بر
 کسی بنحدر که قدم او ارتعلق دنیا منقطع شود باشد و بر حسب تقدیر الهی خلیل الله را
 میباید از امن تو برخواست هر گاه از امن تو بر میخیزد نوبت نوازش این نعلین بر
 بتوجه او رسید بعد از ذرا چهل تن بقیه را و کعبه را طی فرموده بوصول کعبه مقصود
 مشرف گردید در زینت یافتن صفحی صحیفه بزرگ بعد از دریافت مشرف
 طوف کعبه جانان رسیدن بحضور ساطع النور جناب شیخ
 المشایخ الاعلام شیخ عبداللہ یافعی و شرح آن بعد از تحمل رنجهای
 کونا کون آنحضرت آن مسافت را بقدم تو کل طی نموده بشرف رؤسنا فی روزه نماز
 کعبه ما در رسید و از زلال حرمه زغم مقصود سیراب گردیده از جام قبه ایات
 بپنات ابراهیم شراب ناب اسرار قرب و الفت و محبت دخیله کان امننا در کشید
 و لباس با اساس نظر الی الکعبه در پوشید و خرقة هستی برد و کون الزکر کن میرود
 کرده که الدنیا حرام علی الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا خلیل الله

شوق بردوش انداخته عالمانه بین العلمین صفین عبور فرموده عارفانه بر عرفات معرفت
 برآمده صوفیانه بصفا می دل مرده عنایت نمود دست بر حلقه توکل زد چون شرایط
 طواف بتقدیم رسا نید صحبت ایشان را با شیخ عبداللہ با فنی اتفاق افتاد و چون
 بصحبت پرفیض شیخ عبداللہ رسید اورا مشغول بارشاد طالبان یافت لحظه توقف
 نموده استماع سخنان جان بخشش کرد و از مضمون کلام با نظاش بر کیفیت احوال اش اطلا
 یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامان صحبتش
 زده فرمود که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد آقبالی چون شیخ
 عبداللہ با فنی بدیدیم بر جا احوال اہل حالی معلوم نمودیم اورا چون قطره و خود را چون دریا
 یافتیم و چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبداللہ با فنی رسیدم اورا چون دریا و خود را
 چون قطره دیدیم بعد از چند مجالس با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبداللہ
 کتابی بردست گرفته روی بجانم آن صفا آرای میدان طریقت کرده گفت ای
 مخدوم زاده این کتاب حدیثی است که از جد شما میدانند و بعضی موضوعیت جمع
 آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم بردارید و مطالعه نمایند تا بر حدیثی که شمارسد
 معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعیت و حضرت ولایت مرتبت
 ہفت سال در صحبت شیخ عبداللہ با فنی مریدانہ سلوک بیند و وقتی چند شبانی
 کو سخندان شیخ را ہم میفرمود مقابل ہفت سال صحبت حضرت موسی در خدمت
 حضرت شعیب علی نبی ناولہ و علیہا السلام شعر مشبان وادی المین کی رسد
 کہ چند سال بجان خدمت شعیب کند و در مدت مصاحبت ہفت حج با شیخ عبد
 اللہ کرد و بر زبان ترجمان دربان اوقات این آیات لفظ فرمود قطعہ

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب وقت و مکانہ عالم
از دمش مرده میشدی زنده	نفسش بچو عیسی مریم
بصنات قدیم حق موصوف	ہفت دریا بنزد او شبنم
شرح اسما بذوق خوش خوانده	عارف اسم عظم آن عظم

بود سلطان اولیای جهان
سینا اش بود مخزن اسرار
نعت الله مدید حضرت اوست

روح قدسی ورا شده بهمدم
دردش بود کج حق مدغم
شیخ عبدالله هست ان فافهم

در بیان حقیقت ترجمان لاجورد دریافت صحبت حضور جناب
شیخ عبدالله یاقعی در ورود دارالسلطنه سمرقند و کیفیت

ان اجمالاً برضایر طننت ماثر ایل دانش ویدش و خواطر خیریت ماثر واقفان کار
خانه آفرینش مخفی و مستر نماز که چون مدت بیفت سال شاه نورالدین نعمت
الله در مکة معظمه با شیخ عبدالله یاقعی چنانچه سبق ذکر یافت صحبت داشت
آنجناب را وداع نموده با توشه توکل قدم در وادی نهاد و بعد از طی منازل و
مراحل دارالسلطنه سمرقند را ازین اقدم میمنت انجام رشک روضه رضوان
ساخت و چون خبر ورود آن ماه سپهر کرامت بحضرت خاقان کیتی ستانی
صاحبقرانی امیر کبیر جهان امیر تیمور پادشاه انار الله برهانه رسید از مخصوصان
بارگاه جاه و جلال کی را بخدمت آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما تشریف
شریف بجانب ما از زانی فرمایند یا ما را برسبیل زیارت بدریافت خدمت
شامیاید رسید آنحضرت در جواب پیغام فرمود که ما و شما را بر حسب حدیث
حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم عمل میاید نمود و دیگر فرمود رحمت بران میری
که در ویستی را حرمش نماید باقی اختیار باشناست چون فریستاده مراجعت
کرده جواب آنجناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرفراز
عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود و بعد از شرف مجالست
بمنزل بایون مراجعت کرده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود و خواص را با فضل
و کمال را حاضر گردانید آنحضرت را با آن ضیافت تکلیف نمود آنحضرت فرمود نظر

نعمت الله را اگر خوابی که همانی کنی
و رفیق دهمت شس سازی سرانی مختصر

سفره کرد جهان سرتا بسرا یکشید
چار دیواری بهفت اقلیم در بایکشید

و مجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و اکرام و احترام آن
 حضرت دقیقه فرود گذاشت نکرد و چون بمنزل مراجعت کرد روزی چند با اهل سمر
 قند صحبت داشته از کثرت خلائق دلگشته میل سر کوهستان سمرقند فرمود و
 گذارش بر کوه مالک را واقع شده در چله زمستان که هیچ بشری را در منازل
 آن کوه پرخطر یا یاری گذر نبود اربعینی داشت و هر شب بیرون افتاد و میفرمود
 بر ضمایر مرآت نظا یر دیده و ران دور بین و رانداران مکان من یقین که غیب
 نمایان استار النمام و پرده کشایان اسرار عا صراند مخفی و مستور نمایند که

آنحضرت

سید اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته و مغاره در آن مکان ترتیب داده که
 کنجایش جلوس چهل کس داشت و تختی از قدیم الایام در آن حوالی بود بعد از
 اربعینات از روی جذب پای بر کوه آن تخت چنان زد که چهار آنخت فرو
 رفت و تا اکنون نشان قدم آنحضرت در آن سنگت باقی است

از روی شی صادق القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی
 بقله گویی رسیدیم که چهل فرسخ بر چهار طرف آبادانی نبود و در آن کوه مغاره بود
 که بخاجلی برد آن نوشته بود که این مغاره ایست که سید نعمته الله در اینجا اربعینی
 داشته بدان می عزیز است که الله تعالی که در آن اوقات که آن صف آرای میدان
 طریقت در کوه سمرقند لعبادت پروردگار بمانند است تعالی است جمع کثیر از قوم
 مغل دست ارادت بدامن آنحضرت زده رسم متابعت سجای می آوردند این خبر
 در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از باب غرض حضرت خاقان صاحبقران
 بر آن داشتند که آنجناب را از بودن ممالک ترکستان عذر خواهد تا بجائی
 دیگر تشریف برده پادشاه عادل کس سجدت شاه ایوان فقر فرستاد
 پیغام فرموده که هر چند بجانب شما اعتماد کلی هست اما سفیدان ما را بحال خود نخواست
 گذاشت اگر بولایت دیگر تشریف بفرستید که تر خواهد بود چون این پیغام تا آنجناب

رسید این غزل برشته نظم انتظام داده فرستاد بنزد سلطان نظم

بروای میرمن بمال مساز تا که آزار حنقی میجوئد	بیش از این سیم و زر بجم کداز مکن آزار ورنه بسینی باز
در خماری و در سرداری سخنم ساقی است و روح فزا	با من مست کی شوی مساز لفظم مطربی است خوش آواز
ملک من عالمی است بی مان من سلطان خویش می تا زم	زان تو از خطاست تا شیراز تو بتاج و سر بر خود میساز
نعمت الله پیر زندان است	گر مریدی به پیر خود پرداز

و از آن مکان که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد و در منزل خواجہ زکریای باغ فرود
آمده اتفاقاً در همان روز مزاج حضرت خاقانی از جاده استقامت انحراف
یافت و امراض مختلفه شامل حال شریفیش گشت و دانست که سبب آن ترک
ادبی است که نسبت بخدا م آنحضرت ولایت مرتبت واقع شده هم در آن
ایام با کمال ضعف و نقاہت متوجه حضور سلطان المحققین گشته بعد از دریافت
زیارت رسم عذر خواہی بجای آورد و از برکت و میامن دعای انجذاب صحت یافته
بمنزل ہمایون مراجعت فرمود نظم اولی را بہت قدرت از آن تیر جسته
باز کرد اندر زہد مدہما آن مہر سپہر سیادت و کرامت در منزل خواجہ زکریا
بسر بردہ العینات بجای آورده و خوارق عادات بسیار بردم ہر دیار ظاہر
و ہوید کردانید از آنجکہ جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند لاکہ
سفینہ ٹکن ایشان دریائی گشت مشرف بر غرق شدن گردیدہ ہمگی سگان دست
نیاز بدر لاکہ حضرت بی نیاز برداشته ازان کرداب نجات خواستند تیر دعا
آن در ماندگان بہدت اجابت رسیدہ دیدند کہ شخصی در روی آب پیدا کردیدہ
عمان کشتی ایشان را گرفتہ بساحل نجات رسانید اہل کشتی شکر الہی تقدیم رسانید
گفتند سبحی آسختالی کہ تو را وسیلہ نجات با کردانید کہ احوال خود را بر اعیان ساز

و بگوئیستی و منزل کجا داری و نامت چیست آنحضرت فرمود که لقب من نور الدین و نام نعمه الله و منترلم در دیار سمرقند در خانه خواجہ زکریای باغی بعد از چند وقت آنجماعت در همان مکان و منزل خواجہ زکر با بخدمت سرخیل اولیا رسیدند اسوال و اسباب بسیار بسبیل نذر بنظر انور رسانیده جمعی در حلقه مریدان انتظام یافتند فرقه بیدار خود فرستند آنحضرت ازان و جود در هفت فرسخی منزل خواجہ زکر با خانقاه و باغی ساخته حاصل آرزای بخت فزا و درویشان تعیین فرموده و قریبه بتل حکم را خرید و وقف خانقاه نمودند

در بیان شرفیابی سر حلقه عارفان سید نعمه الله ولی بزیارت ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیه والنشا و رفتن بشیر برت

شید خاک حراسان امام طیب طاہر || علی موسی بن جعفر محمد باقر

آنکه در گاه رفیعش دین دولت را در است
استمان کبریایش آسمانے دیگر است

<p>پایه قدرش ز ہنتم چرخ کردون بر تراست خاکروب در کہ او قیصر و اسکندر است روی مہر و مہ زور شید جمالش انور است ذره مہرش ز ملک ہر دو عالم بہتر است زایر در گاہ او را کرد کولیش چون زرت است منکر اربا و زناد مخلصان را باور است آنکہ کیطوف ہمیش ہفت حج اکبر است</p>	<p>نزد بان بام قصرش نہ رواق آنحضرت چرخ کردون پیش قدرش تودہ خاکتر است مہر و مہ را زان قفاخر بر کواکب درخوار است قطرہ از جام فطیش ز زمزم است و کوثر است مس جان را خاک راہش کیمای احمر است آن حدیثی کہ یقین فرمودہ پنجم بہتر است قلہ ہشتم علی موسی ضامن جعفر است</p>
---	---

و بعد از آنکہ شرائط اوف بتقدیم رسانید یک اربعین بسر بردہ ازان مقام شریف متوجہ شہر ہرات شد و چون بدان خطہ رسید در محکمہ سید حسینی سادات نزول نمود اما متنی بود کہ سید حسین ودلالت حیات را بقابض ارواح سپردہ در سنتبات جنان سیر میفرمود با اصحاب چنین وصیت کردہ بود کہ چون سید نعمه الله نام از سلسلہ سادات در تاریخ ہفتصد و نود و ہجرت باین منزل سد حبیبہ زادہ کہ حبیبہ سیدہ حمزہ

دستار بند است بطبیعت سلیم نماید که اول ما فتنی است از آنجناب زرد ما در وقتی که
 سن شریف آنجناب بر شصت سالگی و تاریخ هجری هفتصد و نود بود در محله سیمت
 حسینی در شهر هرات نزول فرمود و جمعی درویشان را فرستاد و آن بلقیس اوج سعادت
 و عصمت را خواستگاری نموده در عقد ازدواج در آورد و روزی چند توقف فرمود
 و بازار اده سفر فرمود نظم چون در آمد شاه در ملک هرات خلق آنجا یافتند
 از نو حیات بدان در آن شهر شریف خوب فال مت عمر عزیزش شصت سال بعد از
 وداع ابل حال و گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن موضع قریب
 سبک سال توقف کرده باغی طرح انداخت و از آنجا متوجه کوبتان کرمان گردید بعد
 از ورود در آن خطه مدت هفت سال اقامت فرمود و در آنجا شاه برهان الدین
 خلیل الله از کم عدم قدم بر صه عالم نهاده جمال با کمال با بل عالم و والد بزرگوارش
 اعی شاه باز عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند از حجت در این قطعه بیان فرموده

<p>بی از خصنامی حسدای عزوجل نیم ساعت گذشته بود از روز یازدهم بود ماه وقت شریف نود و پنج و هفتصد از سال میر برهان الدین خلیل الله کسب و باد علم رتبان</p>	<p>حی قیوم قادر سبحان روز آدینه در مه سبحان ماه در حوت مهر در میزان رفته در کوبتان که ناکا بان آمد از غیب بنده راحمان حاصلش باد عمر جاویدان</p>
---	--

و این غزل از جمله اشعار می است که در باب فرزند سعادت مندر فرموده

<p>ای نور روی تو روشن دو چشم جان من شمع برزم جان من از نور رویت روشن است در نظر لفتش خیال روی تو دارم مدام مجلس عشق است من میگویمت از جان غما مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است</p>	<p>ای خلیل الله من و می حجت و برهان من باد روشن دایما چشم و چراغ جان من ای دل و دلدار من و می جان من گوش کن تا بشنوی ای میر برستان من حاصل عمرم توئی ای سعادت جاویدان من</p>
--	--

بی رضای من تپدی جان من در پیش حال یادگار نعمت الله قره العین رسول	کایت سخن هرگز نفرمودی توبی فرمان من نور طه آل سین سائیه سلطان من
--	---

در کوبان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن‌های اوج
ملکوت آمده دست مریدی برداشتن متابعش زده حلقه فرمان برداری در گوش
جان کشیدند از آنجمله مولانا سعد الدین علی و سید نظام الدین احمد که مدرس و
فقیه شیراز بود از شیراز بخدمت آنحضرت آمده التماس بیعت و تلقین ذکر نمود
آنحضرت آیه بیعت برایشان خواند و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که بگردن او
متوجه قبله نشیند و کف دست بر روی ران راست و زانوی چپ نهادند
و کف دست چپ ساق راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب
قلب که طرف چپ است بجانب راست کنند لاکفته شود و از جانب است
رجوع کنند که گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند و سر بالا آرند لاکفته
شود و سر زیر آرنج میل بجانب راست تا بجای قلب رسد الله گفته شود و در
نفس هر چند توانند ملک چون همه اوست غیر ادکسیت گفته ام لا اله الا الله
لا جرم سید وجود خودم نعمت اللهم و خود آگاه و آنحضرت میر
زین الدین علی را گفتند که جای شما هندی خواهد بود و محل سکنا می میر نظام الدین احمد
شیراز مال هر دو همان شد شعر ای ذات تو را یافته نیات ضمیر یکسر بتوان
خفیه باطن شده ظاهر و چون مدت مجاوران حضرت در کوبان بهبخت رسید
آنگاه متوجه بدار العبادیزد شد سادات و قضات و اکابر و اهالی لوازم استقبال
بجای آورده طریقه اخلاص و مریدی مرعی داشتند و پس از گذشتن چند روز
آنحضرت بموضع گفت که گشتی از جنت است شریف آورد طرح خانقاه
سبک انداخته و سماران و بنایان را بکار بازداشته سایه وصول بفرق‌بالی
ابرقوه انداختند و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول جلال فرمودند و در آنوقت
موسم بهار بود و درخت سیبی در آن باغچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود آنحضرت

فرمود که عجب است که این درخت شکوفه ندارد حاضران گفتند روزی این درخت
 بیابا حاجی گفت که بواسطه سیب بسیار که هر ساله میدهم هر که بسایه من می آید سیبی
 بمن میرساند بیابا حاجی گفت که دیگر سیب میاورد و آسب مکش شعر
 بید باری فارغ است از سنگ هرگز آسب سنگ نماند اهلان خود را شایخی که در آن بوده
 آنحضرت چون آن سخنان را شنید آن درخت را گفت که ای درخت سیب فرد
 هر کجا سیبی است بی آسب نیست سیب بی سیب از بوستان ما است
 و درخت سیب را در بغل گرفته فرمود که هر سال بار بده فی الحال درخت بچو شش
 درآمده بهار کرد چندان سیب آورد که مردمان تعجب کردند و مدت های مدید آن درخت
 هر سال سیب می آورد بعد از چند روز آن ساله دو دمان رسالت در حوالی آسیما
 طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان باغ ساخت و حصاره کاشی کرده بخیاطی در
 آن نقش فرمود که شفاء القلوب لقاء الحیوب و باز موضع گفت باز گشت
 نموده چندان توقف نمود تا عمارت خاتمه با تمام رسید و خادم و فرآش و
 غیره خدمه تعیین کرده باصل شهر بزرگ مراجعت نمود و از راه باقی متوجه کوه بان شد
 چون بمنزل چاه قادر که در مابین باقی و میزد هست و اکنون بچاه خادم شهر است
 رسید کاروانی دید که در آنجا رحل اقامت گسترده داعیه حرکت دارند و جمعی از
 قاطعان طریق که در کین بوده فرصت یافته در قافله تاخته و تمامی سحار و غیره را در
 بسته متوجه آنجا ب شدند آنحضرت را نیز بقیه آوردند حضرت ولایت منقبت از
 روی غضب بجان ایشان نگاه کرد حرکت از دست و پامی دزدان یافته دستها
 اهل قافله ده گشت اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آنحضرت آوردند
 جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت دار شد و
 نمود از آن فصل قبیح توبه داد و بکشودن دستهای ایشان اشارت فرمود اهل قافله بستان
 ازان سترل گذشته آنحضرت بقصبه باقی تشریف از زانی فرمود و بعد از درخت
 شرف و زیارت امام زاده واجب التعظیم و التکریم امام زاده عبدالعزیز بر در مرز منور خط

جلوس نموده خادم آن آستان طبق خرمابند دست آورده آن شجره بوستان
سیادت پنج عدد خرماتناول کرده بسته آنها را دور خود فرو کرده زمین و بقدرت
کاظمه یزدانی پنج درخت خرمابطریق پنج انکشت نزدیک یکدیگر سبز شده بارور
گردید مؤلف همین رساله مرقوم ساخته که تا زمان تالیف کتاب هر پنج درخت
هر سال خرمای کند و مسافرن و مجاورین بجهت شفای امراض تناول نمود و با طراف

از عسکر کرامی چه تمسح بود او را
و از نصیبه باقی بگوینان تشریف آورد فرمود
بیا و نعمه الله را بشم کوبان بنگر

بلایه برند والله علیهم تحقیق الممال شعر
کز منخل محبت رطب عشق نخورده است
اگر کبخی طلبکاری که درویرانه یابک

در بیان توجه آفتاب عالمتاب عرفان بسبب دارالامان کرمان

فروع تفصیل این حکایت از مطلع صفحات رساله ولایت مانند خورشید تابنده
بر این اوراق میستابد که حضرت ولایت مرتبت با فرزندان اجمند شاهزاده برهان
الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شدند و بمکاشفه دریافت بود که کرمان زمین
در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی است درویشی با باخته لایقه نزد شیخ فرستاد چون
درویش بچاس شیخ رسید و تخم را که زانید و مطلب شاه را بیان نمود شیخ از دریا
مرتبه استجاب متغیر گردیده بمکاشفه فرورفت و انتهای سیر آنحضرت را در آستان
چهارم یافت فرمود و انشم مدعی ایشان را که حصیت آمده اند که کرمان را از ما باز
ستاند نعمه الله آفتاب رتبه اند و آفتاب را آستان چهارم منزل است هر امضا
با ایشان نیست و عارسانیده بگو که کرمان را بشما گذاشت نظم بیایا که مرا با توست
جان است بیایا که مرا با تو را ز پنهان است منقول است که قبل از توجه آنجناب
بکرمان درویشی از درویشان در واقعه دید که مجموع اولیای کرمان بر بالای تلی که در
میان آستانه ما بان النکر قطب الدین السلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر
میکفتند که عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت برآمده بر کرمان و تو را بخصی

آن سرزمین خواهد یافت و همچون ستاره در برتو آن نور محو خواهد گشت و شد

مه کسب نور از رخ خوب تو می کند | اگر نیت پر تو می ز رخ آفتاب هست

القعده بعد از رسیدن جواب شیخ نور الدین خوارزمی حضرت ولایت ربوبیت
خطه کرمان بنور طلعت جهان آرا بیا راست و منزل در حوالی بقعه شیخ الدین داد
فرمود هم در آن ایام خانه عالی بروس همت خود در آن محل طرح انداخت و بعد از آنکه
عمارت با تمام رسید شایزاده خلیل الله و ابل بیت را از کوبان طلب فرمود
و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود که در آن آفتاب اوج عرفان بسر
اسیامی مابان برپره زانی سعادت دیدار را در یافته سفره نمان و قنچ ماست
نزد آنحضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که آن دره التاج ولایت راغب
بیرون مابان گشت و در همان مکان طرح خالقه خیر آباد و باغ خلوت و باغ مشهد
انداخته در نهایت زودی با تمام رسانید و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در
مابان بوده بعبادت خالق انس جان قیام نمینمود و صوفیان و صوفیانه بصفات
حمیده و درویشان دزدنوشان پروانه وار که و شمع جمالش نقد جان نثار میساختند
و خواص و عام هر دیار از صغار و کبار خود را با آستان آنجناب میرسانیدند سرستان
جام وصال از معانی باین مقال مترجم بودند غل در ضربات فنا جام بقا داریم ما

خوش بقای جاودانی آنکه ما داریم ما | کشته عشقیم و جان در کار جانان کرده ایم
این حیات لایزال خون مجسمه داریم ما | در طریق عاشقی عمری است تاره میرویم

رببری چون نعمت الله رسنما داریم ما

در بیان توجه جماب تطایب لایت مآب از دار الامان کرمان بدار العلم شیراز

برهوشندان سخن شناس مخفی سخا اید بود که روزی حضرت ولایت منقبت از
خلوت باغ مابان بیرون آمد و فرمود وقت آن آمد که پروازی کنیم و زکریمان عزم
شیرازی کنیم با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود
چون بسر بند امیر رسید رفیقان برکیت از استحکام آن بند سختی میکفستند

آنجناب از مقدمه بنا نهادن و از ولایت امیرشکل گشتن که در آن بند بظهور رسیده بود خبر داده فرمود که در وی شان همه در زمان بستن این بند خستی بدست بنا داده اند و بعد از طی مراحل چون بجالی شیر از رسید سادات عالی درجات و علمای ذوی العز و الاحرام و سایر خواص و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجای آورد در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزدانی ریزان بود و در همین معانفت سید شریف فرمود نعمت الله در هر رحمت الله بر سر نهی که تنگ است که اگر رسیدن جناب ولایت قیام

شعر نعمت الله به پیش از زمان همراهه || عارفانه بر سر الله اکبر میرود

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست داده حافظ رازی که صدر سلطان اسکن در والی شیراز و شاکر سید شریف بودند تا سجاده سید شریف را در دست راست حاکم که امامت میکرد و سجاده حضرت کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند همینکه آنحضرت قدم در مسجد که آمد مجموع خلایق باراده دست بوس و پای بوس آنجناب متوجه استقبال شده بهجوم مردمان بخدمتی رسید که نزدیک بود که سید شریف در زیر دست و پای مردم هلاک شود نظر سلطان و لیابرسید شریف افتاد خود متوجه گشت و دست سید را گرفته از میان خلایق بیرون آورد چون بکنان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود را بر چیده در عقب سجاده آنجناب انداختند و فرمودند که اگر نعمت الله دست شریف را تنگ گشتند در زیر قدم خلایق هلاک گردید و راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عام در شیراز دست بیعت با آنجناب دادند در آن ایام در ویلش فخر الدین نامی که در سلسله نقش بندیه داخل بود دست ارادت بدامن حواجه عبده الله امامی صفهائی که رخصت ارشاد از سلسله نقش بندیه داشت زده و سالها شده بود که شکلی در خواطر داشت اتفاق بمجلس شاه نعمت الله رسیده فی الحال آن مشکل در نظر اول بر او حل شد و کسوت نقش بندیه را از تن بر آورد و کسوت شاه در آمد و بعد از یکماه با حواجه عبده الله امامی ملاقات نموده حواجه عبده الله در ویلش را گفت که بوی غیر از تو می آید

نزولت مامیا و متعیر گردیده با خود قرارداد که علی الصبح بحسب مجلس شاه رفته از مباحثه علوم
 مبشخی در میان می آورم تا احوال من بر او ظاهر گردد و مسئله چند اختیار کرده چون روز دیگر
 شد بحسب انتخاب حاضر شد در آنوقت حضرت حقایق پناه نکته از حقایق و معانی
 بیان میفرمود و قاعده آن بود که هرگاه آنحضرت مستحکم میشد دیگری را یاری سخن گفتن نبود
 حواجه عبدالله امامی سخن کرده که کلام انتخاب با تمام رسد نکته از کلمات علوم آغاز کرد
 اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست گفت شرمند و حیران
 مانده در مقام مغزرت در آمده مریدی انتخاب را اختیار نموده بشرف پوشیدن
 کتوت سرافراز گردید و جناب لایت قباب متوجه او شده فرمود بیت بی تکلف
 نعمت الله را بجوی و زخیال نقش بنده در گذر با بچه حضرت شاه مخلصان شیراز
 و دواع نمود متوجه کرمان شدند و نامت بیت و پنجسال گاهی در شهر کرمان گاهی
 در استان ما بان بسر برده بارشاد طالبان بسرمی برد و التفات میفرمود مرویت
 که حسب اللئیس مولانا سعد الدین محمد پیر و مولانا جلال و دانی حضرت ولایت منقبت
 آب دهان مبارک در دهان مولانا جلال الدین انداخته لاجرم او را بر علماء ترقی و تقدیم
 روی نمود و در مدت مجاورت ما بان وقتی بجانب کوه بیخان رفته سه روز توقف
 فرمود خادمان در این سه روز هر وقت غذا بجهت معلم شاهزاده خلیل الدعی بردند
 رشته میبردند معلم را این رباعی بچو اطر رسید اما نوششت و بکوش احدی نرسانید

رباعی تا چند من این خمیر بسیر شده خورم	وین آرد باب اندر اعشسته خورم
یکبار چو باب زن کجا نم ندسته	من شمع نیم که روز و شب رشته خورم

چون حضرت گرامت پناه از سیر بازگشت بشاهزاده خلیل الله فرمود که معلم شما از شما
 کلمه نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته بخوان مولانا خواند و بالغام و
 خلعت و الطاف نوازش یافت مؤذنی در شیراز بانگ خضتن میکفت بعد از بانگ
 اینخزل که از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود حوازی نظم

غم مخور یار که غمشخوارت نمم	این جهان و آن جهان یارت نمم
-----------------------------	-----------------------------

<p>اول آخر حسرید ارت منم چون شغای جان بمارت منم چونکه در آتش بکندارت منم چون شروع باغ کدازت منم بازگشت آخر کارت منم نعمت اللهم اطلب کارت منم</p>	<p>در سربازار ملک کاینات رنوبد از وحسانه درد من آر گردید و زخ میکشندت خوش برو و بر بخت میر و س بیامرو چند روز س هر کجا خواهی برو با تقی از غیب میبرد او این ندا</p>
---	--

آنحضرت در ماهان شماع این غزل که آن درویش در شیراز میخواند کرده خوش وقت
 گردید و بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ما در شیراز این غزل میخواند در همان
 شب آن درویش در شیراز آن حضرت را در واقعه دید که آنحضرت او را تحسین فرمود
 درویش از خواب بیدار گشته روانه آستانه ماهان گردید و دست در دامن
 بیعت و مریدی آنحضرت رزه بعد از رخصت متوجه بشیراز گردید

در احوال خیر مال بابا حاجی نظام الدین و رفتن بکرمان از کج و مکران و
 شرفیابی حضور باهر النور نور صدقه عرفان و نور حدیقه سید آخر الزمان

من کلام آنحضرت ولایت منقبت است نور الله مضجعه

<p>ای ششکان ای ششکان من مظهره را دریا کنم من کور ما در زار دار در یک نظر سبنا کنم و عقل در دسرد در حاجی او را رسوا کنم زان در خرابات آدم م تا میسکده اینجا کنم چون طبل اندر کاستان از غشش او دعوی کنم</p>	<p>ای عاشقان ای عاشقان من پر از بنانم ای طالبان ای طالبان کمال ملکات حکمنم کرفنس بد فعلی کند کوشش با لم در نفس من بند کوی حیرتم سر مست جام و حاتم پروانه شمعش منم جمعیت جمعش منم</p>
---	--

آمدند از لامکان کی سید آخر زمان
 پنهان شوازه برد و جهان تا بر تو خود سید کنم

منقول است که بابا یحیی از جانب کوچ و مکران با عساکر خود بجانب کرمان روان گردید

که از خاک کرمان شکر گرفته از جماعتی که از متابعت او بیرون رفته اند انتقام کشد چون به
 حوالی بایان رسید حضرت شاه در باغ چهار طاق در خلوت انزوا در ولایتی را بر در
 خلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران از راه آستانه می آیند برو بر سر راه ایشان
 و در میان سواران ایشان سواری که فلان اسب نشسته و فلان رنگت لباس
 پوشیده با و بگو که نعمت الله تو را می طلبد در ولایتش رفته پیغام رسانید آن سوار با تفنن
 در ولایتش بدر باغ آمده آنحضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفته
 چون دست از او باز داشت آن سوار بی هوش گردیده آنحضرت باندرون خلوت
 رجوع فرمود و او سه روز و سه شب بی هوش و بی شعور بود بعد از سه روز که بهوش باز
 آمد سواران خود را طلبیده لباس از بدن بیرون کرده نزد ایشان گذاخت و گفت
 بر چه از مال من نزد هر یک از شما هست بخشیدم بکلی سپاه خود را رخصت داد
 و خرقه در ولایتی بجاریت گرفته در پوشید و در خدمت آنحضرت مجاور گردید و بعد
 از آن حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تلقین فرمود
 پوشیدن کسوت و تاج فقر سرافراز نمود و منصب خلیفه الخلفای سلسله خود را
 با و رجوع نمود و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بود چون بنحمت
 آنحضرت رسید از سلطنت درگذشت و رتبه محرمیت یافت و چنان مرتبه
 یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود تاج خود را از سر برداشته برکت
 نیمه سر نهاد فی الحال طوفانی بدیده آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند آنحضرت با و گفتند
 که تاج را درست بر سر بکنند چون تاج را درست بر سر نهاد آنظرفان بر طرف گشت
 بر ضمیر غیر هوشندان مخفی نمائند که دوازده هزار سینه صحیح لشب بشرف صحبت
 آنحضرت رسیده اند و از شیخ و شایخ غفرت اقلیم از احاطه تعداد بیرون است
 چنانچه بر زبان کوهر بیان آنحضرت که مشتمل بر بیت نعمت اللبیم و در اقلیم عالم هر دو
 بر در و دیوار با هم خاص عام افتاده ایم بر پیشگاه خاطر اصحاب مجدد و معالی پوشیده
 نمائند که اگر کسیت خوشترام قلم پامی در دایره تفصیل مجموع احوال آنحضرت ولایت قدرت

که از آئینه سخن بطول انجامد لاجرم در اختصار کوشیده بر مقتضی خیر الکلام ماقبل و دل
عمل نمود و بعضی از اوقاف را بعرض میرساند که در مدت بخت و بختی که حضرت غوث
در کاد آله شاه نورالدین نعمت الله در کرمان و ماها ن تشریف داشتند و بر سر نهارش
مستکن بودند هر روز قافله هر شب زمره بلب خشک بودیده تر باید واری انیمضمون
که از کلام آنجناب است نظم نامراد از درما باز کردید کسی در میان ما قبله حاجت
بود بملایمت آنحضرت میرسیدند و آن دریای جود و کرم نسبت بر هر کس انعامی
و اگر می وارثادی میفرمود چنانچه خود فرموده اند شعر میا از نعمت الله جو نوالی را که
میجوی که کام دل زره یابی تو را که جستجو باشد و فرقه مجاورت استمانه و خدمت
اختیار نموده زمره بعد از آن مقصود خود میفرستند و آنجناب اکثر اوقات در
خلوت لعبادت مشغول بوده در هر روز در وقت چاشت و پیشین لحظ از خلوت
جته ارشاد طالبان بچاس عام می آمدند اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه آنحضرت
چیزی از آن پرس مشکلم کرد و دو کلام آنولایت منزلت بتانی و ستوده مشتمل بر حقیقت
و دقائق و مستهدات از قرآن و حدیث و کلام اکابر از نظم و نثر و رعایت بلاغت
و فصاحت میبود با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت نظم

عیانی که سیکر و فوج حجاب
زجان معتقد عالم و آدمش
مقابل بدی با چهل اربعین

زبانی چو آتش بیانی چو آب
دل مرده جان یافتمی از دمش
از او مکنظر در ساوک یقین

خلایق بهفت اقلیم و طالبان اهل حال و احوال ستقم آوازه کرامت و خوارق
عادت آن کاشف رموز و علم اکام الاکماء شنیده خود را بعبادت دیدار و خدمت
میرسانند و از رخس فیض الطافش مستفیض میباشند و سلاطین آفاق و اکابر هر دیا
تخفهای لایق و مذورات بخدمت خدا متضرعیتا ند چنانچه وقتی از اوقای
دوستان باخلاص که در بلاد هند و ستان بودند تهنئا و نذر با بخدمت آنحضرت
فرستادند حاکم کرمان که از جانب خاقان مغفور سلطان شام برخ فرمان فرمای آنجا

بود اندیشه منگشتمه که اگر دست از تنهای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست
 بکند و اگر از خاندان ولایت قباب طلب نماید بخاطر آنحضرت خواهد رسید و تمنای
 واقعی آن مبلغ هفتاد تومان کسکی میشده لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه حسب
 شایر خ سلطان رسانید خاقان مغفور مترود گشت که آن وجه را باز یافت یا
 معاف دارد درین باب با محمد علیا کوهرشاد آغا که عاقله زمان و ملکه جهان و حرم
 محترمش بود قرعه مشورت در میان انداخت محمد علیا فرمود که ای پادشاه حتما
 جاه از آن اندیشه نمایی که تا دامن آخر الزمان مردمان مذکور رساند که سلاطین
 پسند آن مقدار تخفیف بجهت سید فرستادند که خاقان نیز بر تعالی آن نتوانست گذشت
 چون پادشاه این سخن بشنید فرمانی با اسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمنا نماید
 و همچنین بعد از آن سلاطین پسند دیگر بار تخفیف از سابق لایق تر و بیشتر بخندست
 آنحضرت فرستادند آورنده آنها را اندر میان رودخانه برابر خالغاه گذاشت
 چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یاری آن نبود که بعرض رساند بعد
 از سه روز آنحضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاد احوال پر حقیقت
 آن را عرض کرد و قیمت تخفیف و ارمان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند حضرت
 ولایت منزلت فرمود آنها را سه حصه کرد موافق و گفت یک حصه بحضرت
 خاقانی میرزا شایر خ دهید که لشکر او بسیار است صرف لشکر نماید و حصه دیگر
 بخلیل الله دهید که او جاه دوست میدارد و حصه سیم صرف اخراجات مایان
 نمایند و یکت ذبح کر با سبزه روی بارها بود برداشت و فرمود از ایشان عرق خشک

در بیان افول و غروب نیز اعظم و رحلت حلقه عارفان معظم از
 جهان بسر استان جهان و رسیدن جان بجان و شرح آن

بر صمیم مرتبیر طالبان مطالب و اجتناب عنایت نبویه و حواظ آفتاب تنویر الیمان
 مسالک آثار شریعت مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیات مخفی و

موجب نماز که چون سن شریف آنحضرت بیکصد و چهار سال بر حسب تقدیر پادشاه
قدر رحلت آنحضرت ولایت منقبت از این خاکدان محنت بریاض جنت
نزدیکت گردید روز دوشنبه که دوشنبه دیگر توجبه بجانب جنات بجزئی من تخمینها
الآنماد مینمودند طوطی طبع شکرشانش بنظم این آیات لطافت آیات که باکشت

بسر پرده میخانه روان خواهم شد	بخوشی معتکف کوی معشایان خواهم شد
بخرابات فارخت بقا خواهم بود	ترک خود کرده بی نام و نشان خواهم شد
ماچو بوتیم در این کبر بید آمده ایم	یکدی می بدم ما شو که نشان خواهم شد

نعمت الله چه خیالی که نویسنی در خواب
در چنین نیست در آن نعمت چنان خواهم شد

و دو سه روز قبل از رحلت نیز این غمزل را فرموده اند

حاجت سیدما سوی معشایان خواهم شد	بسر پرده میخانه روان خواهم شد
آفتابی است که از مشرق جان میتابد	گر چه از دیده اجباب چنان خواهد شد
عین آب حیات است جایش خاندانند	زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد

صحبت سید سر مست غنیمت میدان
که دین بیک و سه روزه ز جمان خواهد شد

آنکاه آن سرورد و دمان امامت خلفا درویشان و مخلصان را طلب داشته
و منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شاه
خلیل الله تفویض فرمود و گفت ما را بدرگاه حق قیوم میباید رفت آنکه در غسل
دهد از او نماند و کسیکه برماناز گذارد از اقطاب خواهد بود چون دوروز گذشت روح
پنجشنبه بیت و دوم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلاثین و ثمان مائه در رسید
کلمه طیبه شهادتین بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح پر فرو خوش
جانب خطایر قدس پرواز نمود از وقوع این حادثه باطله نایره خزن و الم در کانون
درون اشرف بنی آدم تافت و از حدوث این وقوع فرغ اکبر در عالم اصغر مست

ظهور یافته مریدان و خلفای آنحضرت بجای اشک خون از دیده و دل کشوند و درویشان
 سلسله واصحاب هدایت از غایت اندوه در خاک و خون دیده خود غلطان بودند صعب
 آن مصیبت نه بشا بود که قلم در زبان بکیفیت آن تو اندر پرداخت و شدت آن ریزه
 و تعزیت نه آن مرتبه داشت که زبان بیان شرح آنرا در این اوراق مبین تواند داشت
 چون زمانی از رحلت آن هادی مکالات انسانی گذشت بابا حاجی نظام الدین
 کبیری خلیفه الخلفای سلسله نعمت الهی بود در آنوقت در اقلید توابع ابرقوه میبود
 بطی الارض حاضر گردید و بوظایف آداب و سنن بغسل آنحضرت قیام نمود بعد از آن
 محفله آنحضرت را بمسجد جامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند که آیا سعادت
 امامست نماز از کدام سعادت مند خواهد بود ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بی از
 بم آمده و با کسی متکلم نگردیده در پیش السیاده و بر آن جنازه مغفرت اندازد نماز گذارد
 و آنگاه تا بوقت مخفوف را ببا مان برده در خانقاه مقدس که حال مطاف اکابر آفاق است
 بنحاک سپردند مشهود آل محمد روضه رضوان بود این چنین خوش مشهدی در خطه ما بان بود

نعمه الله از زیارت کن که تا یابیم مراد از آنکه قبرش قبله حاجات مردوزن بود

از غریب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود انسخیل ارباب شهود در روز چشبه
 بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبعمانه اتفاق افتاده بعد
 از آنکه صد و چهار سال درین دار پر طال بسر برده و در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر
 رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمان مانه بسر البستان چنان خراسید و هر یک
 از مریدان و دوستان با خلاص تاریخ وفات آنجناب بنوعی یافته یکی بیست
 منزل و دیگری جنت الفردوس و دیگری عارف با سرار وجود و شاه تاج الدین
 حسن داعی چنین برشته نظم کشیده و چنین فرموده است

شاه شاهان نعمه الله ولی سلطان جود	سقتدای سالکان و اولیا قطب وجود
در رجب شد جانب فردوس اعروج	سال تا بخش از اینو جنت الفردوس بود

و مولانا کمال الدین نصر الدین مولانا خلیل الله ابرقوهی چنین بر لوح سالکان نوشته

آنکه او در عالم توحید و عرفان فرد بود
شاهباز عالم و توحید و فخر او لیا
بادی حنلق خدا در وادی فقر و فنا
شاه عالم نعمت الدول نقد علی
آنکه همچون او کسی عارف با سر او وجود

سید السادات قطب عالم و سلطان ح
مظهر نور تجلی خداوند و دود
معدن علم و حقایق منبع کشف شهود
نور دین حق بروج او زحق با داد رود
در زمان او پیش از او و بعد از او نبود

در رجب شد جناب دار البقا از این سرا
سال تا رنجش شده عارف با سر او وجود

بر ضمایر هموشندان آگاه و باریک بینان عالم انستباه پوشیده و پنهان
سخن او بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق
عادات آن نیز سپهر سعادت و سروری امر قوم و مسطور گردانیدند مباح دور
و نزدیک رسانیده اند مسود این صحائف بعضی از آنها را در مقام خود تحریر نموده
حالا همین دو نقل که یکی صاحب مجالس المؤمنین بر صفحه بیان نکاشته که در آن
وقت که دست عنایت آورده و یکی دیگر مولانا بابا حاجی نعمته اللهی بیان کرده گفتند
مینماید بدان ای عزیز که صاحب مجالس المؤمنین بر صفحه بیان نکاشته که در آن وقت
که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لیزلی بر روی روزگار سعادت آثار
المظهر الطاف اللهی بر کشود خاقان مغفور سلطان شاه رخ که پادشاه اکثر جهان
بود نسبت با آنحضرت در مقام امتحان برآمد زیرا که بعضی او رسانیده بودند
که آنجناب فرموده که شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال
بنابر آن جناب ولایت مابدا تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود خوان
سالار را امر فرمود تا بره بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید طعامی ترتیب
نماید خوان سالار بره از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبخ رسانید و بعد از ورود آن
سلطان ولایت و کرامت طعامی ترتیب داده در وقت کشیدن شیلان
سلطانی بمجلس حاضر ساخته آنجناب با پادشاه از طعامی که از گوشت بره برده حاضر

تناول نمود پادشاه از حضرت کرامت دستکاه سوال کرد که شما میفرمودید که کی
 خورد مرد خدا الا حلال و گوشت این طعام از برهت است که از عجزه گرفته اند
 و کیفیت را از ابتداء الی انتها بیان نمود سلطان طریقت فرمود که بهتر از این -
 تحقیق باید کرد بفرمان سلطان ضعیفه صاحب بره را حاضر ساختند و از
 او پرسیدند که این بره را از کجا آوردی و بچا میدی پیره زن گفت عورتی هستم
 بیوه و بره کوسفندی از شوهرم بمن رسیده و پسری ارم که درین بفته کوسفندی چند
 بسرخس برده و خیر طایلی انگیز در باب اومی شنیدم در این حال مذکور شد که سینه
 نعمت الله از طرف کرمان روی باین سمت آورده و ولی عهد است این بره را نذر
 کردم که فرزندم بسلامت بیاید بخدمت سید رسا نم اتفاقا فرزند من بسلامت
 آمد خواستم که بعد خود وفا کنم بره را بر پشت گرفتم و اراده خدمت سید کردم
 خوانسار پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته چند که تضرع نمودم بجائی نرسید
 پادشاه سخنان او را شنید دانست که حق سبحانه و تعالی باطن او را از حرام
 و شبهه محفوظ میدارد و عذرا حضرت را خواسته دیگر کرد امتحان نکردید
 مستقول است که آنچه در رساله بابا قاسم بجهت نعمت الهی مسطور است که در
 آن زمان که کاشف امر از زلی شاه نورالدین نعمت الله ولی در مابان بارش دعا
 الله اشتغال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف مذورات و هدا یا
 بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از ناقصان آن اوان را بجا نظر رسید
 که این همه طلا آلات و اقمشه نفیسه که بجهت انتخاب از تمامی بلاد ایران و توران
 و هند و روم می آید البته در سرکار او خزانها بخرسیده باشد و نمیتواند بود که
 کسی با جمع چنین اسباب از آتش تصرف غرور نفسی سالم تواند بود آنحضرت بعلم
 و لایت مکنون ضمیر او را دریافته آن شخص را طلب فرمود و قدری پنبه و منقل آتش
 طلب کرده و در حضور او پنبه را در منقل آتش انداخت اصلا حرارت آتش بر
 پنبه مؤثر نگردید آنگاه پنبه را از روی آتش سوزانده برداشته پیش آن ناقص

انداخت و فرمود ما را چه از این که ناقصی بدگوید
 عیبی که بهانیت یکی صد گوید
 ما آئینه ایم و هر که در ما بکشد
 بر نیک و بدی که گوید از خود گوید

برای آری باب دانش و پیش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوار
 عادات آئینه سود و نفع حاصل نماید. باین قلم مشکین رقم در تحریر آن خود را مسام
 و معذور داشته بگردانید و اولاد امجادش بهادرت سینمایند بنده و کرمه



کاف
 شاه
 اندر
 یار

ترتیب این صحیفه بلاغت آیین در تبیین مناقب مطهر
 لطف الله برهان الدین خلیل الله و اولاد کرامت نژاد آن
 حضرت است و الله اعلم

آنحضرت پس از انتقال و الد برزگوار به پشت برین در آنرا و یه عیش در جهنم به با
 هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده نقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان
 بادیه طلب از چشمه باطنی قیاض سیراب ساخت چون فروغ انوار باطن فیض
 مواظبتش بر صفحات احوال اهل سلوک تأتت معتقدان آنچنان گراشت
 غاشیه طاعت بردوش کشیدند و هوش و کوشش را بجلقه ارادتش زینت
 داده و دست اخلاص در دامن متابعتش نهدو بالتفات خاطر فیض مظاہریش
 افتخار و مباحث میکردند و چون مدت عمر مدید آن شجره گلشن امامت بود
 پروری در قصبه ما بان بارشاد طوالین نام پرداخت بنا بر التماس خان
 مغفور زبیرا شایر خ سلطان از قصبه ما بان توجه بهرات شد که دار السلطنه آن پادشاه
 کامیاب بود چون بمقصود نرسید میرزا شایر خ آن زبده خاندان شاه
 مردان را تعظیم و احترام کرد و لوله از حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید
 کاتب این اوراق نعمت الهی که مانی در رساله خصوصیات آنجناب مذکور ساخته
 که در آن هنگام که شاه خلیل الله در بهرات میبود بجالس پادشاه دین دار شریف
 میرد و در محفل نشست بدرگاه پادشاهی میرفت و چون بجلوس داخل میشد بر سندان
 نکار خاقانی جلوس میفرمود نایره حقد و حمد در کانون درون امیر فرزند شاه که از
 اعظم امرای شاه خانی بود شعله ور گردید روزی که آن سلاله خاندان کرامت
 با خاقان صاحب شوکت بر یک مسند نشستند گفت محمدا بر شامه اعتراف
 وارد است اول آنکه حضرت خاقانی شایر خ سلطان پادشاه جهان است
 و تعظیم اولوالامر بر کاف و برایا واجب است و شامخه بر دربار کاد می آید و در

آنکه رعایت ادب پادشاهی نموده در پہلوئی آنحضرت می نشینید ستم آنکه حق و رسد
 حق دیوانی از مالک کرمان بویکلا پادشاه در زمان نیند سپید آن مظهر لطف و ارشاد
 چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان از والد عالیشان
 خود عظیم القدر تر نیست پدر من با منحه بر دربار گاه او میرفت و نوبتی حضرت
 خاقان صاحب قران این بیت خواند نظم ملک من عالمی است بی پایان
 و آن ترا از خطاست تا شیراز و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی
 صلی الله علیه و آله است که هر که را دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او
 بایستند تحقیق حرام زاده است و من یقین میدانم که شاهرخ سلطان حرام زاده
 نسبت اگر ترا دغدغه است ما نمیدانیم وجهه مذاق خراج منازعه یزید لعنة الله
 با جدم امام حسین علیه السلام بر سر زمین بود هر چه تو از من خراج آنرا میطلبی من آنرا
 بتو مسلم داشتم برو و تصرف نمای شاهرخ از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه
 شده فرمود تو را با این فضولی چکار و عذر خواهی آن ساله مرخصوی کرد و در همان
 رساله همین است که شاه خلیل الله کرسی که چهار پایه آن از طلای احمر بود و مجموع
 مرصع بدانهای قیمتی کرده بودند و تسبیحی صد دانه از یاقوت و لعل که سلاطین
 هند هدیه افرستاده بودند با تخت و بدانای بسیار بر سر تکلیف بخدمت
 شاهرخ سلطان گذرانید و تا در هرات توقف داشت مغز سلطنه بالینغریز را
 خلف ارشد شاهرخ میرزا پیوسته خلاص و ارادت بجای می آورد چنانچه در مجلس
 بچشم دست شستن آنحضرت بالینغریز داشت و آفتاب طلا خود بر دست
 گرفته پیش آنجناب آمد معاندان این خبر بخاقان مغفور شامخ رسانیدند از شنیدن
 آن روی در هم کشید شاه خلیل الله بنور ولایت دریافت با تفاق بالینغریز را
 بمجلس پادشاه حاضر گردیده در برابر کدوی بسیار دید بر درخت اشاره پادشاه
 زاده کرد که بغرمانا از این چمن کدوی چیده بیاورند فی الفور کدوی چیده حاضر
 آمدند شاه خلیل الله کدوی طلبیده سر کدو را برداشت و جام طلب کرد

از آنی که از کدو سیرون آمده نوشید و دیگری بر کرده پیش پادشاه داشت پادشاه
 حیران گردیده در گرفتن تا تل داشت آنحضرت فرمود بیخ صوفی نشود صفائی تا در
 نماند جامی و بدست پادشاه زاده بابنغیر میرزا داده از مجلس برخاست بعد
 از چند روز شاہرخ سیراز را وداع کرده متوجه کرمان شد طلال افضل بر مفارق مجوزا
 شگسته بال بسوا گردانید و بعد از گذشتن چند گاه قره العین خود پادشاه شمس
 الدین محمد را نایب مناب فرموده رجوع رونق استمانه منوره ما بان کرده به
 نفس نفیس بر فاقت دو خلف نامدار کما مکار شاه محب الدین حبیب الله و
 شاه حبیب الدین محب الله متوجه هند و دکن گردید و قبل از آن چند سال شاه
 نوزاد ولد آنحضرت بدکن رفته معزز و مکرم در آنجا میبود چون خبر قرب وصول
 آنحضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بخت بر روی روزگار ایشان گشوده
 گشت لیکن بواسطه هجوم کفره که از اطراف ولایت هند جمع بر سر دکن آمده بودند
 باستقبال نتوانستند رفت بعضی از اشراف و اکابر را در خدمت شاه
 نوزاد با استقبال آن سلاله ولایت فرستاد عرض در مانده کی واضطرار خود عرض
 داشت کردند شاه کرامت دستگاه چون اطلاع بر این معنی یافت پس طلب کرده
 و محض فرمود تا بران بسته در آن نشست در وقتی که لشکر اسلام و سپاه کفر بازال
 کیه و در بر مسلمانان تنگ کرده شده بود بعزم غزا کردن مابشکر کفار تاخت کفر
 فخره را چون نظر بران عمارمی افتاد لرزه بر اعضای ایشان افتاد حیران ماندند چون
 در میان ایشان بود که علم غریبه و نجوم را نیکو میدانست فریاد بر کشید و مردم
 خود گفت شخصی که بران سل نشسته رتبه عالی دارد شمارا با او یاری محاربه نیست
 لشکر کفره چون این سخن از او شنیدند پشت بر معرکه جنگ کردند فرار برقرار گشت
 کردند و چون نزدیک محض رفته و رخصت رفتن بدیار خود نمودند و سلاطین دکن
 و ابالی آمدن یار از دست سپاه کفره خلاصی یافته در دست و پای آنجناب افتادند
 و منزل عالی بجهت سکامی او و اولاد امجدش تعیین نمودند و شام رسم نماز است



مشاف
بانی
بیل الله

بجای آورده دقیقه از عظیم و مکررم فرو گذاشت بخردند و آنحضرت ولایت بنقمت
 اعنی شاه خلیل الله در دکن با کاشاد خلاق اشتغال داشت تا آنکه ندای یا آیتها
 النفس المطمئنة را بگوشن بهوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیل الله
 دکن مدفون گشت بر بنیاد لان اکاه پوشیده ماند که برهان الدین شاه خلیل الله
 را چهار پسر نیک اختر بود که پادشاه سیولد در زمان حیات کاشف اسرار ازلی شاه
 نور الدین نعمت الدولی با وعظا فرموده اول شاه نور الله در وقتی که او متولد گشت
 خدمه بنظر کیمیا اثر جدش شاه نعمت الله برده آنحضرت فرمود خوش آمدن آید ابانی
 و معدن فیض اهل عالم و غزلی در شان او فرمود که این چند بیت از آنجمله است

نظم چشم ما روشن بنور است	سچو نور روی نور الله کجاست
است او ستر خلیل الله من	لا جرم سر حلقه بر دوسر است

و شاه نور الله بجانب سنده دکن بمقامه اسحاق با شاه فرزند محمد و مستغولی داشت تا آنجا
 که علم غنیمت بجانب دیار عجبی برافراخت دویم شاه شمس الدین چون بوجود
 آمد بخدمت جدش آوردند در باب او فرمود خوش آمد شاه خانه سور و ماه
 مهر افروز میر خراباتیان پسرینا جاتیان و غزلی بنظم آورد که این دو بیت از آن است نظم

دیگر آن جا بنده جانان شمس الدین	این و آن چون بنده سلطان شمس الدین
چشم عالم روشن است از نور او	دیده ام روشن بجان شمس الدین

و شاه شمس الدین چهل سال عمر یافت او راسته پسر عالی مرتبه بود شاه جلیل الدین شاه
 بدر الدین شاه تقی الدین و شاه تقی الدین دین را خداوند مکریم و خلف کرامت
 فرموده بود سید خلیل الله و شاه شمس الدین چنانچه بزرگی فرموده نظم

آنکه نامش نور بخش ماه بود	نام او سید خلیل الله بود
آنکه خورشید از جلالش جام داشت	شاه شمس الدین محمد نام داشت

و فرزند شاه خلیل الله شاه محبت الدین حبیب الله بود چون تولد یافت جدش
 فرمود شاه سنده و شهید السند و چنانچه سابق گذارش یافت در خدمت و الدیز کرد

بجانب دکن رفته و آنجا وفات یافت و خلف سیم و چهارم آنحضرت شاه حبیب الدین محبت الله بود در وقتیکه آن مولود نخبسته مسعود از انقی غیب جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود شعر

محبت الله من آن نوردین	خلیل الله را همان رسیده
بسی سال و بسی ماه و بسی روز	بماند او با خلاق حمیده

و مدت حیات آنجناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و دو ازنده روز بود و این ولایتی است که عقل دور بین در این معنی حیرالسنن و چنانچه سمت ذکر یافت شاه حبیب الدین محبت الله با تفاق والد غفران پناهنش شاه برهان الدین خلیل الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از وحشت آباد فانی برز نوبت سرای باقی انتقال نموده در حسیلیه دکن مدفون گردید قایم مقامی و احیای سلمه نعمت الله بجانب مقرر گردید و در همان ولایت بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد کوشگان نبل عوانت استعمال مینمود تا آنجا که عازم ریاض رضوان کشته در خلیفه دکن در جنب مرقد منور و الدبزرگوار مدفون گردید بدان ای عزیز که بخشه بی منت و و اهب الموابب بی ضنت شاه حبیب الدین محبت الله را بمفاد از سپرد دختر گرامت فرموده بود چهل و یک نفر از ذکور و اناث قبل از حد بلوغ بخوا رحمت حق غفور پیوسته سی و دو نفر دیگر که هفده سپه پانزده دختر بوده باشند بحد کمال رسیدند و از جمله سپهران سعادت مند شاهزاده عبدالله و شاهزاده صفی الله از طرف هند بهار العباد یزد آمده در بقعه مبارکه تقف بارشاد اهل آنجا مشغولی داشتند و هم چنین شاه ظمیر الدین علی بعد از مدتی از هند بحد بشت منزله یزد تشریف داده دیده همچنان آنسلسله علیه کمالش روشنی یافت شاه نور الدین و قرقه بعین او شاه ظمیر الدین علی از یزد بهند دکن رفته مساطین آنجا مقدم او را مغتنم داشته یکی از بنات خوزدار در عقد ازدواج او در آوردند و شاه فوراً للهی بعد از چند سال از دکن بیرون آمده بشرف صحبت حضرت ولایت مرثبت شاه نعیم الدین نعمه الله

ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت و بعد از طواف رکن و مقام
 و زیارت مقدس حضرت خیر الانام بیلا دیندکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت
 نمود و در مقبره جنلیلیه مدفون گردید راقم حروف بعرض مسند نشینان یوان کمال
 میرساند که در چین تحریر این اوراق در شاہجان آباد رحل اقامت گسترده چندانگه
 تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه محبت الدین
 حبیب الله ابن برهان الدین شاه خلیل الله اطلاع نیافت بنا بر این همین قدر که
 از کتب اهل سیر بنظر رسید بر سبیل تمین و تبرک در نیت مقام ثبت افتاد در جا و وقت
 و وثوق صادق است که ارباب دانش حل بر غفلت کیسند نکرده از تفصیح
 ندانند اکنون وقت آنست که کیت خوشترام قلم در رد ذکر احوال حضرت ارشاد
 پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی و باقی اولاد و امجاد
 کاشف اسرار ازلی سید نور الدین نعمت الله ولی بچولان در آورده مجلی از مفصل
 مرقوم سازد و از تفصیل آن احتراز نموده شیوه ستود در باب تواریخ را پیش نهاد
 بهمت سازد تا راه حرف عیب حجب مان نباشد کرد

در بیان ستود و خصمال قطب فلک افضال و ارشاد هر کرد ایره
 تحقیق و رشاد و سر حلقه عارفان ذوالسدد و غوث اعظم شاه
 نعمت الله ثانی سید نعیم الدین

شخصت ولایت منقبت سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت
 الله ولی و مرجع اشرف طبقات انسانی بود باطن خجسته میانش مہبط انوار ولایت
 و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش منظر آثار هدایت و اجتهاد و ذات فایض البرکاتش
 باصناف فضایل و کمالات موصوف روزگار و اوقات سعادت آیاتش
 باجاء سنن سنیہ آباء بزرگوار مصروف میباشد شعر شاه ثانی سید عالی تبار
 نعمت الله ولی را یادگار مرخصای ملکت اسرارمان ملتجای پادشاهان

بسم بطایر پادشاه ملک این

بهم بمعنی ستر باب بعین

درگاه کرامت پناهنش آرامگاه سلاطین و استمان ملائکاتش ملاذ خواین

شهر قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب

خازن جنت بزلف حور روید بر صبح

بود از تعظیم خاک روضه جان پرورش

کرد از رخسار شایان نشسته بر درش

چون صیت کرامت و آوازه ولایت آن هادی سبیل ارشاد با طرف جهان

استتاریافت و شمه ازان بعرض پادشاه اخلاص آئین میرزا جهان سناه که

فرمان فرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیه آن

منود که دست اخلاص در دامنه متابعت آن کاشف اسرار الهی زده صبیبه

عالیه خود را که دره التاج صدف شمع یاری و زهره اوج شرف و نامداری بود

و خانم نام داشت در سلک ازدواج اکباب انتظام و از سر چشمه باطن نجبته

مواظفش استقامت ظلال دولت و اقبال منوذه ابواب فرج و شادمانی

بر روی روزگار خود کشید لاجرم مکاتبات فخالصت آیات با تحف و

به ایامیزد بنزد آنحضرت فرستاده التماس این طمس نموده شاه نعیم الدین نعمته

الله در جواب فرمود که ما در این ایام سفر حجاز و یشرب در پیش است و

داعیه گذاردن حج اسلام و تقبیل عبات عالیات اجداد عظام در خواطر

جاری و جای گرفته انشاء الله بعد از دریافت این توفیق اگر اراده از سله

تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه متضمن حصول اراده

خاطر عالی بود باشد صورت خواهد یافت و با طایفان از مخلصان و هموا

خواهان قدم در راه نهاد متوجه حرم محترم و من دَحَلَه کَانَ اَمْنَا کَرِید شِعْر

اگر نماینده تو کلخص

قدم در طریق تو کل نهاد

دل روشنش بر ز نور حضور

بیابان ازان دیده دریای نور

پس از رسیدن بمقصد اداء مناسک حج کرده و دریافت شرف طواف

روضه مقدسه نبویه علیه وآله الف الف تحف الصلوة والتجیه عنان حجت

از راه دیار بکر و آذربایجان محطوف ساخته چون دار السلطنه تبریز ازین مقدم تشریف
 غیرت افزای گنبد کردون شد میرزا جهان شاه بغایت مستبج و مسرور گشت و
 ب حصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شد طریقه حسن ارادت بجای آورد پس
 از گذشتن چند روز صبدیه خود را که بلبقیس تخت عزت و پرده نشین سر اوق عفت
 بود در سلک ازدواج آنحضرت انتظام نظم جهان شاه در کمال حسن اخلاص

فرستادنش بجلوت خانه خاص	سمنبر و تخری صاحب جامه
ز اینجا صورتی مریم خصمالی	و شاه ثانی با آن وجهی بلبقیس مرتبه

چندگاه در تبریز قرین آغاز و احترام اوقات مهمت انجام بگذرانید بعد از آن
 بمقتضای حدیث حسب الوطن من الایمان متوجه خطه یزد گشته کرت
 و بیکر ظلال اطفال بر مضارق مجوران شکسته بال بسوط کرد ایند از افواه رجال
 مسموع شده و در متون کتب کتب کشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابو
 النصر امیر حسن بیکت با ایند از مطلع اجلال طالع گردیده و اقیهه گشته شدن میرزا
 شاه جهان شاه و انندام سلسله آن عالیجاه در صحنه ای موش آباد مدت قدرت
 امیر حسن بیکت روی نمود و ما بچم لوای جهان کشای امیر حسن بیکت میرج شرف
 رسیده و تمامی ممالک آذربایجان و فارس و عراق پادشاه ناخذالفرمان
 مسخر گردید اهل حسد و نفاق بعرض حسره و آفاق رسانیدند که دختر جهان شاه
 در خانه شاه نعمت الله و لغود امیض و احمر و جواهر و مرصع آلات جهان شاهی
 در تصرف آنجناب هدایت تاب است لاجرم امیر حسن بیکت آن مرشد اکابر
 آفاق را بشیر از طلب سید ظاهر اسم تعظیم و کرم بجای آورده باطناً در مقام تفحص
 جهان شاه و انتراع نمودن ازید تصرف شاه گرامت دستگاه میبود در آن
 اثنا روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاد چون وقت نماز واجبی رسید پادشاه
 رعایت ادب نموده رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود و خود با علما و
 صلیحی طریقه مامومیت بجای آورد و در وقت نشند امیر حسن بیکت بیوش

کشته بعد از ساعتی بهوش آمد و سر در قدم آنساله دو دمان رسالت گذاشته
 گفت در حین خواندن تشنه جمال جد بزرگوارت بنظم در آمد که از روی غضب
 با من فرمود که ما سلطنت را بتو میتوانیم دید و پادشاهی را بتو مسلم داشتیم و تو
 بجهت قلیل از مضرقات دنیوی با فرزندان ما در مقام مضایقه بر آمده از شنیدن
 این کلام بخود دشمن و از گستاخی که در باره خدام شما کرده ام پشیمان گشته در
 مقام معذرت و آنحضرت را رخصت سعادت بدرالعباد یزداد و جناب
 کرامت پناهی قرین صحت و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی
 داشته بدستور استمرار بهمت عالی بر هدایت و ارشاد خلاق کما شست
 و بعد از مدتی از یزد بقصبه ما بان رفته بلوازم امر دین پروری قیام نموده باصناف
 عبادات و طاعات روزگار میگذرانید تا در سنه از هاتفت غیب ندای
 وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ شُود از وحشت سرای عالم غانی به نزهت سرای
 جاودانی انتقال نمود بر پیشگاه ضمیر نیر ارباب حال پر تو ظهور یافته خواهد بود
 که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آنحضرت ولایت دستگانه
 در متون کتب مرقوم خامه گوهر نثار گردانیده اند از جمله آنها نقلی که بصحبت ائمه
 و حمیر در حیدرآباد از تاریخ قطب شاهی مطالعه کرده بعرض میرساند بتیسین
 این مقال بر سبیل اجمال آنست که نفاوة السادات صدر جهان در
 کتاب مرغوب القلوب آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده
 سلطان قلی المشهور بر ارباب الملک شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرا یوسف
 اقربای نزدیک امیر جهان شاهم و موطن آباء و اجداد ما قریه سعیدآباد ولایت
 همدان بود و بعد از تسلط سلاطین آن قونیلو بر قوم قرا قونیلو در سن طغویت
 بموافقت عمم الله بیکت بجانب همدان کن رفته بعد از ملاقات سلاطین
 آنجا و سرانجام همت بملکت عراق مراجعت نمودیم پس از اندک وقت
 جناب عمی ام اسبغان بادپای و تحف و هدایا بجهت سلاطین دکن سرانجام و

با اتفاق طریق سفر سهند پیش گرفتیم چون بدار العباد دیدر رسیدیم بریارت و ملازمت
 ارشاد و پناهی محارفت و شکایتی شاه نعیم الدین نعمه الله تبارک و تعالی قدس سره
 العزیز که طریق بیرون مریدی و خویشی در میان بود رفتیم چه منگوبه حضرت ارشاد
 پناه همسیر از جهان بشاه بود و از آنجا که کمال کرامت و ولایت آن
 جناب بود بعد از پرسش احوال و اظهار التفات و اشفاق این کلمات بر زبان
 وحی ترجمان گذرانیدند که ای فرزند بحصول آمانی و آمال در هر باب و اثنی و
 مستظرف باش که از بارگاه احدیت سلطنت قهار از اظهار بند و مستمان بخواهد
 و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارک بر سر و کتف من مالیده چند شیرینی
 از زیر سجاده برداشته بمن داد که این اولی فوج است بسلامت برو که آن سر
 زمین بتو حواله شده است از اشاره شاه معارف آگاه امیدوار شده
 است دعای دعا و فاشحه نموده متوجه دیار هند شدیم چون از بحر عبور کرده بر محمد
 آباد رسید که شنگاره سلطان بود رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه
 بهمن نرشاد سلطان محمود شاه که در آن اوان بر سر ری سلطنت متمکن گردیده
 بود دست داد جناب عی ام هدایا و اسبان که همراه آورده بود از نظر
 گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عی ام اینجناب را بنوازشات شامانه
 معزز ساخته انواع التفات بطهور رسانید و به تکلیف و بمبالغه تمام این
 جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرموده و جناب
 عی ام را بخلع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت
 روز دیگر پادشاه هفت کشور مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف پادشاه
 فرمود گفت سلطان قلی میاید که شهابا شمشیر و خنجر عدوس سفر عراق بناخن
 فراق خراسید که یوما فیوما مراتب و مناصب و جاه و رفعت تو در ترقی
 خواهد بود و روز بروز انواع عافیت تازه و مرحمت بی اندازه پادشاه
 نسبت بمن بختا بعون عنایت الهی در مملکت دکن میسرند فرماندهی و وساده

سلطنت مستکن گشتم چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدد مرقوم قلم
 سوزخین بلاغت آیین گردیده

عظرافسانی خامه مشکین ختمه در کلذرا احوال ملاذ ملجاء صدور عالی
 مقدار سلاله خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الیدین عبدالباقی

در شهر سنه ست عشر و ثمانه که دست قدرت مالک الملک علی المطلق
 عرشانه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدس کندر مکان خاقان
 فریدون شان ابوالقاس سلطان شاه اسمعیل صفوی بهادر خان برکشود بسید
 قدرت کالاه روزنامه چیات محمد خان ششپالی بدر نو ز دیده گشت پادشاه
 راج مسکون در بلده هرات لوامی حجت و کام رانی بر فراخت آن مقتدری
 ادلای هدایت آثار از خط بهشت منزل یزد پایه سریر خلافت میر شتافته
 با صناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلک مقربان
 بارگاه جهان پناه منتظم گردید بعد از چند روز خاطر خورشید مطهر و ضمیر
 غیر مضر تنویر ضیاء کثر پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق
 و فتق و قبض و بط و حل و عقد همایست کار سلطنت و وکالت نفسن جایون
 شاهی ظل اللہی و داد و ستد امور و معاملات اوقات ممالک محروسه
 در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیستی هند که تمانت رانی
 زینش اساس بنیان این دولت سمت ثبات و هوام گیرد و با صابت
 فکر دور اندیش قاعده ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد
 و از شیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد
 و از نسیم کیمسین آوازش خضارت کلذرا ثمنای قطان اطراف امصار
 بوقوع پیوندد و نصفت شامش مظلومان بادیه نامرادی از تاب آفتاب
 حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند شع

مبارک را پیش بر خلق راه فتنه در بند	مبارک را پیش بر ملک راه خیر مکناید
سعادست چشم بکشاید که تار زیش کج میند	زمانه کوش و ادا در که تار زیش چه فرماید

بعد از استخاره و استخاره طلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت
قابلیت سلاله سلسله سیدهاش می امیر نظام الدین عبدالباقی حسنت آمد
سخت حکمهای یون از تکی عنایت روز افزون لغا ذیافت که آنحضرت
من حیث الاستقلال و الافراد مستعد سرانجام امور سلطنت و جابنا
بوده جمیع امر و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت بیوقوف
و مشورت او در هر چه از مهمات جزومی و کلی مدخل نمایند لاجرم عتبه اش

ملاذ امر او بنامه و وزارت شعرا ایناه سروران شد در که او

سرنام آوران خاک ره او و هم دران ایام پادشاه آفتاب
اعتشام بجدید متوجه تقویت ارکان شریعت عز و ششیت همام سادات
و قنات و علما و فضلا کشته منصب صدارت ممالک محروسه را بان
حضرت تفویض فرمود قلع از کلفات منشیانه و ملطفات مترسلانه
ساحت کلزار ملک و ملت بر شحات سبحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل
منشرح الصدر عالیقدر سیراب گشت و فضایی ریاض دین و دولت
از فطرات غمام آستنا و التفات آن مرتضوی خصال در خضارت و
نضارت از سر استان جان در گذشت و مدت چند سال آن مناصب
جلیل المراتب بوجود سلطان نقباء معارف شکار زین و آرایش داشت
تا در اوایل رجب المرجب سنه عشرين و تسعمائه فیما بین خاقان سیلیمان
شاه و سلطان سلیم خان و الی ولایت روم در موضع جالدران محاربه و
مقاوم روی داد چنانچه گشته از آن بدستباری بنان در جلد ثانی جامع مقید
بیان گردیده آنحضرت در قول بوکالت پادشاه هفت کشور قرار داشت
باقتضای قضا و قدر تبلیغ اعادی جرمه جام شهادت نوشید و روح مطهر

باروح شد اعلیٰ علیین در طیران آمد	شعر درو که زمان بخت است نیز آهنگ است
باخورد و بزرگ روز و شب در جنات است	کاهی بود از لاله زمین غرقه بسخون
کاهی فلک از خون شفق کمرنگ است	آثار و عمارت آن بانی بنیان خرد است

بیشمار و آنچه در نظر باب بعینش ظاهر و هویداست صفت صفاست که در خانقاه
جد بزرگوار در قریه لغت معمار عالی نمیش با تمام رسانیده

در بیان احوال سعادت مال قرو با صره محمد مصطفی ص و ثمره شجره علی
مر قرضی الملقب بمر قرضی مالک اسلام و مقتدای طوائف امام شرح آن
بر ضمیر غیر عالم آرای کابرو اهابی که بحقیقت جام جهان نمای عبادت از آنست پوشیده
سخن او بود که پیش نهادیمت عالی رتبت آن مهر پیکر سیادت و نقابت تقویت
دین بین بود و نصب العین ضمیر غیرش مشیت احکام مستقیمه المصلین علیه و علیهم
صلوات الله رب العالمین سعادت مندی که چون درخت نخلش در کاشن اقبال بالاکند
بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لو از بعضی از سنگر بود چون بحال اجلش
از جو بیار نقابت سبز و شاداب گردیده و تازه ترین نو با و دوش ایصال خیر و نفع و
ایصال شر و ضرر بود بر آینه دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت
نیکو اسی و نیکو کرداری در ضمیر غیرش نورانی گشت و پر نور انوارش بشارع مستقیم
را بهر آمد شعر سر سبزی نهال سعادت بیابان ملک بی چشمه سار شرع مظهر طمع و ار
لاجرم نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده مرتبت آنحضرت در ضمیر اقباب تاثیر خاقان
کشور گشای سلطان شاه طلماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهر سنه
نواب بقیس مکان مریم شان علیه متعالیه خالص یکم همیشه محرمه نمود که قاطعه زمان
و کله ایران بود بر منج شریعت غرا بعد از دواج آنحضرت انتظام داده عمارت
زرکار بلقیس عنقت شاد را بجانب خطه یزد روان فرمود نسبت با آنحضرت
نقابت منقبت النوع الغام و احسان فرمود و زمانم خستیار ولایت یزد به

کف کفایت و کلاه آن دو و همچنین رسالت نهاد و حکم هایون از ممکن عنایت روز افزون
 عزت و دریافت که امراء رفیع قدر و وزراء کفایت شعار و سادات عالی تبار
 و اکابر و ابالی اقطار و امصار بلاد غاشیه فرمان بردوش گرفته لوازم اطاعت بجای
 آورند و پیشان عطار دفتان در فرامین مطاعه و احکام واجب اطاعه در القاب
 اتخذه مرتضای ممالک اسلام و مقتدای طالیف انام نویسد چون این خبر بجهت
 آثار و قرب وصول محفد زرنگار محمد علیا نزد یک شد مرتضای ممالک اسلام
 با اعانم سادات و اکابر و اشراف با استقبال روان گردیدند و پرستاران این سرا
 پرده عظمت جلالی عروسی بفرشش زرد و زمی مزین ساختند شعر مرتب گشت
 چنین جمله ناز شد ابواب سرود خرمی باز ز پهای انداز صحرایا یافت تزیین بسان
 سقف صور سخانه چین و در ساعتی سعادت آقباس محفد محفوف بدولت اقبال
 بدولتخانه خطه یزد رسید و از ششعه انوار الطاف پادشاهی علوم مکان آن منظر لطف
 نامقنای سجدهی سیمه که عرصه ایران روشنی یافت و اکابر و افضل بر دیاری رومی
 ارادت باستان گرامت نشانش آورده و وزراء روزگار در مجلس شبت آثار در
 صف نعل نشسته سر مایه افتخار خود میدانستند و ابالی و اشراف ملازمت سده
 سنیه اش را لیل و نهار بر خود واجب و لازم دانسته بان مباحات میکردند دست
 سخاوت پروران قدود اولاد خیر البشر علیه صلی الله الملائک الاکبر بدان سان
 گوهر بارگشت که گیسو امید صغیر و کبیر مالامال گشت با وجود و فور جاوه و جلال و کثرت
 حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل میبود و از
 تعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ وقتی از اوقات ابهال و اغفال نمیفرمود شعر

خدیو دین پناه عدل کتر

فایک حیران عرو جاوه او گشت

بلطف پادشاه بندد پرور

پناه سروران درگاه او گشت

و آن بنده اولاد رسالت پناهی در ترفه حال ارباب فضل و بهر گویشید با تامل مستعد
 ابواب مکرمت بر کشود شعر در وجود و سخا بر خلق بگشت د نبودش کام غیر از رفیع

بنا می عدل را داد استواری	یمین التفات سنجش براری
چو کلزار ارم کردید حسرت م	ز ابر لطف او اطراف عالم

دران ایام حجت فرجام خاطر انوار آنحضرت فرشته اجرام بسا خلق عمارات
و اجرای قنوات و احداث باغات راغب گشته و امر فرمود که نخست سماران
هنرور و مهندسان دانش اثر در چهار بازار در الفتح طرح چار سوق اندازند و اساس آنرا
بسان کسبده بران میشد مستحکم سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی
ساخته و پرداخته اند که شرفات بلندش سر به سمت بزمه قصر فیروز قام سپهر رسانید
و عرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگره منازل مهر و ماه در گذرانید شمس

بوستانیت که طاووس نایبیت بر دم	از سر سدره نماد بهبوالش پرواز
خزم طاقش همه باسقف فلک شد به طاق	لب با مشیم در کوشش نخل گوید راز

و بعد از آن از طرف قصبه میر میردمانند فرم چشمه آب عذوبت مات جارها
ساخته بصحرای پای کوشک آورد و استادان بنا و باغبانان دانا کاخی فلک
فرسا و بوستانی روح افزا در آن فضایی بهشت طرح انداختند و در اطرافش
جدار بلند مقدار برافراخته ساخته تا راحتش را از نشاندن و ناله های شرنجش و کلام
عطر برور مزین و معطر ساختند و بر بالای طاق عمارتی فلک ارتقاع ساخته
گشت که قبه آن در بلندی از شرف خورق و سر بر در گذشت و در برابر آن حوض
کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال مالا مال شد و خیابان طویل و عرض
بنال کاج ترتیب یافت و آن باغ خلد آسمان موسوم گشت بیابغ مراد و حال
آن کاشن فردوس و ش بکمال معموری رسیده و از تراست چمنها و افانت
آب و بهوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه با طین افلاک از انفعال
کلمای رنگارنگش کاهی سرخ و کاهی زرد بر آمد و عند لیب خوش نوای طبع
ادراک در وصف کلمای باغ آمارش نغمه هدیه و وصه من ریاض
الجنة بر آید بنفشه مشکبوی از حوالی لاله هایش چون زلف و لفریب خوبان

سر بر زده و سنبل سلسله موسی با کلامی حمزایش همچون خط غالیه بومی بالعل بتان خوش
برآمده مسمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح و قوت و بهوای فضایی و لکشی
در جمیع اوقات بغایت معتدل شد چه خط بتان سبز و اش دگت می

ز سرش تکانش نسیم صبا سے	در خان کا حبش ہمہ دل پسند
چو سبز ان رعنائی بالابلند	بهوایش ہمیشہ نہ کرم و نہ سرد
نہ درو سے غم کل نہ اندوہ کرد	بر صفحہ ضمیر منہ ارباب فضل و پیش

مستور نمائند که معمار بهمت عالی نیت آنحضرت کرامت و ولایت مرتبت آن
مقدار باغات جنت فرین و عمارات و بیاتین در اصل شهر نزد و بلوکات ساخته
و پرداخته که اگر کیت واسطی نژاد قلم در عرصه تو صیف آنادر تکا پوی افتد و آئینه
از رفتار بازمانده بسر کوی مقصود سخاوت هر رسید باری در این مقام بهین قدر اختصار نمود

شعر کسری نمائند و قصه ایوان و بمانند || نعمان برفت و ذکر خواتین بهنوز هست

در همان ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان خدیجه الزمان همه علیا علیه
خاننش بیکم حرم محترم نواب مرتضی جمالک اسلام امر فرمود تا در خانقاه گفت
هندسان صاحب هنر و استادان ماهر و دانشور مصحح بساعتی که تفاخر کنند بدان
ایام طرح مسجدی عالی اساس انداختند و در هر رکن ازارکان چهارگانه اش غرافات
بر افراختند که هر غره نذامی ان اثار دنا تین دل علیکنا سچهار رکن عالم میرسانند
و صیر در بزرگش عباد هفت اقلیم را بدار السلام سلام میخواند و اطراف یواریا
طاقهای کتابه زینت یافته و پر تو انوار حروف و کلمات آیات بینات قرآنی
بر آن تافته کمال جلال سید قبله کاهش در نظر بصیرت آکا بان توفیق در می آید و جل
تسبیح مستجابش غلغله در حلقه ذکر ان مجامع ملکوت انداخته و صدای تقدیس و تهلل
مسلاتش بصوامع عابدان لاهوت افتاد

کفتار در ذکر مجلی از احوال خیر مال نواب غیاث الدین محمد میر میران

دران ایام نجسته فرجام که محروسه یزد از زمین مقدم آن بنیدد و خلاصه اولاد خیر البشر غیرت افزای ریاض جنان بود بخشنده بی منت تعالی شانه آنحضرت اخلف ارحمندی عنایت فرمود که لمعه انوار مصطفوی از جنبه او پیدا بود و علامات

مرقصوی از ناصیه او الش هوید شعر	نجسته طلوع و روشن دل مبارک پی
فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال	ازان نبال شرف تازه گشت گلشن
چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال	اعنی زبده اولاد رسالت و دو حجتین

امامت و ولایت امیر غیاث الدین میر میران در ساعتی محمود بطالعی مسعود از کتم عدم قدم بعرضه عالم نهاد و زبان زمان درو صف آن مسعود بدین گونه در ترجم بود شعر

روز و لادتش چه نظر کرد مشتری || انصاف داد گفت که این سجد اکبر است

هنوز آن عجزه گلزار اقبال از نسیم صبا صبی تمام نشکفته بود که نمایم سروری و نقابت از حوال و اقوالش بمشام جان عالمیان میر سید و لوا مع انوار سیادت ازین

مبیش درخشنده جهان بارونی میدا	بر آمد ماهی از اوج سعادت
ز رویش لامع انوار سیادت	نکویم من که روشن آفتابے
ببرج سرفرازی کامیابے	رخش شمع شبستان امامت
و جودش کو هر کان کرامت	و بهر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال

و علامت کرامت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهر تر میکردید چون بجد کمال سید و خاقان جنت مکان ابو الفتح شاه طه ماب بھادر خان استحقاق رقت نقابت و استعداد منزلت قرابت در ناصیه با سعادتش هویدا دیدم تمیذ رعایت رعیت نوازی از حرکاتش مشاهده نمودم پرتو انوار عاطفت پادشاهی برو جنات احوال خیر مال آنحضرت تافته پایہ قدر و منزلتیش را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت و سروری ممالک محروسه را با آنحضرت تفویض فرمود و نوباد باغ عظمت و کامکاری و قرۃ العین سلطنت و تاجداری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی

خانش سلیم صبیحه خود را که دره التاج خافت و کشور استمانی بود بعد از دو اج
 نواب شاه نعمت الله خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میر میران در آورده صبیحه
 شاه نعمت الله منور را بشا هرزاده کامکار اسمعیل میرزا نسبت مواصلت فرمود و
 بمقتضای شریعت غزا عقد نکاح منعقد گردید پادشاه سکندر شوکت روز
 بروز ساعت بساعت در تعظیم و توقیر آنحضرت کوشید حکم مایون از فکس عنایت
 روز افزون نفاذ یافت که جمیع امر او ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت
 طریق متابعتش بویند و غاشیه مطا و عتسش بر دوش گیرند و فلشیان سده سلطنت
 در قرآین مطاع لقبش را امر قضی ممالک اسلام و مقدماتی طوایف انام نویسند
 لاجرم عقبه علیه اش ملاذ امراء خافقین و پناه ولایت مشرقین گشت و پایتخت
 و اقدارش از پر تو خورشید عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفا ارتفاع
 یافته از فر فرقدین در گذشت و هم دران ایام خدیو جهان گیر روشن ضمیر تجدید متوجه
 تقویت ارکان شریعت غزا و تمثیت همام سادات و قضات و سایر ناس
 کشته منصب نقابت ممالک محروسه را بان قدوه اولاد خیر البریه که در هدایت هاد
 راه بدی و در ولایت والی دین الله بود تفویض فرمود و بی شایسته کلف و سخنور
 آنحضرت نسبت اجلها و مشایخ ارادت و اخلاص ظاهر مینمود در تعظیم سادت
 و اکابر و اشرف دقیقه فوت و فرو گذاشت نینمود از رشحات سبحان
 اهتتام و اجتماع آنمرجع اکابر نزدیک و دور ریاض دین و دولت سیراب
 گشت و گشت زار سالکان بلا و امصار از قطرات غمام عتقاد التفاتش
 در حضرت و نصارت از سر بستان جهان در گذشت و همچنین در زمانیکه نواب
 سکندر شان شاه سلطان پادشاه بر سر سلطنت موروث قرار گرفت پر تو
 آفتاب عنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتنباهی طالع کشته بروجنات
 احوال آنحضرت و اولاد اعظام کرامش که زبده کزید و کان قل لا استنکم علیه
 اجراً الا المودة فی القربی بودند ناف و ابواب لطف و مرحمت شایسته

بر روی روزگارهایون فال خلاصه دو دمان آل عبا بر کشاد و نو آب خورشید احتجاب
 بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه صغیه سلطان سلیم مشهور بشا بزده خام
 که زهره برج سلطنت و جانی و دره اوج خلافت و کشورستانی صبیته شاه
 اسمعیل ثانی بود بنو آب نقابت پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج
 رسالت و نیز جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نو آب
 مستطاب مرتضی ممالک اسلام نامزد فرمود در اوایل سنه تسعماء در
 هنگام بار طراوت شعار که سلطان بلند جناب هفت اقلیم عرصه جهان را بنور خود
 منور گردانید همه فیروزه بصد آیین پرداخت محفوز نگار آن محذره هفت دثار را
 بخشمتی که دیده گردون در نظاره آن حیران ماند و عظمتی که بر جیس روشن ضمیر حبت
 دفع اصابت عین الکمال آیه و ان یکاد بر زبان راند بجانب یزدروان ساخت
 و چون خبر قرب و وصول بر آن خطه بهشت منزلت رسید نو آب مرتضی اسلام به
 ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود فرمان بران لبر انجام سباب
 جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان
 آرامی گلشن که هوای جان فرایش چون نسیم اردمی بهشت پرور و آب غدوت
 مآبش مانند آب حیات جان بخش بود براق انکار کرده ابواب فرح و شادمانی
 بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف
 بدایع بطهر آورده کوچه و بازارها را آیین بسته و چهارطاقها برافراخته تاسمه
 جداران و دکاکین بادیبای چین و محل فرنگ و طلسم خطائی بیار استند و بالو
 نقشها بصورتی میپر استند که در تقریر چگونگی آن بنان بیان قاصر است و تخریر
 کیفیت آن از استطاعت قلم دوزبان متجا وز بوده و بعد از ورود بمقر تمکین
 شعر بروزی که طالع برومند بود نظرها سزاوار سپوند بود قضات
 و علما و اشراف و فضلا در مجلس بهشت نشسته و بمقتضای شریعت غرض اخلاقی
 نگاه بستند چندان تنقیح سیادت و حشمت شرایط کشیدل مشکبش و نثار بجایا

انقدر زرد و کوه پرنسار کرده اند که قافله نیاز از هر حلقه جهان رخت بر بست و دست
 عنایت بخشنده کارها را بواب غنا بر روی فقر و مساکین آند بار یکشاد آنحضرت
 و اولاد مجاهد که هر یک آفتاب سپهر ولایت و ماه برج کرامت بودند در ظلال
 عواطف حسنه و مستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی بروجنات احوال
 خیر مآثران می یافت و زمان خستیمار بلاد و امصار عموماً و خط فرج فرمای نیز در خصوصاً
 در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم الشان قرار میداشت و وزراء عظام و حکام عالی
 مقام و سادات با احترام و اکابر و ابالی عصه عالم درگاه حلاق پناه نواب رضوی
 خصال پناه خود یافته ملازمت سده سنیه اش پناه اعظم و افاضل باستحقاق
 کثرت و اسباب جاه و جثمت و موجبات کثرت و عظمت آن مقدار در سر کار
 آنحضرت حجج کثرت که پایه قدر و منزلتش از جمیع صدور و امراء عظیم الشان بلکه اکثر
 سلاطین نافذ فرمان در گذشت و قدر املاک و اموال و رقیبات بمرتبته بود
 که محاسبان دانا از حساب بجز آن اعتراف داشتند و چون مجال است که سپهر
 غدار در این مرحله پایدار بباب استتقال را آسوده و برقرار گذارد و در شهر سینه
 ثمان و تسعین و تسعمائه آن قبلا اهل عرفان سر بر بسته تا توانی گذارد و مجال بود و او ای
 حکما مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعوا
 الی دار السلام ندای یا آیتها النفس المطمئنة بکوشش هوشش رسانید و
 آنحضرت خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جهان عز امید شربی

درین آنکه از فیض انعام	دل خلق را شاد کردی مدام
درین آنکه بود از علو نسب	سرد و دمان رسول عرب
درین آنکه بود از وفور کمال	عطا بخش اصحاب جواد و جلال
درین آنکه چشم فلک بعد ازین	نه بیند نظیرش بر جوی زمین

در ذکر بنای عباسیه و جلو خان و میدان شاه

بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال روشن و
 مبرهن خواهد بود که شغل عمارات از معظمت امور عالم و مهات جمهور بنی آدم است
 بنا بر این از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان در هر بلاد و دیار
 غریب آثار بیا دکار مانده لاجرم در اوانی که نواب مرتضی ممالک اسلام امیر
 غیاث الدین محمد میران بر سنده جلالت و سروری و نقابت متکلم بود فراخ
 بهمت عالی نیت در اصل شهر و بلوکات خطریذ عمارات و مقصور و باغات
 و قری و مزارع بنا فرمود از آنجمله در محله درب مدرسه بقرب عمارات امیر غیاث
 الدین علی طرح دولت خانه اعلی انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع
 نمودار گردانیده از زینت و تخریمی شک فردوس غیرت افزای مقصور جهان
 ساخت شعر فضائی قصر بایش کنج آمال صفائی صفمائش صبح اقبال
 نقوش سقف و جدارش رقم نسخ بر نگار خانه چین کشیده و تصویرات بحر
 آثارش رقم مانی وارژنک را بر طاق سیمان بناده و طاقی که با فلک الافلاک
 دم از مساوات نیزند در دروازه دو تلخانه قرار داده و بخاران هنرمند دروازه عالی
 ترتیب داده و آن منزل مرغوب بعباسیه موسوم گشت و همچنین در فضائی
 وسیع جلو خان و میدانی طرح انداخته اطراف آنرا صفما و ایوانها ساخته در
 هر ضلعی طاقی در غایت ارتفاع و استحکام با تمام رسیده است و در برابر
 میدان تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که با قصر ناهید برابری میکرد ساخته
 بودند که هر صبح و شام صدای نقاره و نفیر کوبش فلک میرسانده اند و
 الحال دو تلخانه عباسیه و میدان و غیره بارش شرعی بعالی حضرت ملاذی
 شهرباری الزمانی میر میران که دو نیمه چین سروری و نور با صره کرامت و دین
 پروری است انتقال یافته و آنحضرت نیز بان منزل بهشت مرتبه عمارات
 بسیار احداث فرمود و طوطی طبع کی از ناظان پنجم خوری در توصیف عمارات
 عباسی باین ابیات مترنم گشت  زهی نهاده سپهرت لوامی دولت نام

سعادت ابدی سده تو کرده مقام
فضای صحن وسیع تو می برند بوام
سواد قاعده چه خاک تیره شود خاک شکست
غلام وار زمین بوسه میکند هر دم
خجسته باد و فرخنده بر جهان کمال

سر اچای بهشت ارچه دلکش باشد
ز روشنی و صفات نزد عقل می زبید
اگر بیاد دهم بوی ساحت تو مقام
علو سقف تو را آسمان سینا فام
ملاذ لجهاء ایام کامکارانام

بخشنده بی منت و واهب بی مواهبست بی ضنت تعالی شاه و نیک جهان بین
آنحضرت را بیدار چهار فرقه العین اوج کرامت و ولایت روشن ساخته بود
و اسامی ایشان شاه نعمت الله شاه غیاث الدین منصور شاه خلیل الله شاه
سلیمان میرزا و چون تفصیل وقایع و حالات آن زمره ستوده خصمال نزد راقم
حروف معلوم نبود خانه دوزبان تحریر بعضی از احوال ایشان اکتفا می نماید
شاه نعمت آثار کرامت در ناصیه او پیدا بود و امارات دولت از طلعت
مبارکش بهیودری درج سلطنت و پادشاهی خانش سکیم صبیح خاقان جنت
سکان شاه طما سب بهادر خان در عقد ازدواج آنحضرت بود سنج میرزا از آن
بلقیس سکان در وجود آمد و مظفر حسین میرزا خلف از جنب سنج میرزا است که در
حالت تحریر این صحیفه در غایت کامرانی در دار السلطنه اصفهان روزگار میگذرانند
و نواب بلقیس رقیبت خانش سکیم در شهر سمنان و تسعین و استقامت موافق
بارس میل که سال چهارم جلوس خاقان کیتی ستان بود در اصفهان سرور
لقاب تراب کشیده و پادشاه عالم پناه بتعزیه آن مهد علیا تشریف قدوم
ارزانی داشتند شاه غیاث الدین منصور در زمان حیات والد کرامت
تراد متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت منصوریه خاقاناه لغت که از غایت
شهرت و صفا محتاج بتوصیف نیست مدفون گردید در باغ کلی شکفته
نبود بیچاره بیدار کی است لاله در گلزار بر چند که مرد سرکش طوطی وار
از باغها زیافت آخبر کار

نواب مصطفوی خصال و ولایت دستگاہ حضرت شاه خلیل الله

مکارم اخلاق و محاسن آداب و تشدید اساس عدل و انصاف سر آمد سرفرازان عالی مقدار بود انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیامیش ظاہر و پیدای سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا آنحضرت بشرف مصاہرت پادشاه و الاجاہ شاه اسمعیل ثانی سرفرازی یافته زہرہ برج سلطنت صفیہ یکم مشہور پادشاه زاده خانم را در عقد ازدواج داشت و آن درۃ التاج خلافت شاه ظہیر الدین علی در وجود آمد مصراع کلی بشکفت در باغ هدایت بر پیشگاہ ایوان خواطر ارباب حسمت روشن و مبرہن خواہد بود کہ در زمانی کہ تحت سلطنت ایران و سرر عظمت فریدون بزیور عدل پادشاه بیدار تخت فیروز بخت روشن را می رعیت نواز آرایش یافته زینک ظلم و بیداد از صفحہ جهان زدوده چہرہ عدالت در آئینہ احسان بجا فہ جائمان نمود بلیت بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی بنی از عدل افزون کرد آئین جان بانی در شہور سنہ تسع و تسعین و ستائمانہ در وقت ظهور لالہ و گل و اجتماع جنود ریا حسین و سہیل خاقان با توکل بتوفیق صانع جزو و کل با اصناف حسمت و تجمل از دارالعلم شیراز

سؤجہ جنت آبادیز شد مشنوی	بر برج حل فکنندہ پر تو
چون خسرو و مہر خسرو نو	افراخت برای نیکخواہی
بر اوج فلک لو امی شای	رایات نصرت آیات شاہنشاہی

مخوف بنیات جناب سبحانی روی براہ آورد و امر امی طہر دستگاہ و مقربان در گاہ ملائک سپاہ لبان جنود کواکب در رکاب سعادت انتساب فیروزی مواکب روان گشتند چون منہی اقبال خبر توجہ جاہ و جلال را بہ میزد رساند قہوہ اولاد سید ولایت دستگاہ شاه خلیل الہد کہ نسبت صحت انتسابش بر دو مان نبوت و رسالت از شبہہ مصون و پایہ قدرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب افزون بچوہ با تفاق جمعی از سادات کہ رایات

جلالت آیات قدرشان بر اجم قلا استملکم علیه اجر الا المودة
 فی القربی آراسته بود با استقبال شافته بفر تقبیل انامل کریمه که نوک خامه
 القلم بزکین تکینش فحوی هر در سعادت که عنایت بکشد مفتاح فتوحش
 سر انکشت تو باشد استعدا یافته عاطفت حضرت پادشاه کیتی کشاکش که حجه
 همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد بر مودت و ولای طاهره نبوی صلی الله
 علیه و آله مجبول بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض آمانی و آمانل بر یکت را
 بزال مرحت و افضل سرسبز و شاداب گردانید و چترهایون فال پادشاه هفت
 کشور سایه وصول بر تاج کاشن که نمودار ارم است افکنده آن منزل جنت آئین
 از فرزول خسرو ظفر قرین رشک روضه جهان گردید شاه خلیل الدربان به شامی
 پادشاه و الا جاه برکت دو مضمون این آیات را با دارا سینه شکر

که ای صاحب تران داد کستر	لبس برمان تو بادا هفت کشور
غمین باد آنکه او شدت نخواهد	خراب آن کس که آبادت نخواهد

بزرگان ترتیب داده طوی کرده که سفره فیروزه خام سپهر کاینه سیمین ماه و چمن زرین بر
 مزین کشته زهره خنیا کر مثل آن ندیده و هر تیر صایب تدبیر انظیر آن در ضمیر نگذشته
 و پیش کششامی لایق کشید و چندان زردینار و گوهرش هموار نثار نمود که هر یک
 از حضار را مبلغی که آمدند رسید و هر کس از آحاد ما از زمان جوهر بن و زربد آمدن کشید
 تا جوهری فلک جوهر زوهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلک جلوه داده بصفا و روشنی
 آن لالی آبدار ندیده و مادایه دریا در سیم را در مدد صدق پرورش فرموده و خواص
 بصیرت نظیر آن گوهرهای یکدانه را مشاهده نموده و پس از چند روز که آن منزل
 منزلت محل استراحت جمشید فرخنده رای بود باغ عیش آبادارم بنیاد و تشریف
 فرمود و دران باغ از فرسکوه آنحضرت و میامن قدم فرخنده مقدم پادشاه
 جمشید حشمت بزم عیشی ملوکانه و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد شکر

چون میترشرا آنچه دل میخواست	شاه بنشست و بزم عیش آراست
-----------------------------	---------------------------

و دختران زرد دستی نژاد شیرین گفتار بادد های تلخ خوشش کوارداده غنیمت آن جنس
 آواز نغمه پرداز زبان بادا، این سرود برکت دند شر زمین خرم است و زمان شاهان
 بغیر و زمی شاه صاحبقران حجاب ندارد و یاد دل دادگر گز و کشت سپید گیتی نیز
 بماند جاوید در عز و نماز بکام دل دشمنان سرفراز و در آنجا دست عنایت
 پادشاه جیس قدر ابواب لطف و مرحمت ناعنای طالع شده بروجات احوالش
 تافت و من حیث الاستقلال بر بسند نقابت و سرافرازی تکیه داده پایه قدر و
 منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک حشام و سادات عالی
 مقام درگذشت درگاه خلائق ملازمش همین تربیت پادشاه و افرعنایت
 آرا مکاره اعیان و اشراف کشت و مرکب ظفر قرین دولت و اقبال مستوجه
 مستقر سلطنت کشت مجاری امور دولت و سلطنت بروفق مراد و مرام
 سخ سپهر تابع احکام و روزگار غلام بعد از طی منازل ریایات جان
 کشای چون روح کرامی که کباب در آید مانند سلطان جان که مملکت بدن را
 بیاراید بدار سلطنه اصغمان در آمد بیت آن وعده که تقدیر همی داد و فاش
 و آن کار که ایام همیخواست برآمد چون چندی بران گذشته و آن ملاذ تمام بشر
 شاه خلیل التبت و دولت و کام را فی روزگار گذرانید بیک ناکاه پهلوی برتبر تا توانی
 که داشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آفارضه نرسید در شهر سوسنه
 سادس عشر و الف هجریه جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد میر
 میدان بیاغ جان شاد و مغفور پادشاه خلیل التدر از ثواب بلقیس مکان
 مریم شان صغیه سلطان بکیم مصرع زهره کنیزی لشتان اوست دوپ
 عالی که هر یک درج ولایت را درستی نور بخش و برج امامت را کو کبی آفتاب
 درخش بود تو لده نمود یکی ظهر الدین علی و دیگری میرزا شاه عبدالباقی و بنابر
 آنکه خصوصیات احوال آن دو فرقة العین ولایت و کرامت نزد اقم صرف
 روشن نبود لاجرم قلم در مفاخرت ایشان برترم در نیامده زبان در کام خوانموشی

کشید و عندئذ سبب بنان درگذارد مجلی از احوال خیر مال کل کلشن رسالت پناهی
 و سر و بوستان امامت و دنیا پروری میرزا شاه عبدالباقی بنغمه سرای در آمده
 بدین ادا مینماید که آن قدوه آل رسول اله خلف از جند سعادت مند شاه ظهر الدین
 علی بود بکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف کفتار و کرامیم
 اطوار معروف و انوار سیادت و سروری از ناصیه همایونش طالع و
 آثار جلالت و بزرگی از بشره مشکفته اش ساطع شعر دومی بود از درج عز و شرف
 کلی از گلستان شاه نجف آن نیکو سیرت فرشته خصال بدستور آبابی بزرگوار
 در باغ کلشن بهشت آثار خوان احسان کسرتده بار باب مجد و جلال صحیح
 فضل و انضال محبت میداشت تا در شهور سنه سبع و ستین و الف هجریه موافق
 سخا قوی میل از هاتف غیب ندای *وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ* شود و از دست
 آباد عالم فانی بنزیهت سرای جاودانی انتقل نمود و زبان روزگار بمضمون
 این مهال گویند که دید نظم سرو بالای تو در خاک دروغ است دروغ زیر خاک
 آن بدن پاک دروغ است دروغ خلف از جند آنحضرت بدیع الزمان میرزا که بر دست
 از گلستان سروری و شکوفه ایست از بوستان کامرانی و نیک اختر می
 در حال تحریر این صحیفه که در سنین از سنه ثمانین و الف سجا و ز نمود در اصفهان جنت
 نشان در کمال سروری ممکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام
 التفات خاقان سلیمان مکان شاه سلیمان میرزا سریر آرای ملک کامرانی
 در حضرت از سر استان جنان درگذشت و بسپور غالات و افزه و انعامات
 مسکثره سرافرازی یافته و دیگر از فرزندان مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث
 الدین محمد میر میران نقابت قبایی است که انوار جمال فرخنده فال بنوی از مطاع
 حال حجتت مالمش طالع و آثار کمال لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده
 اعمالش لامع افتخار عاظم سلوات عالیشان مقومی ملت رسول انور
 جان صلوات الله الملک المغان شاه سلیمان میرزا است الحق آنحضرت

همائی بهایون در جوای مضامی هدایت بال اقبال کثوده و طایر قدسی استیسان دو
 سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن چنوده شرف ذات و می از
 عدل بود محترم دست و دلش مظهر لطف و کرم زبان الهام بیانش کاشف
 اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح حقایق نامتناهی نظم
 پراز نور عرفان دل کشش | سر عارفان کشته خاک رهش

شعله انوارشادش جیمس وجود اصحاب و جد و حال ابیکدم مثال طلائی احمر
 تمام عیار میساخت شعر | بهره و راز فضل دل کشش
 مرجع اصحاب شرف در کشش | تربیت اهل هنر کام اوست
 زیور عنوان سخن نام اوست | گوشه نشینان دیار عاقبت در دیده

همت از باطن او میگردند و کرم روان طریق مجاهدت استمداد عنایت از بدو
 نظرش نمینودند لاجرم اکابر و اشراف طوائف امم باستان مظهر لطف
 و کرم روی نیاز آوردند و دست اخلاص در دامن پاکش زده بالفتات خاطر

فیض بازشش مباحث نمینودند شعر | چو آهن ربا هر کجا سر رسید دل ظنرا

سوی خود میکشید در اینوقت که تحت سلطنت و اورنگ خلافت به
 جلوس جهان افروز قره العین عدالت و جهان افروزی میسر قوا این نصفت و
 رافت مؤسس مبانی مرحمت و معدلت شاهنشاه حقیقی و مجازی خاقان
 و افرح شام ابوالمظفر سلطان شاه صفی ارتفاع آسمانی و فروغ جادوانی
 یافت شعر در ریاض ملک و دولت غنچه شاد می شکفت بوستان سلطنت
 تازه شد از سر نهال و نهال مراد حضرت خاقان عدالت کثر از جو یار مرحمت
 الهی سر سبز و شاداب شد و سخل دولتش در گلشن حنمت سر بر کشید و تنع مراد
 بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تنغ همتش
 زنگت زدای ظلمت ظلم آباد عالم شده نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله
 کون و فساد کف کافی و رای صافی آنحضرت منوط و مربوط گشت نظم

صبح ظهر از مشرق خورشید برآمد | اصحاب غرض را شب نمود ابر برآمد

دو وجه سخن رسالت و سر و بوستان ولایت شاه سلیمان میرزا با اتفاق اولاد
عظام بی پایه سریر خلافت نیز شتافت و بجز تقبیل بساط جلالت سرافراز
گردیده زبان بادامی این مقال گوید که ایند نظم امی کشته سریر پادشاهی جایست
در سایه چتر خسروی با وایت شد کاشن ملک و روضه ملت همسم
آراسته از رای جهان آرایست خسرو کردون اقتدار سلاله خاندان ولایت
و اولاد امجادش را منظور نظر اشفاق و مکرست گردانیده سیورغال و مقرری
مقرر فرمودند هر روز لطفی مجدد و نفقدهی مجتهد بطور میرسانند و موقوفات
حایره و ملکیه انوریه بدستوری که با آباء عظام و اجداد کرامش میبود با معفووض
فرمود و مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم سجای آورد و از شرایط حرمت
و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت شعر از جانب دار می تعظیم و اعزاز
فرود گذاشت چیزی آن سرافراز و چون چندی بران بگذشت و سال هجرت
سنه خمسین و الف رسید زینده تاج و سریر بیدیه بصیرت فرد و ملت و اقبال
در ناصیه حال فرزندان ستوده خصال آن مقتضوی فعال مشاهده فرمودند بنیان
توجه و عطف ظاهر ساحت و به تجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تثبیت
همام سادات و علما کشته افتخار اعظام سادات و نقبا خلاصه و دمان ال عبا
مقومی ملت علیه اما میته قدوه امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالکت اخلاص و
یکرنگی میرزا شاه ابوالمهدی بسورغالات و سلیات معزز و منفخر ساحت بهضنت
جلیل القدر و المرتبه کلا تری خطبه بشت قرین بر ذرا بوجود عالیحضرت متعالی مرتبت
سیرز شاه ابوالمهدی آرایش فرمود قطع نظر از کثافات منشیانه و تصنیفات
مترتلازه ساحت کگذار ملک و ملت بر شحات سبحاب اهتمام و اجتهاد این
عالی مقدار ناظر و سیراب گشت و فضای مایض دین و دولت از نظرات غمام
اعتنا و التفات ایشان در حضرت و نصارت از سر البستان جهان در گذشت نظم

دو عالی قدر که دیدند ممت ز
یکی محراب دین را مقتدا شد
بلندی یافت زان کینام اسلام
ز فضل این بنای شرع شد است

چو از لطف شهنشاه سرفراز
یکی در مملکت فرمان روا شد
یکی شد مرجع احکام اسلام
ز عدل آن کفینای ملک است

چون قامت قابلیت هربیت در جو بیار بالا کشید بفرمان پادشاه جهان روی
توجه بجانب یزد آورده بعد از وصول بر مسند کامرانی تکیه داد و همایون شریعت
بیشتر بر طبق اجتهاد سید الوری بسر انجام اقران یافت و فروغ رواج مکتب
از افق مشیت حضرت حق غرور و غلاب و جنات احوال بر ایات یافته رعایا و وزیر
دستان در پناه امن و امان نمودند چون مدتی بران گذشت و زمانه نسبی
اوراق لیل و نهار در نوشت در مشور سینه سبب عین الکمال
فراج شریف قدوه اولاد سید آخر الزمان صلوات الله المملکت المنان میرزا
شاه سلیمان از منبج اعدال انحراف یافته پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت
هر چند اطباء در معالجه سعی نمودند و زها و عباد دست بدعا برداشتند و دستا
بصدقه خاطر مستحان را شاد کردند و انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا
فایده داد و چون روز بروز آشفته در مرض در تراید بود بجهت تغییر آب و هوا اختر
برج شرف و سروری در محله منزل گزیده متوجه قریه لغت گردیده بعد از وصول
بآن محل قطع تعلق جهان فانی نمود و شرط و صیبت سجای آورد و دو وجه کلزار
نیکو اختر میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را بنصب نعتایت که از آباء
عظام و اجداد گرام بیادگار داشت سرفراز در وقتیکه زبان الهام بیان
بادء کلمه طیبیه توحید گردان داشت قوه متحرکه انسانی از حرکت باز ایستاد

چه شد بر ضمیر منیرش عیان
زدستور آباء خود یاد کرد
نشان کرامت بنا مشرک گشت

روی بجانب ریاض قدس آورد شعر
که باید شدن جانب قدسیان
پسر را با لطافت دلش اد کرد

باو داد نقدی که در دست داشت | دران دو دومان عظیم شان مصلحتی

در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیده منتبان
خانان سیادت کبشاد اما با تلف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زده کان در آمد پرتو
این خبر را بمسامع جاو و حبال سانسید شعر خدیو جهان خسرو دین بنیاد

جوان بخت باصوت عباس شاه | که از پرتو عدل آن شمشیر یار
شده چار فصل جان چون بجا | بعواطف خسروان خاطر اولاد امجاد

آنحضرت را با نواع مرحمت نوازش فرمود و جراحت سینه ایشان با برهم
توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت هر یک را بخلع فاخر آراست و نقابت
و سروری مرتضی ممالک اسلام میرزا شاه ابوالمهدی تفویض فرمود و بسیر غالت
مجد و فرق افتخار شش را بتاج استنظار مزین گردانیده زینت یافتن آن صحیفه مجلی
از احوال خیر مال نیز سعادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری میرزا ابو
الولی ششعه خاطر خورشید نشانش نصارت بخش ریاض امید ابل عالم و ظل
طلیل عاطفت احسانش آرامگاه اعظم و اشراف بنی آدم جلالت پاکیزه اش
امر حیا سنت سینه و متابعت رویه و رضیه آبا، واجداد بزرگوارش منظور
و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه بخته سیاهش
در کمال بروز و ظهور شمس دلش روشن ز انوار حقیقت زرویش ظاهر
آثار طریقت بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض قدس
گردید حسب فرمان فرمانده روی زمین و زمان خسرو جم قدر فرمیدون مکان رخ
شهر یار نوجوان عباس شاه کامران و بحکم وصیت والد عالیشان آن محال
کلدار امامت قائم مقام گشت نهال قاطرش با ستقامت از جو یار ارشاد

هدایت سر کشید شعر | چو منزل به پرداخت سر و کهن
به پرداخت سرو نواز سر و بن | اگر صبح فرخنده فر شد هفتان
منور شد از آفتابش جهان | ای عزیز مشاطه رخسار ابر کار سخن و پریا

بند غذار حکایات نو و کس جو اهر آثاران قدوه آل خیر البریه بدین منوال بمنصبه ظهوری
 آورد که آنحضرت مؤید است بتائیدات الهی و موافق بتوفیقات نامتنبهای ایام
 دولتش چون ایام بجا حرم و قمری هنگام نقابش مانند خرمی دور از غم و دستنم
 مکارم اخلاقتش دماغ آمانی عطا آسای و از نسیم محاسن آدابش ریاض کلامانی
 بجهت افزای دهر هنگام تواضع و فروتنی اقتدال سنت سنیة حضرت خیر البریه
 نموده بر طبق اینما آنا بکشر و مثلاً کم خود را با سایر ناس کیسان شمردی و در تقویت
 ارکان شریعت غرا و تمشیت همایمت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اہتمام
 مرعی داشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضیلتی
 روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل اہمال ننمودی و در انبجاحتننیات
 این زمره کریمہ همواره ہمت کما شتی ع نیاید از بزرگان جز بزرگی بصحبت
 درویشان و گوشہ نشینان بسیار راغب و در دلجویی این طبقہ بغایت مایل

بیت نظر کردن برویشان بزرگی با بفرما || سلیمان با چنان جہشت نظر ہا داشت با بگو

در تعمیر قصور دلکشی و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اہتمام کردی و در طرح
 باغات و بساطین و نظارت اشجار و ریاضین لوازم جد و اجہاد بجای آوردی
 و در شہور سنہ خمس و ستین و الف موافق قومی نیل بر طبق آیت ہدایت ما
 وَاللّٰهُ عَلٰی النَّاسِ حَٰجٌّ الْبَيْتِ مِنَ اسْتِطَاعِ الْمِيَةِ سَبِيْلًا رَغْبَتِ حِجِّ سَلَام
 و ادراک شرف زیارت روضہ منورہ خیر الانام علیہ الصلوٰۃ و السلام پیدا شد
 ع تمامی آن راہ دشوار کرد و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحبقران
 خدیو ملک رتبہ عباس شاہ با تفاق فرزند آنعالی شان و متعلقان از خطہ یزد

روی بان مقام فیض انجام آورد لظم	کعبہ بنا گشت کہ روی نیاز
سوی وی آرند کن در نماز	سجدہ کہ آن باشد و مسجد حق
معبدہ آن باشد و مسجد حق	ہر کہ رسیدہ بوجود از عدم
درہ او ساخته از سر قدم	طنبہ برا کسیر زند خاکت ۱ و

کله نخل است از خس و خاشاک او	کمشده کان بالقش رهنماست
رکیت زمینش چون نجوم سماست	قافله توفیق یادش همتعال رفیق چراغ

دو دمان آل لیس و بدرقه تا ید مالک الملک لایزال بهمان مرکب خدام ذوی الاحرام شعر توفیق رفیق و بخت بسره اقبال ندیم کاد بیگاه چون غره شهر ذمی عقده سنه مزبوره شهر بصره محل نزول دو و همین رسالت پناهی کشت و آنجا حسین پاشا مقدم شرفیض عزیز و مغنم شمرده بدرسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط همانا درمی بروی که فراخور تمشش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود آنحضرت جواب فرمود که چون من احرام طواف بیت الله بسته زبان بادا کلمه لبیک اللهم کتبیک کثاذا و ازها لقب غیبی بر این مقال بگویش هر ششم رسیده **مشنوی**

ای که در این کوی قدم می نهی	روی تو جبه مجرم می نهی
پای زاو ل بسر خویش نه	خویش را کن قدمی پیش نه
چونکه نهی بر سر هر کام کام	یابی از این سیر بھر کام کام
پای باندا زه در این کوی نه	پایت اگر سوده شود روی نه
در همه جا هست ادب شرط راه	ره نبرد آنکه نذار دادب
کس بدرون ره نبردنی طلب	روی ادب نه بدر بی نیاز
دست بیفکن بدر چاره ساز	آینه خویش چون زمرم جو صفا
داده و را در حرم کبریا	دست زدا مان غرض بازگش
پای تردد زره آنگش	مناسب بنیدم که در این سفر بمنزل

هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را بعبار مجلس حکام مجازی بیالایم اگر چه صاحب سعادت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند کمال مردمی خواهد بود پاشا بواسطه ناموس حکمت این سخن متعلق بقبول نکشت و آنحضرت پای درد دامن استغنا پیچیده چند روز باین گفتگو گذشت آخر الامر

مهم بران قرار داد یافت که خدام میرزا روزی بر زیارت یکی از مزارات متبرکات
تشریف حضور ارزانی دارد پاشا نیز بدانجا رفته در روز موعود در مقام معهود
میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم
رسید حسین پاشا دو وجه چمن نبوی را در آغوش کشید و اصناف اشفاق
و الطاف ظاهر کرد ایند در دو از دهم بهمان شعرند ای این مقال بگویش آنحضرت رسید

مطرب عشاق ز راه حجاز	شعر خیز که شد پرده کش پرده ساز
کو نرساند بتو آزار تو	عزم تو بس مرکب رهوار تو
دامن کلمه بود از خار چاک	گر رسد خار مغیلاں چو پاک
کان گل مشکین بود و عذر خواه	رنج مشواز ستم خار راه

و از بصره روانه شد و در راه بر بان نیارا این ابیات با دایم رسانید شعر

کعبه دل از تو نور و صف	ای همه کس را بدت التجا
داغ یمن تو بود بردش	نام بین بر حجر الاسودش
خانه تو کعبه مقصود ما	ای کرمت واسطه بود ما
خانه تو چشم و چراغ جهان	شد عمت زینت باغ جهان
والو بر کشته و دیوانه نیت	کیست که پروانه این خانه نیت
مردم دیده حجر الاسود است	خانه تو دیده هر معبد است
هست ز سر چشمه بحر کرم	چشمه ز مفرم که تو را در هم
غنیست تو ما را نبود مدعا	سوی تو باشد همگی سعی ما

بعد از ورود بارض اقدس و پس از مناسک حج اسلام نظم

بود بدگر احد و ذوالجمال	در صدم خلدی کی چه ز سال
طوف کنان کشتی و کردی نمان	کرد وی از غایت شوق دنیا نمان
غسسه زده و والو وجود ماند	عاقبت از خلد برین دور ماند
باز هموس کرد بسوی بهشت	گر چه بهشت از هموس دل بهشت

و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ست و ستین و الف احرام طوف
روضه رسول انس و جان بسته بر راه طوفین سوار گردید روی بلوایی شرب نهاد
و زبان با لفظ اقبال مضمون این مقال گو یا گشت نظم

امی که بمقصود رو آورده شام تو را صبح سعادت میدهد حمد و شکر بی حد و ذوالجلال حج تو هر چند که دین با درست رو سوی محراب نبی در نماز گو کب اقبال تو مسعود شد بخت تو ز دست تحت براوج سپهر امی شده محرم بحرم وصال لب بکشا آنچه تو را در دل است	گوی ز میدان و فابره روز تو فرخ شده چون رو عید ورد زبان ساز چه داری مجال حج دگر هست که آن کبر است رو می آتجا بزین نیاز عاقبت کار تو محمود شد سوده به نعلین تو رخ ماه و مهر وقت طلب آمد و گاه سوال یکت بیک از تربیت او حاصل است
--	---

و در چهاردهم شهر صفر المظفر با رض اقدس مدینه طیبه رسیده نزول اجلال
فرموده دوازده روز با دراک شرف زیارت سلطان سر بر رسالت

حضرت حتمی مرتبت صلی الله علیه و آله سرافراز گما یافت

روز ۲۷ صفر با توشه توکل قدم در وادی بناده بعد از طی منازل مراحل قرین صحت
و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی داشته مریدان مردانه وار
کرد شمع جمالش نقد جان نثار می ساختند خواص و عام هر دیار از صغار و کبار
خود را باستان انجمناب رسانیده فیض یابی شدند بطوازم امر
دین قیام و باصناف عبادات و طاعات روزگار میگذرانیدند

تا از وحشت آباد عالم فانی بنزبت سراسر

جاودانی انتقال نمودت

فی بیستم شهر رجب المرجب

کتاب کشف اسرار مشایخ و عرفا

کشف اول در بیان تصوف

مخفی نماند که معرفت مبداء و معاد که کمال نفس ناطقه است بدو وجه میسر است یکی بطریق اهل نظر و استدلال و یکی بطریق اهل ریاضت و مجاهده و پیروان طریق اول اگر ملازم و متابع ملت نبسایند در هر زمان ایشان متکلم گویند و اگر تابع ملت پیغمبری نیستند ایشان را حکماء مشائی نامند و سالکان طریق ثانی یعنی اهل ریاضت اگر تابع ملت انبیایند و مجاهده ایشان بقاعده شریعت نبی آن زمان است ایشان را صوفیه میگویند و اگر ریاضت آن قوم بروفق قرار پیغمبر عدولت ایشان را حکمای اشرافی نامند و آن نیست که بهین لفظ گفته باشند چه که این لفظ عربی است مثلاً جماعتی که تکلم بعبری و سریانی یا غیر آن مینمایند متصف باین اوصاف را لفظی که بقانون خود برای تشبیه اشیا قرار داده اند میخوانند بگله که در لغت عرب بمعنی صوفی است و بدین مضمون نیز محقق طوسی نورالله روحه و سایر علما و فضلاء در مصنفات نقل نموده اند لکن اهل مجاهده و ریاضت تابع شریعت را صوفی نامیده اند پس وضع این لفظ از برای اینطایفه مدام خواهد بود پس صوفی اطلاق میشود بمرتاخص مجاهده مطلق موافق قوانین و قواعد شرعیة و گفته اند که در زمان حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین جمعی از مهاجرین اصحاب و متقیان ایشان که شرفی و کنتی ندانسته اند و همواره رایت عبادت و ریاضت می افراشته اند و در صفت از مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه مجامعات بودند و انداختن ناموسوم با صحابه صفت نموده اند و نیز بعضی گویند بسبب صوف مستی باین اسم آمدند و نیز گفته اند که صوفی مشتق است از صفا و صفوت ببحر حال ایشان از اما جد ابل ایمان بوده و در صفت مسجد حضرت نبوی عیادت استخال می نمود و اندچنانکه در تقاسیر آمده است که جماعتی از صنادید قبیله مضر بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آمدند و آنحضرت بجهت اینکه ایشان بشف اسلام مشرف شوند ایشان را توقیر فرمودی
 و ایشان را از مجالست اصحاب صفه که بطاهر حقیقه می نمودند و لباس کهنه پشمینه
 پوشیده بودند تنگ و عار آمد گفتند که ما بجز کانیم و ما را از معاشرت این فرقه
 فقیر عار و مجالست با این فرقه پوشان دشوار پس جبرئیل نازل شد و این آیه را بطریق
 خطاب با آنحضرت آورد که **وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّکُمْ بِالْغَدَاةِ
 وَالْعِشِیِّ یریدونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَینَاکَ عَنْهُمُ تریدونَ زینةَ الْحَیْوةِ
 الدُّنْیَا وَلَا تَطَّح مِنَ غَفْلِنَا قَلْبُهُ عَن ذِکْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَکَانَ اَمْرًا ذُرِّطًا
 قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَمَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا** یعنی صبر
 فرمای نفس خود را با آنهایی که میخوانند پروردگار خود را در صبح و شام و میجویند
 رضای او را و بر مدار چشمهای خود را از روی ایشان مکرر اراده کرده و میخوانی
 زندگی دنیا را و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده ایم ما دل او را از ذکر و یاد خود
 و متابعت کرده است هوای خود را و بود دوست کار او بیرون از حد اعتدال
 بگو حق را از جانب پروردگار خود پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود
 بدرستی که همین کرده ایم از برای ظالمان آتش دوزخ را حاصل که فضیلت اصحاب
 صفه محتاج به بیان نیست و در اغلب و اکثر کتب حضرات محققین مشروحاً
 مسطور است بعضی از آنها که بر گفته اند که در زمان حضرت خاتم چون فضیلتی زیاده
 از شرف صحبت آنحضرت نبود مشرفین باین تشریف را صحابه خواندند و اهل
 عصر دو تیم که بخدمت صحابه رسیده بودند و اجار و احادیث از ایشان
 شنیدند تابعین گفتند و در عصر سیم آنها که تابعین با دیده بودند استماع تابعین
 نامیدند تا عصری که از زمان حضرت دور شدند خواص امت را زاهد و عباد
 گفتند تا آنکه ظاهر شد بدعتها و بسیار شدند مذهبها مثل خوارج و غلات و زنداقت
 و طاحده و هر یک ادعا نمودند که در میان ما عباد و زاهدند و این اسم را بر خواص
 خود اطلاق نمودند پس اهل حق خاصان خود را که بزمید طاعات و مجاهدات و

اوراد و اذکار و حستاب از اهل دنیا مخصوص بودند صوفی خوانند و این نام پیش
 از سده دویست از هجرت برایشان اطلاق شده اما بعضی از ما فقین مستبیین
 درین سلسله خود را داخل ساخته که باعث تشکیک عوام و بدنامی خواص گردیده
 و الا در حق صوفیه از حضرت رسول^ص و حضرت امیر المؤمنین^ع احادیثی مثل
 بر روح بسیار وارد است از جمله در کتاب بشارة المصطفی با سندش آمده
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ^ص مِنْ سِرِّهِ انْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَيُجَالِسُ مَعَ أَهْلِ الصَّوْفِ
 یعنی حضرت فرمود که هر که را خوش می آید و مسرور میشود باینکه بمنشین الله^ت باشد
 پس باید بنشیند با اهل تصوف و مقومی این حدیث است حدیث قدسی که حق
 سبحانه فرموده انا جلوس من ذکر فی یعنی من همنشین آن کس کم ذکر و یاد من نماید
 و باتفاق موافق و مخالف صوفیه اهل ذکرند مولا می هر که خواهد هم نشینی با خدا
 کوشش کند حضور اولیا و نیز در همان کتاب روایت نموده که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 لَا تَطْعِنُوا عَلٰی أَهْلِ الصَّوْفِ وَالْمُحَرِّقِ فَإِنَّ اخْلَاقَهُمُ اخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَسْمَاءِ
 لِبَاسِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُمْ دَرَانِ كِتَابِ مَرْوِيَّتِ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ رَاغِبُوا فِي دَعَاءِ
 أَهْلِ الصَّوْفِ وَاصْحَابِ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيَسْعُ فِي
 إِجَابَتِهِمْ وَكِتَابِ عُمَالِي اللَّيَالِي جَنَابِ ابْنِ جَبْرٍ حَسَاوِي كَمَا زَمَّ شَاهِرُ عِلْمِي
 اِمَامِيَّةِ اسْتِ وَمَوْلَانَا مَجْمُوعُ بَاقِرٍ وَفَرَنْتِ سَجَارَةَ الْأَنْوَارِ خُودِ نَسَبِ آن بابان
 جمهور داده روایت شده است که قَالَ امير المؤمنين عَلَى الصَّوْفِ اَرْبَعَةٌ اَخْرَفَتْ
 نَا وَصَادُو وَاوُوفَاءُ التَّارِكُ وَتَوْبَهُ وَقَاءُ الصَّادِ صَبْرٌ وَصِدْقٌ وَصَفَاءُ
 الْوَاوُودِ وَوَفَاءُ وَوَرْدُ الْفَاءِ فَرْدٌ وَفَنَاءٌ وَفَقْرٌ وَمُحْتَقِنٌ حِينَ شَرَحَ كَرَامَةً
 كَمَا الصَّوْفِ يَعْنِي اَنْكَسُ كَمَا مَسْتَبِي بِصَوْفٍ اسْتِ وَبَعْدَ اِيْنِ اسْمِ جَارِ حَرْفِ اسْتِ
 بِرِ حَرْفِي اِزَانِ مِثْلِ بَرَسِ وَصَفِ كَمَا مَجْمُوعٌ وَوَازْدَةٌ وَصَفِ مِثْلُ وَاِسْمِ شَخْصِ مَسْمِي
 بَايْنِ اسْمِ بَيْنِ صِفَاتِ دَوَازْدَةٌ كَمَا بَايْدُ مِصْفِ بَايْدُ مَوْضُوعٌ لِهٰ اِيْنِ لَفْظِ تَوَانِدُ
 بُوَدُ وَاِكْرَبَا شَدَّ اِطْلَاقِ اِيْنِ لَفْظِ بَرَاوِ مَجَازٌ وَتَرْتِيبِ اَوْصَافِ وَتَحْمِيلِ اِيْنِ

که اول ترک هوا و توبه نمودن و رجوع کردن از معاصی و تحصیل مرتبه تقوی است
 پس هر مرتبه موصوف است بحصول مرتبه ما قبل تا سه مرتبه اول حاصل نشود در
 در مراتب ثانیه نمی شود این موافق است با آیه **إِنْ أَوْلِيَاءُ إِلَّا الْمُنْتَقُونَ**
 زیرا که صبر و صدق و صفا از اخلاق حمیده و اوصاف اولیاست و این مرتبه
 ثانیه ادنی از مرتبه ولایت و معرفت است و مستی است بعین الیقین و
 اول ظهور آثار ولایت و تصرف است و مرتبه چهارم که فرد فقر و فاقست
 مرتبه ثالث از ولایت و معرفت است و آن مرتبه مستی سحر الیقین است
 و هر گاه در این بطن صافی تأمل کرده بشود جمع آنچه مشایخ در بیان منازل سلوک
 نوشته اند استنباط میشود زیرا که چهار حرف عبارتست از چهار مرتبه
 سیر و سلوک که اسفار را بر چهار رجه نیز گویند و آن سیر الی الله و بآله و ولی الله
 و مع الله است و اکابر در باب تصوف سخنان فرموده اند مانند **التصوف**
اكتساب الفضائل و محو الرذائل و هم كفة اند التصوف ترك الفضول
و حفظ الأصول نیز كفة اند التصوف رفض الهوى و ملازمة التقوى
و ایضاً التصوف شكر على النعم و صبر على النقم و نیز التصوف فناء
الناسوتية و ظهور اللاهوتية قال الشيخ شهيد الاول الصوفية
المشغولون بالعبادة و المعرضون عن الدنيا و المقبلون عن الآخرة
و كفة اند بعد از مرتبه نبوت و ولایت مطلقه این فرقه جبل و اعز بنی آدمند
زیرا که هر چیزی را سه مرتبه است مرتبه اعلی و اوسط و ادنی اعلی انبیایند
و وصیا صلوات الله علیهم و اوسط صوفیه اند و عرفا قدس الله اسرارهم
و ادنی عوام اند و جملها هدایم الله تعالی

کشف دووم در بیان طبقات سالکین طریقت

بدانکه اگر چه عوام فرق حلویه و تناسخیه و اتحادیه و عشاقیه و اصلیه و غیرهم
 از صوفیه میخوانند و اما صوفیه طریقه ایشان را باطل و ایشان را کافر دانند

و مشرب عرفای این طایفه این است که صوفی بکس فرقه است ولی باعتبار
 رجوع ایشان بخلق بجهت ارشاد مستمی بسنج و مجذوب میشوند و ایشان
 دو طایفه اند اول مشایخ که بواسطه کمال متابعت رسول مختار و ائمه طهارت
 بمرتبه کمال که عبارت از فنا فی حقیقی عین سالک است در احدیت ذات
 بقرب فرایض و فناء ضحکال اوست در احدیت جمع بقرب نوافل و بعد از
 فنا رجوع بخلق را از آن تعبیر سقاء الله می نمایند و این فرقه کامل و ممکنه که ایزد
 تعالی ایشان را بعین عنایت بعد از استغراق در بحر توحید ارشاد نمک
 قنابل بقا خلاصی ارزانی فرموده تا خلق را بطریق نجات و فوز برباط
 دلالت نمایند طایفه دوم اجتماع است که بعد از وصول بدرجه کمال که عبارت
 از فناست حواله تکمیل و رجوع خلق بایشان نشده در وادی فنا چنان
 مفقود و نابود گردیده اند که اثری و خبری از ایشان بناحیه بقا نرسیده
 و در زمره سگان قباب غیرت اسخراط یافته اند و بعد از کمال وصول بمرتبه
 ولایت به تکمیل دیگران نشاقتند و به تربیت دیگران نامور نگرددند و
 از عالم فنا سیرامی بقایا مند این طایفه مستمی بمجذوبان می باشند و از برکات
 انظار فضل و کمال این فرقه بر مردمان تا پاس رعایت ایشان دارند
 حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا در دعای عرفه میفرماید اللهم احققنی
 بحقایق اهل القرب و اسمک مسلک اهل الجذب مطلب از آن
 انظار عظمت ایشان است و الا کمال اهل جذب پر تو آفتاب کمال
 انجذاب است و سالکان طریق کمال نیستند بر دو قسمند طالبان مقصد اعلی
 و میدان وجه الله طالبان حق نیز بر دو قسمند یکی متصوفه و دیگر ملائمه اما
 متصوفه اجتماع اند که از بعض صفات نفسانی گذشته اند و بعضی از
 صفات اهل صفا موصوف گشته و مطلع بر بنیاد احوال عرفا گردیده و
 براتب ایشان علم بهم رسانیده اند اما هنوز بقید بعضی از صفات نفس باز

مانده و مرکب هست بودی وصول عنایات اهل قرب نرسانه اما ملاستیه
 از اهل صدق و اخلاصند و چنانکه اهل معصیت معاصی خود را پوشند ایشان
 طاعات خود را از نظر غیر پوشیده اند هر چند طایفه عزیزند لیکن حجاب با غیر هنوز
 از نظر ایشان برنخاسته و بمشاهده جمال تو حیدر رسیده اند اما صوفی آنست
 که حجاب خلق و انانیت خود از میان برداشته و غواشی ملاحظه اغیار در پیش
 بصیرت نگذاشته اگر مصلحت در اظهار طاعات بینند اظهار و اگر اخفای
 آنرا صلاح دانند اخفا نمایند اما طالبان آخرت چهار فرقه اند اول زهاد دویم
 فقرا سوم خدام چهارم عباد اما زهاد این طایفه متضمنین از دنیا و مقبلین به
 عقبایند اما فقرا آنانکه اموال در ره حق ایثار کنند اما خدام انجاعت که بر
 وفق خطاب حق تقه بداد و پشمیبر که اذرا آیت طالبان فکن انه خاد مئا
 خدمت طالبان حق کنند اما عباد انظار طایفه که مواظبت بر عبادت کنند
 بجهت ثواب اخروی پس مرتبه اعلی مرتبه صوفی است که این مقامات در
 وی مندرج است که ایشان حق را از برای حق پرستند و ایشان چنانکه
 گذشت دو طایفه اند شیخ و مجذوبان و سالکان شش طایفه اند و
 فرقه سالکان و طالبان حق یکی متصوفه و دیگری ملائیه و چهار طایفه دیگر سالکان
 و طالبان آخرتند که ایشان زهاد و فقرا و خدام و عبادند و هر یک از
 این هشتگانه غیر متصوفه را دو متشبهه میباشند یکی متشبهه سخن و یکی متشبهه
 مبطل اما متشبهه سخن بصوفیان متصوفه اند که مشتاق بنایت مقام عرفانند
 و هنوز نرسیده اند اما متشبهه مبطل آنان که خود را در کسوت ایشان در آرند
 و از حالات ایشان خبری ندارند و طریقه الحاد و اباه می سپارند ایشان را
 باطلیه و مباهیه نامند اما متشبهه محق مجذوبان ایشان از اهل سیر مقاسند و
 ایشان را اضطراب و انقلابی است زیرا که هنوز بکمال مرتبه طمینان
 نرسیده اند اما متشبهه مبطل مجذوبان آنان که دعوی استغراق در بحر فنا

کنند و افعال خود را بخود نسبت مذمبند و ایشان را زنادقه خوانند اما متشبهه
 محقق بملائیه آنها که خود را در نظر با زیاده ننمایند و سعی در تحزیب رسوم و عادات
 کنند و اکثر طاعات اطهار نمایند و جز بر ادای فرایض کوششند و اسباب
 دنیوی جمیع نهند ایشان را قلندریه گویند اما متشبهه مبطل بملائیه از زنادقان
 و بملاهی و مناهبی کوشند و گویند مراد ما از این طاعت خلق است و خدا
 از طاعت مای نیاز است اما متشبهه محقی بزهد و آمانا که هنوز رغبت ایشان
 بکلی از دنیا مصروف نشده است و خواهند که از دنیا رغبت بگردانند ایشان را
 مشرّفه خوانند اما متشبهه مبطل بزهد آمانا که از برای قبول عامه ترک زینت دنیا
 کرده اند و هر که چیزی بدیشان دهد نستانند و مناسب حال ایشان ترکوا
 الدنیا للدنیا است و این طایفه را مرایه نامند اما متشبهه محقی بفقرا
 که ظاهرشان برسم فقر مرتسم و باطنشان جوانان فقر ولی میل لغنا و ثروت
 دارند و بگلف بل فقر صبر می نمایند اما متشبهه مبطل بفقرا طایفه که ظاهر او در
 کسوت فقر و باطنشان غیر مایل بحقیقت و مرادشان از فقر قبول خلق
 و شهرت ایشان از مرایه محسوب شوند اما متشبهه محقی بخدمت آن طایفه
 اند که سعی در خدمت طالبان کنند و گاهی بی شایسته عرض و گاهی از آن
 خدمت طالب منت و سختین و ثنا با شنند و مستحق خدمت را محروم
 کنند و ایشان متجاد مندا اما متشبهه مبطل بخدمت جماعتی که خدمت ایشان
 بجز ثواب اخروی نباشد بلکه خدمت را دام منافع دنیوی خود گردانیده
 اما متشبهه محقی بعباد جماعتی که اوقات خود را صرف عبادت گردانند و
 گاهی بسبب بقای طبیعت ایشان را در عبادات فتوری و کابلی رود و در
 خود را بمشقت و گلف بطاعت دارند و ایشان را متعبد خوانند اما متشبهه
 مبطل بعباد از مرایه اند که خود را در نظر خلق جلوه دهند و اگر کسی را بر طاعت
 خود واقف ندانند بعبادت مشغول نگردند پس معلوم شد که دعوی منحصر است

بآنکه بعد از حصول مرتبه فنا موزند بارش و خلق و مجذوبان و اصل غیر ماسور
 بارش و عباد و آنکه گویند صوفی فرق متعددند از صحتی ندارد زیرا که هر اطمینان
 سخی یکی است و سالکان آن طریق هم یکفرقه اند و تفاوت بعضی بعضی
 سبب تعدد فرق میشود و مشتبه محق با ایشان که مستوفه اند نزدیکی است
 زیرا که تعدد فرق حاصل نمیکرد مگر باختلاف در مسائل اصول اما اختلاف
 در مسائل فروع سبب تعدد فرق نیست

کشف سوّم در امر بزرگوار و اطهار فضل اهل ذکر و مجلس الشیان

بنا بر آیات و احادیث در امر بزرگوار کثیر موق و غیر موق بسیار است که جمول
 الحار آن نمیتواند نمود اما آیات **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا
 كَثِيرًا وَسِحْوَةً بُكْرَةً وَأَصِيلًا** و نیز میفرماید **ثَلَاثَةٌ إِذَا كُرِّدَتْ
 فِي نَفْسِكَ تَقَدَّرَ عَاقِبَتُهَا خَيْرٌ قَالَ سُبْحَانَ وَآذِكْرُونَ أَذْكَرُكُمْ نَسْرَةً فَرَمُوا
 وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** و در باب یونس میفرماید **قُلْ لَوْلَا إِنْ
 كَانَ مِنَ السَّبْحِينَ لَكَبْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** دیگر فرموده در جلال
لَا تَلْهَبُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ دیگر فرموده **قَاعْرَضْنِ عَنْ سَن
 تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا إِلَى آخِرِ نَفْسِهِ** فرموده **وَلَا تَطِيعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ
 ذِكْرِنَا** در مقام مدح میفرماید **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
 وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى آخِرِ نَفْسِهِ
 سِيفْرَمِيدُ وَالَّذِينَ إِذَا ذَكَرُوا اللَّهَ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ** و نیز میفرماید **وَلَا
 تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** و از این
 قبیل آیات در کتاب مجید بسیار است و اما احادیث در امر شاد
 القلوب دلیلی عن النبی ص الا ان خیر اهلکم و اذکارکم عند لیکنکم
 و ارفع عند درجاتکم و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله سبحانه

و تعالی و هو خیر عن نفسه و قال انا جلیس من ذکرکے و ارفع منزله من
 جلس الله تعالی و نیز در آن کتاب است کہ سرور اولیا علی مرتضی فرمود کہ حتی تعالی
 گردانیده است ذکر و یاد خود را جلا و صفا دهنده از برای دلها و این کلامی
 است طویل الذیل مثل بر صفات اہل ذکر و معرفت و در او آخرین حدیث
 اشارہ میفرماید کہ ایشان در حقیقت در آخرتند و می بینند غیر از آنچه مردمان
 می بینند و اطلاع بر احوال پوشیده و امور بربخ و اموات و قیامت
 و غیر ہم دارند و در اصول کافی از حضرت صادق ع حدیثی نقل میکند در تہجد
 اہل ذکر کہ ابتدای آن این است ما من شیء الا وکذہ حدیثی لیس فیہ الا
 ذکر الله فلیس لہ حدک الی آخرہ الحدیث و کفہ است شیخ زین الدین عاملی
 در منیۃ المریدین عن رسول الله قال اذا امرتکم فی ریاض الجنۃ فانزعوا
 قالوا یا رسول الله ما ریاض الجنۃ قال ہی خلق الذکر فان الله تعالی
 سئارات من الملائکة یطلمون خلق الذکر فاذا اتوا علیہم حضوا بہم
 یعنی حضرت فرمود با صحاب خود کہ ہر گاہ مرور و گذر شما واقع شود در باغنامی
 بہشت پس چرا گنبد و لذت برید عرض نمودند یا رسول الله چیست باغ
 بہشت حضرت فرمود کہ آن خلقنامی ذکر الہی است پس بدستی کہ از برای الہ
 تعالی ملائکہ چندند کہ سیر می کنند و طلب مینمایند خلقنامی ذکر را پس ہر گاہ کہ
 آمدند و رسیدند بہ مجلس و خلقہ کہ ذکر الہی در آنجا می نمایند پس طوف می نمایند
 بایشان و نیز حدیث ابی ذر قال رسول الله ص حضور مجلس الذکر افضل
 من الصلوة الف رکعة و حضور مجلس العلم افضل من شہور الف جنازة
 روایت نموده شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویہ القمی در کتاب من لا یحضر الفقیہ
 قال النبی ص بادروا الی ریاض الجنۃ فی دار الدنیا فقلوا یا رسول الله ما ریاض
 الجنۃ فی دار الدنیا فقال ص الله علیہ الہ خلق الذکر و در دعای دو شنبہ
 منقول از حضرت کاظم ع در مصباح کبیر و غیر آن مذکور است و بعضی اذان

این است ان تجعل راحتہ فی لقائک و علی فی سبیلک و حج بئناک الحرام
 واصلان الی مساجد و مجالس الذکر یعنی حضرت طلب نمود از حق سبحانه و تعالی
 بلکه بگرد انداخت اوراد لقای حق و عمل و شغل اوراد اعمال مقربہ و حج بیت اللہ
 الحرام و آمدنہ مجالس ذکر و مساجد و احادیث بسیار بدخول حلقہ و مجالس ذکر

وارد شد است

کشف چهارم در تبیین ذکر و فکر اہل عرفان

بدانکہ طریقہ اہل معرفت و سلوک ذکر و فکر است و بیشتر ذکر خفی است کہ با جہاد
 مشغول بآن میباشند و ایشان میگویند کہ ذکر خفی از جہل افضل است اولاً بر
 طبق اخبار و ثانیاً بطریق عقل و ذکر بر چہار قسم است چنانکہ قال اللہ تعالی
 و اذ کذبک تضرعاً و خفیةً و دون الجہر من القول در بعضی تفاسیر تضرعاً را
 تفسیر سجود و علانیہ و دون الجہر من القول ابجد و سوس میان سر و جہر کردہ اند و از
 این آیت سہ قسم ذکر جہر و خفی و متوسط بیرون می آید و این قول را از ابن عباس
 استماع مفسرین نقل کردہ اند و علی بن ابراہیم در آید ادعوا ربکم تضرعاً
 و خفیةً تضرعاً را جہر و علانیہ تفسیر کردہ و خفیةً را بسر و خستہ و خفی از
 لغات اضداد است بمعنی جہر و سر بردو آمدہ ذکر لسان برستہ قسم است
 جہر و سر و وسط بینما ظاہر از آیت اول احتمال نمودن نفس و اعضا و جوارح
 بر صدور افعال مقررہ معینہ از جانب صاحب شریعت مہ آبن قصد علی
 در عداۃ الداعی میفرماید تحقیق دانستی فضل دعا و ذکر را و دانستی کہ افضل از سر
 میت کہ است از جہر و سر و آنچه ستر است افضل است از جہر بفتاد و سر
 و روایت ذراره قال لا یکتب لک الا ما سمع و قال اللہ تعالی و اذ کذبک
 تضرعاً و خفیةً فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی نفس الجہل
 غیر اللہ لعیظۃ ایما لی بعثتم ثالث الذکر غیر از دو قسم کہ جہر و سر است و
 آن قسم ثالث است کہ مرد و نفس خود ذکر نماید بوضع کہ نداند آنرا کفر حق سبحانہ

و تعالی بعد از آن بدان که غیر از این اقسام قسم را هم میباشند از ذکر و آن یاد نمودن
 الله تعالی است در نزد او امر و نواهی و بجا آوردن او امر و ترک نمودن نواهی و
 از آنکه او را حشر دهند در این صورت این فهد ذکر است و او قسم ششم و چهارم است
 پس آنچه از آیه اول ظاهر شد ذکر است سه مرتبه است چهارم و سوم و اول واسطه بینما
 پس باز ذکر واسطه را در تحت یکی از چهار مرتبه ششم و آن قسم ثالث است که قرار دادن
 است که در نفس گفته شود که خود نشود و آن ذکر خفی معمول بین المشایخ است
 و آن اقرب با خلاص و بعد از ریاست و مع فرموده تعالی ذکر یا را از نماند
 رتبه نداء خفیا در اصول کافی با سنادهش آمده قال امیر المؤمنین بن من ذکر الله
 عز وجل باله فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین یذکرون الله عالینة ولا
 یذکرون فی السر قال الله یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و در عده
 الداعی قال رسول الله ص لا بی ذرا ذکر و الله ذکر اخلاص قال ما الخامل
 قال الخفی در مناجات حضرت سید سجاد است که و انسا بالذکر الخفی
 و الف و لام در این دو موضع الف و لام عهد است و احتمال اقرب آنست
 که مراد از خفی خفی معمول بین المشایخ است زیرا که در حدیث اول مخاطب
 ابو ذر است و این بعید است که او ذکر تر نمیکرده باشد و محتاج باین
 امر بود و مناجات حضرت که نشاء فرموده بعید است که ذکر تر نمیشسته
 باشد تا طلب کند آنرا چون ذکر خفی بر نفس صعوبت دارد آنحضرت فرمود
 انس و رفع صعوبت آنرا می طلبید و در اثبات فضیلت ذکر خفی که عبارت
 از ذکر قلبی بوده باشد بر سایر اقسام ذکر بر این عقلیه و نقلیه سبب است و
 تمام عرفان این طریق را داشته اند و در نظم و نثر خود اشارت کرده کما قال الخاف

در اندرون من حسنه دل بدانم عیبت که مرجموشه او در رخان در غوغاست

اما فکر ایشان در نظر داشتن صورت مشد است بجهت جمعیت خاطر زیرا که آنچه
 تفصیلا در عالم مجمل در آدم است کلام معجز نظام حضرت شاه اولیا بر بعضی دلیلی است

عربیّه اتزعّم اناک جرّم صغیر || وفیک انظوی العالم الاکبر

وآیه وافی در آیه ستر لیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یبتین لهم انه الحق
 مؤید این مدعا نظر آنچه در آفاق و انفس محتویست جمله در بیان کامل منظوم است
 ان اکرمکم عند الله اتقیکم برهانست که بعد از ائمه اشخاص متقی گرامی ترین مردم
 بنا علیهم مولانا عبد الرحیم دهاوندی و بسیاری از علما و فضلا گفته اند که چون سالک
 در بدایت حال خاطر در تفرقه است باید که صورت پیرا در نظر گیرد که جمعیت در
 خاطر بهم رسد بی ان الله خلق آدم علی صورته و حضرت علی بن موسی الرضا
 در شرح سکنه قلبیه در آیه هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین فرموده
 است السکینه ریح تفرّج من الجنة لها وجه کوجه الانسان و حضرت
 صادق میفرماید الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی
 الکتاب المبین الذی کتب بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع
 صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و هی الحجر المنذوب الجنة
 و النادر یر حضرت صادق فرموده من لو یکن له قرین مرشد یتمکن عدوه
 عنقه مقوی این مطلب است تفکر ساعته خیر من عبادة ستة سنین
 بهمین فکر است لو علم ابا ذر ما فی قلب سلمان لقد کفره بهمین معنی دارد و حضرت
 سید سجاد امام زین العابدین در کلام خود همت بر تصریح بهمین کنیه میفرماید عن

|| و رب جوهر علم لواء اوح به || لقیل لے انت ممن یعبد الوثناء ||

در خطبه پنج البلاغه در فقرة فلو مثلتمو رمزی است در باب و از خبر لایتم
 الصلوة الا بحضور القلب بمنزله طائفة شتاب و همه را گفته اند که حضور
 قلب صورت فکر است که هر لحظه آن صورت را بمعنی گرامت گفته اند که از مسائل
 فقهی است که اگر مأموم شخص امام را نبیند و با کسی که مشاهده امام کرده باشد
 مشاهدهش نشود نماز گذارد نماز آن مأموم باطل است اگر کسی گوید که مراد از حضور
 قلب رفع خیالات است مشاهده شخص امام عین آن خیالات است و اگر

کوی جمع نمودن خاطر است از تفرقه این خیال خود تفرقه است و اگر خیال ^{حلقه} این مطلب میکند که حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر است بطریق عامه آن و بهم و پندار است زیرا که کلاماً تمیز تموه با و هاست با دق معانی که فهو مردود الیکم و مخلوق مثلکم و ظاهر است که از لفظ حضور جزئی مفهوم است که ضمه غیبت معلوم است خلاصه کلام ایشان که بحکم التجازة نظرة الحقیقه سالکی را که فانی الشیخ معین نشود ویرا بولایت کلید محرمیت حاصل نمیکرد و در هر که این حاصل نیست صاحب نبوت مطلقه او را قابل نیست و هر که او را قابل نیست او را قرب الهی نیست زیرا که مرشد ظاهر عکس مرشد کل و هر قدر که بواسطه مرشد ظاهر روح سالک قوی تر میشود بمرشد باطن قریب تر میگردد مولوی بیان معنی اشارت میفرماید چون خلیل آمد خیال باطن

صورتش بت معنی آن بت شکن
کامل و سلسله ایل طریقت

مخلفه میخوانند و از وجهی و مناسبتی مسی با سبی میمانند چون از عالم حقان و دقایق خبر سرسانند لهذا کاهی جبرئیلش کویند و چون از معارف و کلام بطالبان رزق تجش است میکاشیش نمانند و چون میدان را از سعادت و بادگشت آگاه میکند اسرافیلش خوانند و چون قطع تعلق نفس آتاره از شوات جسمانی نماید عزرائیلش دانند آدمش کویند که معلم طالبان راه هدایت است و فوحش کویند که نجات دهنده از طوفان بلاست ابراهیمش خوانند چرا که از نار هستی گذشته و نمرود خویش را کشته و خلیل حضرت حق گشته او را موسی نیز گفته اند که فرعون بستی با به نیل نیستی غرق نموده و در طور قرب آله در مناجات است و نیز خضر نام کرده اند که آب حیوان عالم لدنی خورده و بجایات جاودانی پی برده و نیز الیاس لقب نماده اند که غرق بحر ضلالت بسا حل نجات هدایت مینماید داود زمان نیز میگویند زیرا که جالوت لغزش را

بقول ساینده و خلیفه الله شد و لقمان نیز گویند زیرا که حکیم الهی است و
 او بر حقیقت اشیاء آگاهی است افلاطون نیز نامند زیرا که طبیب نفوس
 و در تشخیص امراض باطنی مانند جالینوس است سلیمان و از زبان مرغان دانند
 عیسی کردار مرده را زنده کردند اما شمس نیز گویند زیرا که پیشوای مقتدای طریقت
 است و اهل طاعت و عبادت حقیقی مقلدان آن و پیروان اویند
 و جام جهان نیاش نیز خوانند چرا که اسرار هستی در او پیدا و کما بیش عالم کون
 فساد برامی صابیش هویداست و اکسیر عظمش گویند چرا که اکسیر و وجودش
 کیما ب و سخاس قلب اهل حواس از مساسش زرناب است گوگرد جهرش
 نیز خوانند که وجدان و وجودش مشکل و طالبان کیمیا معرفت را از عدم تحصیلش
 خون در دل است هادیش لقب کرده اند که گمگشتگان فیانی جنبی
 و غفلت را بشهرستان دانائی و آگاهی هدایت میکند حمدش نام نمانده اند
 که در حال جهل و شہوت را کردن میزند مولوی محمدی و هادی و یست ای ابرو
 هم بنان و هم نشسته پیش رو حاصل که هر طایفه و قومی بوجهی و اعتباری
 انسان کامل را بنامی میخوانند که مقصود ایشان را زبان دانان میدانند
 مانند اسامی مذکور و غیر آن چون قطب و ولی و غوث و خلیفه خدا
 و صاحب زمان و شیخ و پیشوا و دانا و بالغ و مکمل و کامل و انبیا کیتت
 و تریاق فاروق و عادل و یگانہ عصر و سانی دوران و الی غیر ذلک عربی

عباد و اناناشته و حسنک واحد | و کل الخ انک الجمال بشیر

و دانیان را واضح است که تعدد اسما باعث تعدد سمای واحد نخواهد کرد و میت
 نام یکی اگر یکی صد نهی ای عزیز من صد نشود حقیقتش یک بود و بنا بر صد
 و نیز اهل سلوک را هر وقتی بروقت تقاضای حال و ظهور صفات بحال نامی
 است چنانچه تالشخی فرسیده و در طلب آن است او را طالب گویند و
 چون ابتدای معرفت است و هنوز در جهل و سعی است او را سالک نامند

و چون کشتی مطلوب حقیقی بجهت ساینده او را مجذوب خوانند و چون سینه
 یافته او را صاحب سیر دانند و چون بزرگ مشغول است او را ذکر شمارند
 و چون تصفیه کرده او را صوفی دانند چون این معنی معلوم شد بدانکه آنچه کابر
 و اعناظم طرفیت بر آن رفته است و در آن قول اتفاق دارند این است که باید
 اجازه ذکر ایشیح کامل که سلسله اجازه اش نفس نفس ویدید با ما علیه السلام
 منتهی شود گرفت و باذن او چنانکه امری نماید مشغول شد که در این طریقۀ تأثیر
 ذکر اقوی بوصول مطلوب اقربست و بعضی بر بنیه تاکید کلی رسانیده اند
 و از خلاف این قاعده روگردانید و چنانکه شیخ الدین علاء الدوله سمنانی گفته
 که اگر آنچه از کرامات و حواری عادات که از تمام اولیا ظاهر شده از مردی
 ظهور یابد و سلسله او یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم جمعین منتهی نشود
 اعتماد در آنشاید که آن امری شیطانی است و دلیل ایشان بر حقیقت سلسله
 طرفیت و صدور آن از امام عم در کتب ایشان مفضلاً مسطور است و
 تنقیح آن کرده اند منجمله حدیث حضرت امام جعفر مؤید این مدعا است
 قال امام جعفر الصادق ان سرنا هو الحق وحق الحق و هو الظاهر و
 باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر سر مستتر مقنع بسر و من هتکه
 اذله الله ایضاً قال ان عندنا و الله سر من سر الله و علم من علم الله و الله
 ما یحتمله ملک مقرب و لا بنی مرسل و لا مؤمن یا تحن الله قلبه لایمان
 ایضاً قال علیه السلام ان عندنا سر الله و علم من علم الله امرنا الله بتبلیغه
 جناب سید سید حیدر آملی و بس از محققین تحقیق فرموده اند که حدیث
 اول و دویم در علم امامت است و آن از ائمه تقدیمی نکرده و حدیث سیم
 اشاره است بعلم سلوک و ذکر و فکر و همین علم است که اصحاب کبار
 مانند سلمان و جناب و دیگران از صادقان داشته اند و ابو یزید بسطامی
 از حضرت صادق و کلیل بن زیاد نخعی از امیرالمؤمنین و ابراهیم ادبیم از امام

زین العابدین و شیخ معروف کرخی از امام رضا علیه التجه و لهنا تحمیل
 این علم کرده اند و دیگران از ایشان الی آخر و این طریقه را سلسله نام کرده اند
 و مخفی نیت که چهار سلسله بواسطه چهار ولی از چهار امام چنانکه اشارت شد
 صافه شود یک از این سلسله شجریه بنام سائیده و بنام بزرگی از اولیا مشهور
 آمده و سلسله معروفی که منسوب است با ما هشتم از اسباب تقدیر و شعبا
 که از آن زانیده ام سلسله نام کرده اند و شعبه از آن بنام سید محمد نور بخش
 قدس سره نور بخشید شعبه بنام سید نعمت الله کرمانی نعمت اللئمه و شعبه بنام
 خواجه نقشبند نقشبندی و شعبه بنام خواجه معین الدین چشتی چشتیه و علی بن ابا
 القیاس اما نعمت اللئمه هفده قواعد را معمول میدارند اول اینکه بخداوند
 کس را سجده کنند دوم احکام پیغمبر و ائمه اثنی عشر را اطاعت کنند سیم همواره
 با وضو باشند چهارم اوقات صلوة را منظور دارند پنجم تعقیب مقرر بعد
 از نماز بخوانند ششم استمال تنبیح کنند هفتم همیشه این ذکر را بخوانند
 اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَعْبُودُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقُدُّوسُ الْغَالِبُ الْمُسْكِبُ لِلْعَلَّةِ
 وَلَكِنْ غَفَّارُ الذُّنُوبِ هفتم همیشه صورت مرشد را در نظر داشته باشند که
 موجب تقویت در عبادات و اضافه در طلقات است هفتم اینکه هر بلا و مصیبتی
 رحمت دانند و هم اینکه آزار بر خویش و بر دیگران روا ندارند یا زود هم
 در هر صبح و شام با تکبیر استبانه نام خدا و رسول و ائمه اثنی عشر را بر
 پیشانی بنگارند و در هر رویت بلال از راه بهمان نامهای مقدس را بر سینه
 نگارند و دوازدهم از ممر حلال خوردن و لباس لطیف بپوشند زیرا که نظافت
 ظاهر مد نظافت باطن است سیزدهم پروا در احترام دارند چه در دم
 در کتمان اسرار سلسله بپوشند پانزدهم در هر جا و هر وقت دل با خدا دارند
 شانزدهم با همه کس برافت و مهربانی زیست کنند نه کسی آزار کنند و نه در پی
 آزار کس باشند هفدهم در هر چیز تسلیم بامر الهی نموده از هیچ چیز شاک نشوند

و بر هر چیزش که باشد بطریق اختصار ذکر سلسله ارادت ایشان شده و لے
 بعضی دیوانخان این سلسله را کشته و نامقده کردید و میگویند که ع از سلسله
 بیچکس بجائی نرسد و العلم عند الله کشف ششم در ذکر بعضی از
 اصطلاحات عارفین برای عقلمای با انصاف ظاهر است که
 هر طایفه را از علما و غیره اصطلاحی مخصوص است که در استعمال آن منفردند و
 دیگران را از آن حقی و نصیبی نیست لهذا این طایفه عالی عبارات اصطلاحات
 خاصی دارند که بدون اطلاع و استحضار از آن درک کلام ایشان متعذر است
 کما قال المؤلف گفتگوی درویشان بر زبان مرغان است از ایشان کسی
 داند که بود سلیمانی اکنون بعضی از آن را بر قیاب حروف تهجی در این جا ذکر
 می نماید که باعث استحضار بجزان کرده و فی الجمله لذتی از سخنان حقیقت
 بنیان ایشان برند اما مشت از اصطلاحات عرفاست و در حدیث
 آمده است و بعضی گویند امانت طاعت حق است و بعضی گفته اند عشق است
 و بعضی گفته اند ولایت است و بعضی گفته اند عقل است و بعضی گفته اند معنی امانت
 امانت است انسان با اصطلاح ایشان هر دو کامل است نه صورت
 انسانی در حدیث قدسی آمده که الا لشان سیرتی و انا سیره و عرفا گویند هر
 حیوانی را یک زادن است و آدمی و مرغ را دو زادن چو مرغ یکبار بیضه می بندد
 و از بیضه مرغی میراید پس صورت آدمی بیضه اوست و آدمی عبارت از
 معنی اوست که در قشر بشریت تکون است و الا حیوان است بصورت
 انسان قال بلایزید انسلخت من جلدی کما انسلخت الحیة من جلدها
 آبر کنایه از حجاب ربوبیت و عبودیت است آئینه عبارتست از
 بر مظهر خواه علمی و خواه ذهنی خارجی پس معنان گنایه از حضرت مولانا
 علی علیه السلام است و بطریق استعاره بر شیخ راهنما استعمال میکنند بر تم
 اشارت بجای خاص اهل حق است بجله نور مکاشفه است که بر دل غایب

تجلی میشود و آن بر چهار قسم است اول تجلی صورتی دوم تجلی فیزی سیم
تجلی معنوی چهارم تجلی ذوقی و این تجلیات واقع میشود بحسب استعداد تجلی
فیه چنانکه جناب موسی را از صورت درخت و حضرت امام جعفر را از صورت
کلام ترسا و ترسا که مرد روحانی را گویند که از صفات ذمیرة نفس بر ذمیرة
استخلاص یافته باشد صاحب کاشن گوید ز ترسانی غرض تجریدیم
مکین و تلویح از عبادات این طایفه است مکین صفت اهل حمت این
تلویح صفت ارباب احوال است و جناب شیخ محیی الدین گفته که تلویح در
نزد من از مکین اولی است و مکین نزد ما مکین در تلویح است تو احد و وجود
و وجود تو احد اطهار و جداست با اختیار و وجود است که در دل بی تکلف
وارد شود و آن مژه طاعت است و وجود عبادت از ثبوت سلطان حقیقی
در دل بعد از فانی بشریت بجای جمع و تفرقه و جمع الحجج و فرق ثانی نیز از عبارات
ایشان است حج رسیدن توفیق و لطف است از قبل حق و عطای فهم
معنی از و فرق است که از قبل عبده باشد از ادای عبودیت و سوال بنده را
از فرق و جمع چاره نیست چه هر که را فرق نیست عبودیت نیست و هر که را جمع
نیست معرفت نیست ایان بعدا اشاره است بفرق و ایان است تعیین
اشاره است بجمع و هر گاه بنده بلسان نجوی مخاطبه حق کند از روی سوال
یا دعا قائم بود در محل تفرقه و هر گاه که کوشش بجناب حق کند بد آنچه وارد شود
از امر و نهی بنده در مقام جمع باشد اما جمع الحجج است که غیر حق نیستند و
این مقام حضرت خاتم است حال از عبارات مشهوره ایشان است
و به تشدید لام و مراد از حال واردی است که بی اختیار و اجتناب
در دل نزول کند از قبض و بسط و شوق و ذوق و غیر آن گویند حال چون برق
ظاهف زود بگذرد و باقی نماند و الا حدیث نفس باشد و این معنی را در
وقت تناسب است و بعضی بدوام حال قائل شده اند حسن

باصطلاح ایشان کنایه از ثبوت کلیه است خاطر خطیبت که وارد شود بر بخاری
 کاهی بالقای ملک و آنرا الهام گویند و کاهی بالقای شیطان و آنرا وسواس
 خوانند و کاهی بالقای حق و آنرا خاطر دانند خرابات مقام فنا، خراباتی
 اهل فناء خوانند خدا و اله به چیزی را که آدمی دوست دارد و
 مطلوب او بود بطریق استعاره قال له الاله هو اه قال رسول الله کل مقصود
 معبود و کما معبود الاله حکیم مستاقدس سره فرماید بیت ای هواهای تو خدا کنی
 و می خندایان تو خدا آزار خال کنایه از وحدت ذات مطلقه است حظ
 عبارت از ظهور تعلق ارواح با جسام است خمار و باده فروش
 پیران کامل و ممشدان و اصل را گویند و یرمغان کنایه از مجلس عرفا
 و اویاست و ذوق و شرب هم از عبارات ایشان و از ثبات
 تجلی و نیل کشفنا بذوق و شرب تعبیر کنند روح عبادت مشهور و در آن
 اختلاف کرده گویند ارواح موقوع است در قالب و او را ترقی است در
 حالت نوم و مفارقت از بدن و رجوع کند ببدان و این ن روح و جسد
 و قول بقدم او خلاست رند اشاره است با ولیا و عافی که وجود غیر
 ایشان از بخار رکود است بشریت صافی و پاک گشته است زلف
 کنایه است از مرتبه امکانیه از کلمات و جزویات و معقولات و محسوسات
 و ارواح و احسام و جواهر و اعراض مجمل کنایه از کلمات است ساقی
 کنایه از فیاض مطلق است و در بعضی مواضع مراد از ساقی کوثر است و بطریق
 استعاره بر مرشد اطلاق شود سیمرخ و عمقا و اکسیر و جام جهان
 نما و آینه مراد از ان کامل است ساغر و صراحی و مینا
 مراد از دل عارف است و آنرا خنجان و میخانه و میسکه گویند سیر و سیر
 ستر گفته اند که سیر لطیفه است موقوع در قالب چنانکه ارواح و آن محل
 است بدست چنانکه ارواح محل محبت است و قلوب محل معارف و گویند

بیر آن است که ترا بر آن اشرف باشد و بر سر آنچه غیر حق را بر آن اطلاع نبود
 بیر الطفاست از روح و روح اشرف از قلب و گویند صد و احرار فتور را بر است
 شاه که کنه از معشوق است و معنی شاه حاضر است هر چه در دل کلمات
 است شاه دوست اگر در دل غالب ذکر آتش هر ذکر و اگر غالب غلم است کلمات
 شاه علم خواهد بود شراب کنه از سکران محبت و جذب حق است
 شمع کنه از حضور است صحو و سکر از حالات اهل معرفت است
 صحو معنی هشیاری و سکر معنی مستی است سکر بنا بر غیبت است و صحو بجمع
 است از سکر با حساس و غیبت بنده را باشد و مستی را نیز باشد و سکر
 خاصه اصحاب و جد است و هر کاه و مکاشفه بنده و نعت جمال بود سکر حاصل شود
 و روح در طرب آید غارض عبارت از مظهر انوار وجود است عشق
 کنه از مقام و ولایت مطلقه علویه است عارفی در بیان کلام معجز نظام
 آنحضرت که انا عبد من عبد محمد صلی الله علیه و آله گفته است نظم

آن رب مقدر که بود عشق نام او || عبادت حسن اینگر اقتدار حسن
 خمره و کنه و بوسه فیوضات و جذبات قلبی را گویند و آنحالانی است
 که بر دل اهل سیر و سلوک وارد شود غیبت و حضور غیبت غایب
 شدن از احوال دنیاست و حضور حاضر گشتن باحوال آخرت فنا و بقا
 فنا زوال خصال ذمیه است از سالک و بقا ثبوت خصال حمیده است
 قرب و بعد قرب نزدیکی بنده بجداسی بطاعت و ترقی از منزله
 بمنزله و بعد دوری از طاعت و توفیق و تحقیق قبض و بطا و وصف
 است مشابه خوف و رجا و آن از تجلج و جمال بجز سبقت لند
 کنه از صاحب مقام اطلاق است حتی از فیه اطلاقه کیسو عبارت از سلسله
 اولیات کلیه و کنش کنه است از عالم معنی و شهود کبر و
 کافر عارفی را گویند که بیکت و حدت شده باشد لعل عبارت

است از دل درویشان لویح و لوامع و طوالع از اصطلاحات این
 طایفه است و این الفاظ مقاربه المعانی با سهند و از صفات اصحاب
 بدایات است که در او ان ترقی رونماید و بعد از نسیمای شمس معارف
 دین بیاید محو و اثبات محو رفع اوصاف عادات و اثبات اقا
 احکام عبادات است محاضر و مکاشفه و مشاهد و محاضر
 حضور قلب است و باستیلاهی سلطان ذکر رومی مینماید و مکاشفه حضور
 اوست بخت بیان و مشاهده وجود حق است می و باده مراد از
 نشاء ذکر است نفس بجزکت فالتیج قلوب است بطایف
 غیوب و گویند صاحب الفاس ارق و اصفی است از صاحب احوال صاحب
 وقت بلندی و صاحب الفاس منتهی و صاحب متوسط است و صول
 کنایه از بنایت قرب الی الله است شیخ شنبه گوید بخت
 وصال حق ظلیت جباری است رزخ و بیگانه کشتن آشنائی است
 ولایت مستحق است از ولایت دوستی و آزار مراتب است
 و ارادت وارد آنت که در دل فرود آید از خواطر محسوده بی قران
 عمل از بنده بهو کنایه از غیب مطلق و یکی از اسماء ذات است همسبت
 و الفس مشابهاست با قبض و لبط و لیسکن شدت و تنید در همسبت زیاده
 است از قبض و الفس مشابهاست با لبط اما الفس اتم است اگر چه اصطلاحات
 و استعارات این فرق با راست و تفصیل آنرا در قمری علیجه باید و ل
 بر ناظران روشن آمد که ادراک کلام ایشان موقوف است بر آگاهی زبان این
 قوم کما قال المولوی اصطلاحات مراد بال که ازان نبود جنبه احوال را

خاتمه

بر برای معرفت انتمی دنیایان سیر و آگاهی بان خبر نویسی شده فلما ند که در اخبار آمده
 که حضرت داود علی نبیین و علی السلام در مناجات باقی غنی الحاجات سئلت

نبود که لماذا اَخْلَقْتَ الخالق از حضرت رب الارباب خطاب شنود که گفت
 کُنْتُ کَثْرًا مَخْفِيًّا فَاجَبْتُ اَنْ اَعْرِفَ فَاَخْلَقْتُ الخالق لکن اعرف یعنی بوم
 کجی پنهان دوست داشتم شناخته شوم پس آفریدم خلق را بجهت اینکه بشناسند
 مرا پس از زمان بعثت و رحلت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله الی
 الان عباد و زهاد و خواص این امت مرحومه را باقتضای زمان در هر وقتی از اوقات
 بنامی خاص مخصوص داشته اند و در این زمان بعارف راست شحرت افراشته اند
 لهذا این طایفه عالی مقدر و این فرقه بزرگوار را در بیان شریعت و طریقت و رموز
 معرفت و حقیقت سخنان سودمند و تحقیقات بلند است و بعضی کابر حالات
 و مقالات جمعی از این طایفه را جمع نموده و در کتب خویش بطور اختصار ثبت
 فرموده اند و حالات و مقالات بعضی را پوشیده داشته اند بنام علی بن
 اقل اجباب میرزا محمد ملک الکتاب در این وان کتابی موسوم بسلسله العارفين و
 تذکره الصادقین از تالیفات مولانا صنیع الله نعمته اللی منی بر شرح حالات
 و کشف کرامات و خوارق عادات و واردات احوال خیر مال سلطان پشهر
 کرامت و ماه آسمان ولایت و صف آرای میدان طریقت و راهنمای ایوان
 حقیقت و کاشف رموز و علم آدم الالسماء و واقف کنوز و علم شاه من
 لدنا علما فبهداهل عرفان سست داشته اند ولی باب بسته آورده بر یوز طبع
 در آورد تا طالبان و راغبان راه طریقت از حالات و طریقت حق نعمته الهی بدان
 استحضاری و اعتباری حاصل آید چون این کتاب مستطاب بتفایق حقایق آریست
 و از حسن و فارصایب و نقصان پیراسته باغبان در هر کاسته کند پس از تفریح
 و تاملی بسیار نقش این معنی در کارگاه صورت کشیده و این اندیشه با خود اندیشیده
 که این کلستان روحانی زاده و درسی عاقل و صاحب نظری کامل ضرور که سید ملک
 و از شنیدن نعمات عمادالچون داندش از زبان مرغان آگاهی و ضلای آسمان
 دیدن لمعات سراسر سید و درش ناظر کاشش لطف آبی باشد تا بر این بیایم تیر

در فیاض تحریر و نوادی نفس کربسی شرف تامل گشت این کاستان را کاملی
 نکته دان دریافت پس این کاستان را بنا نمیشد زینت داد که سلطانی است
 در رویش بصیرت و در رویشی است سلطان سیرت یعنی سرو صدیقۀ عطا و کل کلشن
 مکرمت و سخا در خشنده کو هر درج و فاقه بند و اختر برج صفاست و زاده آزاده
 العارف من طبقة الملوك والواقف لطرفية السلوك آقا اکبر شاه
 و ام حمالة العالی از کرم عمیم مرجواست که بنظر قبول در این شاه
 معقول نخرند و اگر تقصیری بینند در گذرند که لا تکلف بالتصوف
 خوشتر بود عروس نوری روی بی جشم
 کتبه عبدالمنان العاصمی میرزا داود شیرازی
 ختم فی لیله جمعة بیست یکم شهر
 رجب المرجب
 ۱۳۰۶

م
 م

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملك الكتاب
 BOMBAY

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعد
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یہ میہ دیرا نہ لیا جائے گا۔

کو چھپانے

جہاں کہیں ہو گا وہاں ہی
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ
میں نے اس کتاب کو چھپانے کا ارادہ کیا ہے۔

